



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

سنتان گان پارسایي

داسنن هاین اخلاقی عالمان و بزرگان دین
توکلین موریستی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستارگان پارسایی: داستان های اخلاقی عالمان و بزرگان دین

نویسنده:

ابوالفضل هادی منش

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	ستارگان پارسایی: داستان های اخلاقی عالمان و بزرگان دین
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۳۳	دیبچه
۳۴	پیش گفتار
۳۵	بخش اول: اخلاق فردی
۳۵	اشاره
۳۵	فصل اول: نماز اول وقت
۳۵	اشاره
۳۶	۱. امام خمینی رحمه الله و نماز اول وقت
۳۷	۲. سفارش فرزند به نماز جماعت
۳۷	۳. ده دقیقه تأخیر
۳۸	۴. برکت نماز امام حسین علیه السلام
۳۹	۵. وصیت شگفت انگیز
۴۰	فصل دوم: سحرخیزی و تلاوت قرآن
۴۰	اشاره
۴۱	۱. عبادت سحرگاهی و اجابت دعا
۴۱	۲. عبادت خالصانه و نزول حوریه بهشتی
۴۲	۳. مناجات و پیشرفت در دانش
۴۲	۴. کوشش شبان گاهی
۴۳	۵. توفیق شهادت در نماز
۴۳	۶. نماز شب و آثار دنیوی و اخروی

۴۴	۷. نماز شب امام خمینی رحمه الله
۴۵	۸. اهمیت شب زنده داری و عبادت
۴۵	۹. اجابت دعای پدر در نیمه شب
۴۵	۱۰. عاشقی که به نماز شب نرسید
۴۶	۱۱. اثرگذاری قرآن
۴۶	۱۲. دانشمند عامل
۴۷	۱۳. سفارش به قرآن خوانی
۴۷	۱۴. سفارش به احترام گزاردن به قرآن
۴۷	۱۵. خواندن آیه الکرسی و نجات از دست دزدان
۴۸	فصل سوم: اخلاص
۴۸	اشاره
۴۸	۱. دوری از ریا
۴۸	۲. اخلاص، شرط قبولی اعمال
۵۰	۳. خلوص نیت در نماز
۵۰	۴. اهمیت خودشناسی
۵۱	۵. اخلاص، مایه رونق کارها
۵۱	۶. علم و عمل خالصانه
۵۳	فصل چهارم: آرامش قلبی
۵۳	اشاره
۵۳	۱. آرامش امام خمینی رحمه الله در زمان جنگ
۵۳	۲. پرواز بهشتی و بارانش
۵۵	فصل پنجم: تهذیب و مبارزه با نفس
۵۵	اشاره
۵۵	۱. سرآغاز کسب حکمت
۵۵	۲. تهذیب نفس؛ مقدمه عرفان
۵۷	۳. وسوسه های شیطانی

۵۹	فصل ششم: سخت کوشی در دانش اندوزی
۵۹	اشاره
۵۹	۱. حجره بی شمع و چراغ
۵۹	۲. مطالعه دقیق
۶۱	۳. دانش در برابر دانش
۶۱	۴. مرگ اولاد
۶۱	۵. استقامت در راه آموختن دانش
۶۲	۶. ادامه بحث در پشت درهای بسته
۶۳	فصل هفتم: شجاعت
۶۳	اشاره
۶۳	۱. مبارزه با ستم
۶۵	۲. مجتهد مجاهد
۶۵	۳. غیرت دینی و تبعید
۶۶	۴. شجاعت در گفتار
۶۷	۵. نادیده گرفتن تهدیدها
۶۷	۶. نپذیرفتن عنوان دکترا
۶۸	۷. امضا نکردن فرمان مشروطه
۶۸	۸. آن شب ننگین
۶۹	۹. کوه ایستادگی
۷۱	فصل هشتم: توسل و زیارت
۷۱	اشاره
۷۱	۱. پرداخت قرض
۷۲	۲. نسیم علوی
۷۳	۳. کمال ادب
۷۴	۴. گِل شفابخش
۷۴	۵. راهی برای دور کردن بلا

۷۵	۶. توسل مخلصانه
۷۵	۷. خاک پای زایر
۷۶	۸. توسل به مادر حضرت عباس علیه السلام
۷۷	۹. کرامت باب الحوایج
۷۸	۱۰. افطاری شیرین
۷۸	۱۱. رد دیدار با شاه عربستان
۸۰	فصل نهم: ساده زیستی
۸۰	اشاره
۸۰	۱. حلال یا حرام
۸۱	۲. انجام کارهای شخصی
۸۲	۳. ساده زیستی گذشته
۸۲	۴. نان و سرکه
۸۳	۵. حساب روز قیامت
۸۳	۶. تشریفات ممنوع
۸۴	۷. روزی رسان بیدار
۸۵	فصل دهم: کرامات
۸۵	اشاره
۸۵	۱. دیدار با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف
۸۶	۲. تعبیر خواب مادر
۸۶	۳. حواله نیاز
۸۶	۴. تغییر لحن در قنوت
۸۸	بخش دوم: اخلاق اجتماعی
۸۸	اشاره
۸۸	فصل اول: فروتنی
۸۸	اشاره
۸۹	۱. مناظره علمی

۹۰	۲. فروتنی و رعایت ادب
۹۱	۳. عشق به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله
۹۲	۴. پایین آمدن از منبر
۹۲	۵. نغزبازی روزگار
۹۳	۶. زایر شرمنده
۹۴	۷. اقرار به ندانستن
۹۴	۸. استاد و شاگرد
۹۴	۹. درسی آموزنده
۹۵	۱۰. افتخار بزرگ
۹۶	۱۱. حُسنِ خِتامِ درس
۹۶	۱۲. عذرخواهی از شاگرد
۹۷	۱۳. تفکر بیمار
۹۷	۱۴. معلوم یا مجهول؟
۹۷	۱۵. فروتنی استاد
۹۸	۱۶. استفاده از شاگرد
۹۸	۱۷. توجه به پشت سر
۹۹	۱۸. مراجعه کننده ناشناس
۹۹	۱۹. آداب دست بوسی!
۱۰۱	فصل دوم: گذشت
۱۰۱	اشاره
۱۰۱	۱. شرح صدر بالا
۱۰۱	۲. راه درست
۱۰۲	۳. سزای توهین به مردان خدا
۱۰۳	۴. نهایت گذشت
۱۰۳	۵. دعای خیر استاد در حق شاگردان
۱۰۴	۶. فاصله تکفیر تا ارادت

۷. جسارت سید ۱۰۴
۸. گذشت و جلوگیری از فتنه ۱۰۵
- فصل سوم: کمک به نیازمندان و مردم ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
۱. عشق ورزی به نیازمندان ۱۰۸
۲. مو و پیچش مو ۱۰۸
۳. سر برهنه و سرما ۱۰۹
۴. پاداش دست گیری از نیازمندان ۱۰۹
۵. نگرانی بزرگ شیخ زین العابدین مازندرانی رحمه الله ۱۱۰
۶. لطف الهی به سخاوتمندان ۱۱۰
۷. ناشناس امیدبخش ۱۱۱
۸. عبادت استیجاری ۱۱۱
۹. ثروتمند قانع ۱۱۲
۱۰. بخشش بزرگ ۱۱۳
۱۱. تدبیر آیت الله بروجردی رحمه الله ۱۱۳
۱۲. فریادرسی در غربت ۱۱۴
۱۳. کمک به مردم ۱۱۵
۱۴. مردم دوستی ۱۱۵
۱۵. شفاعت همسر ۱۱۵
۱۶. کمک به درمان بیمار ۱۱۶
۱۷. حل مشکل بزرگ ۱۱۶
- فصل چهارم: احترام به دانشمندان و تکریم استادان ۱۱۸
- اشاره ۱۱۸
۱. حفظ زبان ۱۱۸
۲. پابرنه بر مزار ۱۲۰
۳. دَرِّ گرانِ معرفت ۱۲۰

۴. گنج ادب ۱۲۱
۵. هدیه به استاد ۱۲۱
۶. پذیرش هدیه استاد ۱۲۱
۷. نتیجه احترام به استاد ۱۲۲
۸. بخشایش استاد ۱۲۲
۹. حاج شیخ عباس رحمه الله و اتومبیل پنچر ۱۲۳
- فصل پنجم: عزت نفس و بلندهمتی ۱۲۵
- اشاره ۱۲۵
۱. پاداش فقر ۱۲۵
۲. منزل شیخ انصاری رحمه الله ۱۲۶
۳. کودک شیرین سخن ۱۲۶
۴. رد هدیه وزیر ۱۲۷
۵. صرف هدیه شاه برای دیگران ۱۲۸
۶. حیرت ناصرالدین شاه ۱۲۸
۷. منت رئیس ۱۲۹
۸. منبر بی ریا ۱۳۰
۹. هدیه پذیرفته شده! ۱۳۰
۱۰. شیر و شکار ۱۳۱
- فصل ششم: امر به معروف و نهی از منکر ۱۳۲
- اشاره ۱۳۲
۱. دزد و استاد ۱۳۲
۲. برخورد عملی با منکر ۱۳۲
۳. قرآن نفیس ۱۳۴
۴. جلوگیری از گداپروزی ۱۳۴
۵. امام خمینی رحمه الله و یاسر عرفات ۱۳۴
- فصل هفتم: پرهیز از شهرت طلبی ۱۳۶

۱۳۶ اشاره

۱۳۶ ۱. شیخ انصاری رحمه الله و مرجعیت اجباری

۱۳۸ ۲. شرکت در مراسم ساختن مسجد

۱۳۸ ۳. شادی تأسف بار

۱۳۹ ۴. نویسنده ناشناس

۱۳۹ ۵. نابغه دوران

۱۴۰ ۶. کارگاه انسان سازی

۱۴۱ ۷. طالب و مطلوب

۱۴۳ فصل هشتم: دقت در استفاده از بیت المال

۱۴۳ اشاره

۱۴۳ ۱. اسراف، ممنوع

۱۴۴ ۲. شیخ ابراهیم کلباسی رحمه الله و نیازمندان

۱۴۵ ۳. حساب و کتاب

۱۴۵ ۴. اعتراض مادر

۱۴۶ ۵. شوخی و جدی

۱۴۷ ۶. موضع شیخ در برابر خانواده

۱۴۷ ۷. نیم سیر گوشت اضافه

۱۴۸ ۸. اوج تقوا

۱۴۸ ۹. لباس ابریشمی

۱۴۹ ۱۰. دقت در مصرف انرژی

۱۵۰ فصل نهم: بصیرت

۱۵۰ اشاره

۱۵۰ ۱. فتوای هشیارانه

۱۵۰ ۲. دقت بسیار

۱۵۰ ۳. خنثی کردن توطئه

۱۵۳ فصل یازدهم: مبارزه با تهاجم فرهنگی

۱۵۳ اشاره

۱۵۳ ۱. قلم در برابر غنا

۱۵۳ ۲. هشیاری در برابر توطئه ها

۱۵۵ ۳. جماعتی بیدار

۱۵۵ ۴. «کشف الاسرار» در مقابل «سرار هزار ساله»

۱۵۶ ۵. نظر آقای بروجردی درباره بهائیان

۱۵۶ ۶. منع کردن جشن آتش

۱۵۸ کتاب نامه

۱۶۳ درباره مرکز

ستارگان پارسایی: داستان های اخلاقی عالمان و بزرگان دین

مشخصات کتاب

سرشناسه: هادی منش، ابوالفضل، ۱۳۵۶ -

عنوان و نام پدیدآور: ستارگان پارسایی: داستان های اخلاقی عالمان و بزرگان دین / ابوالفضل هادی منش؛ تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر: قم: دفتر عقل، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: [۸]، ۱۲۵ ص.

فروست: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما؛ ۱۳۳۱.

شابک: ۱۶۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۶۱-۵۲-۴

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۲۳] - ۱۲۵؛ همچنین به صورت زیر نویس.

عنوان دیگر: داستان های اخلاقی عالمان و بزرگان دین.

موضوع: مجتهدان و علما -- داستان

موضوع: داستان های اخلاقی -- قرن ۱۴.

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۲BP۵۵/۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۶

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۵۵۳۳۷

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

دیباچه ۱۲

پیش گفتار ۱۳

بخش اول: ۱۴

اخ_لاق_ف_ردی ۱۴

فصل اول: نماز اول وقت ۱۴

۱. امام خمینی رحمه الله و نماز اول وقت ۱۴

۲. سفارش فرزند به نماز جماعت ۱۵

۳. ده دقیقه تأخیر ۱۵

۴. برکت نماز امام حسین علیه السلام ۱۶

۵. وصیت شگفت انگیز ۱۷

فصل دوم: سحرخیزی و تلاوت قرآن ۱۸

۱. عبادت سحرگاهی و اجابت دعا ۱۸

۲. عبادت خالصانه و نزول حوریه بهشتی ۱۸

۳. مناجات و پیشرفت در دانش ۱۹

۴. کوشش شبان گاهی ۱۹

۵. توفیق شهادت در نماز ۲۰

۶. نماز شب و آثار دنیوی و اخروی ۲۰

۷. نماز شب امام خمینی رحمه الله ۲۱

۹. اجابت دعای پدر در نیمه شب ۲۲

۱۰. عاشقی که به نماز شب نرسید ۲۲

۱۱. اثرگذاری قرآن ۲۳

۱۲. دانشمند عامل ۲۳

۱۴. سفارش به احترام گزاردن به قرآن ۲۴

۱۵. خواندن آیه الکرسی و نجات از دست دزدان ۲۴

فصل سوم: اخلاص ۲۵

۱. دوری از ریاضت ۲۵

۲. اخلاص، شرط قبولی اعمال ۲۵

۳. خلوص نیت در نماز ۲۶

۴. اهمیت خودشناسی ۲۶

۵. اخلاص، مایه رونق کارها ۲۷

۶. علم و عمل خالصانه ۲۷

فصل چهارم: آرامش قلبی ۲۹

۱. آرامش امام خمینی رحمه الله در زمان جنگ ۲۹

۲. پرواز بهستی و یارانش ۲۹

فصل پنجم: تهذیب و مبارزه با نفس ۳۱

۱. سرآغاز کسب حکمت ۳۱

۲. تهذیب نفس؛ مقدمه عرفان ۳۱

۳. وسوسه های شیطانی ۳۲

فصل ششم: سخت کوشی در دانش اندوزی ۳۴

۱. حجره بی شمع و چراغ ۳۴

۲. مطالعه دقیق ۳۴

۳. دانش در برابر دانش ۳۵

۴. مرگ اولاد ۳۵

۵. استقامت در راه آموختن دانش ۳۵

۶. ادامه بحث در پشت درهای بسته ۳۶

فصل هشتم: شجاعت ۳۷

۱. مبارزه با ستم ۳۷

۲. مجتهد مجاهد ۳۸

۳. غیرت دینی و تبعید ۳۸

۴. شجاعت در گفتار ۳۹

۵. نادیده گرفتن تهدیدها ۴۰

۶. نپذیرفتن عنوان دکتر ۴۰

۷. امضا نکردن فرمان مشروطه ۴۱

۸. آن شب ننگین ۴۱

۹. کوه ایستادگی ۴۲

فصل هشتم: توسل و زیارت ۴۴

۱. پرداخت قرض ۴۴

۲. نسیم علوی ۴۴

۳. کمال ادب ۴۵

۴. گل شفابخش ۴۶

۵. راهی برای دور کردن بلا ۴۶

۶. توسل مخلصانه ۴۷

۷. خاک پای زایر ۴۷

۸. توسل به مادر حضرت عباس علیه السلام ۴۸

۹. کرامت باب الحوايج ۴۹

۱۰. افطاری شیرین ۵۰

۱۱. رد دیدار با شاه عربستان ۵۰

فصل نهم: ساده زیستی ۵۲

۱. حلال یا حرام ۵۲

۲. انجام کارهای شخصی ۵۲

۳. ساده زیستی گذشته ۵۳

۴. نان و سرکه ۵۳

۵. حساب روز قیامت ۵۴

۶. تشریفات ممنوع ۵۴

۷. روزی رسان بیدار ۵۵

فصل دهم: کرامات ۵۶

۱. دیدار با امام زمان (عج) ۵۶

۲. تعبیر خواب مادر ۵۷

۳. حواله نیاز ۵۷

۴. تغییر لحن در قنوت ۵۷

بخش دوم: ۵۹

اخ- لاق اجتم- اعی ۵۹

فصل اول: فروتنی ۵۹

۱. مناظره علمی ۵۹

۲. فروتنی و رعایت ادب ۵۹

۳. عشق به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۰

۴. پایین آمدن از منبر ۶۱

۵. نغزبازی روزگار ۶۱

۶. زایر شرمنده ۶۲

۷. اقرار به ندانستن ۶۳

۸. استاد و شاگرد ۶۳

۹. درسی آموزنده ۶۳

۱۰. افتخار بزرگ ۶۴

۱۱. حُسنِ ختام درس ۶۵

۱۲. عذرخواهی از شاگرد ۶۵

۱۳. تفکر بیمار ۶۶

۱۴. معلوم یا مجهول؟ ۶۶

۱۵. فروتنی استاد ۶۶

۱۶. استفاده از شاگرد ۶۷

۱۷. توجه به پشت سر ۶۷

۱۸. مراجعه کننده ناشناس ۶۸

۱۹. آداب دست بوسی! ۶۸

فصل دوم: گذشت ۷۰

۱. شرح صدر بالا ۷۰

۲. راه درست ۷۰

۳. سزای توهین به مردان خدا ۷۰

۴. نهایت گذشت ۷۱

۵. دعای خیر استاد در حق شاگردان ۷۱

۶. فاصله تکفیر تا ارادت ۷۲

۷. جسارت سید ۷۲

۸. گذشت و جلوگیری از فتنه ۷۳

فصل سوم: کمک به نیازمندان و مردم ۷۵

۱. عشق ورزی به نیازمندان ۷۵

۲. مو و پیچش مو ۷۵

۳. سر برهنه و سرما ۷۶

۴. پادشاه دست گیری از نیازمندان ۷۶

۵. نگرانی بزرگ شیخ زین العابدین مازندرانی رحمه الله ۷۷

۶. لطف الهی به سخاوتمندان ۷۷

۷. ناشناس امیدبخش ۷۸

۸. عبادت استیجاری ۷۸

۹. ثروتمند قانع ۷۹

۱۰. بخشش بزرگ ۸۰

۱۱. تدبیر آیت الله بروجردی رحمه الله ۸۰

۱۲. فریادرسی در غربت ۸۱

۱۳. کمک به مردم ۸۲

۱۴. مردم دوستی ۸۲

۱۵. شفاعت همسر ۸۲

۱۶. کمک به درمان بیمار ۸۳

۱۷. حل مشکل بزرگ ۸۳

فصل چهارم: احترام به دانشمندان و تکریم استادان ۸۵

۱. حفظ زبان ۸۵

۲. پابرنه بر مزار ۸۶

۳. دُرّ گران معرفت ۸۶

۴. گنج ادب ۸۷

۵. هدیه به استاد ۸۷

۶. پذیرش هدیه استاد ۸۷

۷. نتیجه احترام به استاد ۸۸

۸. بخشایش استاد ۸۸

۹. حاج شیخ عباس رحمه الله و اتومبیل پنچر ۸۹

فصل پنجم: عزت نفس و بلندهمتی ۹۱

۱. پاداش فقر ۹۱

۲. منزل شیخ انصاری رحمه الله ۹۱

۳. کودك شیرین سخن ۹۱

۴. رد هدیه وزیر ۹۲

۵. صرف هدیه شاه برای دیگران ۹۳

۶. حیرت ناصرالدین شاه ۹۳

۷. منت رئیس ۹۴

۸. منبر بی ریا ۹۵

۹. هدیه پذیرفته شده! ۹۵

۱۰. شیر و شکار ۹۶

۱. دزد و استاد ۹۷

۲. برخورد عملی با منکر ۹۷

۳. قرآن نفیس ۹۸

۴. جلوگیری از گداپروری ۹۸

۵. امام خمینی رحمه الله و یاسر عرفات ۹۸

فصل هفتم: پرهیز از شهرت طلبی ۱۰۰

۱. شیخ انصاری رحمه الله و مرجعیت اجباری ۱۰۰

۲. شرکت در مراسم ساختن مسجد ۱۰۱

۳. شادی تأسف بار ۱۰۱

۴. نویسنده ناشناس ۱۰۲

۵. نابغه دوران ۱۰۲

۶. کارگاه انسان سازی ۱۰۳

۷. طالب و مطلوب ۱۰۴

فصل هشتم: دقت در استفاده از بیت المال ۱۰۶

۱. اسراف، ممنوع ۱۰۶

۲. شیخ ابراهیم کلباسی رحمه الله و نیازمندان ۱۰۶

۳. حساب و کتاب ۱۰۷

۴. اعتراض مادر ۱۰۷

۵. شوخی و جدی ۱۰۸

۶. موضع شیخ در برابر خانواده ۱۰۹

۷. نیم سیر گوشت اضافه ۱۰۹

۸. اوج تقوا ۱۱۰

۹. لباس ابریشمی ۱۱۰

۱۰. دقت در مصرف انرژی ۱۱۱

فصل نهم: بصیرت ۱۱۲

۱. فتوای هشیارانه ۱۱۲

۲. دقت بسیار ۱۱۲

۳. خنثی کردن توطئه ۱۱۲

فصل یازدهم: مبارزه با تهاجم فرهنگی ۱۱۴

۱. قلم در برابر غنا ۱۱۴

۲. هشیاری در برابر توطئه ها ۱۱۴

۳. جماعتی بیدار ۱۱۵

۴. «کشف الاسرار» در مقابل «اسرار هزار ساله» ۱۱۵

۵. نظر آقای بروجردی درباره بهائیان ۱۱۶

۶. منع کردن جشن آتش ۱۱۶

کتاب نامه ۱۱۸

دبیاچه

دبیاچه

علما و پارسیان بعد از معصومین علیهم السلام اسوه و مقتدای مردم هستند. در زمانی که امام عدل در پس پرده غیبت به سر می برد خداوند مؤمنین را به علما ارجاع دادند و آنها را گره گشای مشکلات دینی و رفتاری قرار داده است.

علمای عامل جانشینان اولیای الهی هستند که وظیفه دارند با پندارها و رفتارهای انحرافی مقابله کنند و معارف الهی را در جامعه ترویج کنند.

تحقیق حاضر سعی دارد موضوعات اخلاقی مورد ابتلای جامعه را در قالبی داستانی از زندگی علما به مخاطبان خود ارائه دهد و رسانه ملی نیز می تواند این داستان ها را در قالب هنری هم به طور مستقیم و هم غیرمستقیم عرضه کند و از این طریق نقش عمده ای در ارتقای فرهنگ اسلامی برعهده گیرد. زیرا جامعه همیشه به دنبال اسوه های واقعی هستند تا خود را با آن همسان سازی کنند.

در پایان از زحمات پژوهشگر ارجمند جناب حجت الاسلام ابوالفضل هادی منش که تلاش همه جانبه در خلق این اثر داشتند تشکر و قدردانی می شود. امید است این نوشتار مورد استفاده برنامه سازان قرار گیرد.

اِنَّهٗ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ

گروه دین پژوهی

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیش‌گفتار

پیش‌گفتار

مطالعه و بررسی زندگی اولیای خدا و عالمان اخلاق، این فرصت را به آدمی می‌دهد تا در سایه سار آن، در اخلاق و رفتار خود تأمل کند و آن را زمینه ساز تحولی شگرف در رفتار و گفتار خویش سازد؛ زیرا الگوگیری و پیروی از نیکان، مایه برکت در عمر و زندگی می‌شود. انسان با تدبیر و تأمل در زندگی انسان‌های وارسته از بند شهوت‌ها و خواهش‌های زودگذر نفسانی و امور دنیایی، به اثر مستقیم و زود هنگام این تدبیر و توجه در رفتار و اخلاق خود پی می‌برد و به پیروی از ایشان علاقه مند می‌شود تا به لذت‌های جاودان و کاملی برسد که آن بزرگان بدان دست یافته‌اند.

در این میان، رسانه دینی و ملی صدا و سیما می‌تواند با استفاده کاربردی از داستان‌ها و خاطرات زندگانی بزرگان دینی و عالمان اخلاق، برای پیشبرد و اجرای رسالت بزرگ خود، به نهادینه ساختن ارزش‌های اخلاقی در جامعه پردازد.

مجموعه حاضر، ره‌آوردی است از رفتارهای عالمان دین و بزرگان اخلاق که مطالعه آن برای مشتاقان نیکی و راستی، درسی آموزنده است. این مجموعه در دو بخش تنظیم شده است. بخش اول به بیان داستان‌های اخلاقی و ویژگی‌های فردی بزرگان و عالمان دینی می‌پردازد. بخش دوم نیز به بیان داستان‌های اخلاقی ایشان در اجتماع و امور سیاسی اختصاص دارد. امید است تلاشگران عرصه رسانه و برنامه‌سازان از این نوشتار بهره کافی ببرند.

بخش اول: اخ_لاق_ف_ردی

اشاره

بخش اول: اخ_لاق_ف_ردی

زیر فصل ها

فصل اول: نماز اول وقت

فصل دوم: سحرخیزی و تلاوت قرآن

فصل سوم: اخلاص

فصل چهارم: آرامش قلبی

فصل پنجم: تهذیب و مبارزه با نفس

فصل ششم: سخت کوشی در دانش اندوزی

فصل هفتم: شجاعت

فصل هشتم: توسل و زیارت

فصل نهم: ساده زیستی

فصل دهم: کرامات

فصل اول: نماز اول وقت

اشاره

فصل اول: نماز اول وقت

زیر فصل ها

۱. امام خمینی رحمه الله و نماز اول وقت

۲. سفارش فرزند به نماز جماعت

۳. ده دقیقه تأخیر

۴. برکت نماز امام حسین علیه السلام

۵. وصیت شگفت انگیز

۱. امام خمینی رحمه الله و نماز اول وقت

۱. امام خمینی رحمه الله و نماز اول وقت

خبرنگاران بسیاری جلو در خانه امام خمینی رحمه الله در نوفل لوشاتو جمع شده بودند. نخستین روزی بود که شاه از ایران رفته بود و خبرنگاران به همین مناسبت می خواستند از امام گزارش و عکس تهیه کنند و پاسخ پرسش های خود را از ایشان بگیرند. تعداد خبرنگاران به سیصد چهارصد نفر می رسید. از این رو، قرار بر این شد هر چند خبرنگار با توافق هم یک پرسش را مطرح کنند. همه چیز آماده شد. تختی گذاشتند. امام روی آن ایستاد و تمام دوربین ها به کار افتاد. خبرنگاران یکی یکی آمدند و پرسش هایشان را مطرح کردند. پرسش هایی مطرح شد و امام پاسخ داد. ناگاه صدای اذان ظهر به گوش رسید. امام به سرعت از تخت پایین آمد و فرمود: «وقت نماز است» و رفت. یکی از خبرنگاران که مانند دیگران از این رفتار امام شگفت زده شده بود، خود را به ایشان رساند و از امام خواست چند دقیقه ای صبر کند و به پرسش های وی پاسخ گوید. امام که نمی خواست نماز اول وقت را از دست بدهد، با قاطعیت فرمود: «به هیچ وجه نمی شود.» سپس رفت تا نماز اول وقت را بدون دلیل از دست ندهد. (۱)

۱- رضا مختاری، سیمای فرزندانگن، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷، چ ۱۳، ص ۱۵۹.

۲. سفارش فرزند به نماز جماعت

۲. سفارش فرزند به نماز جماعت

روزی رساله ای از مرحوم کلباسی به دست محدث قمی رحمه الله رسید و ایشان به سرعت به مطالعه آن پرداخت. در حالی که با شوق و توجه فراوان کتاب را می خواند، متوجه شد مرحوم کلباسی در حاشیه رساله خویش به پسرش این گونه سفارش کرده است: «به برادران دینی و دوستان نزدیکم اعلام می کنم که به نور دیده ام، آقا محمد، به صورت رو در رو گفته ام، در صورت ترک نماز جماعت از او راضی نیستم و بارها و بارها به او گفته ام حتی یک نماز هم نباید به غیر جماعت بخواند.» این سفارش و تأکید بر به جا آوردن نماز جماعت و ثبت آن در حاشیه رساله اش، ارادت محدث قمی به مرحوم کلباسی را بیشتر کرد. (۱)

۳. ده دقیقه تأخیر

۳. ده دقیقه تأخیر

امام خمینی رحمه الله، در یکی از روزهای پایان عمر، هنگام خواب به یکی از نزدیکانش فرمود: «اگر خوابم برد، اول وقت برای نماز بیدارم کنید.» سپس به خواب عمیقی فرو رفت. وقت نماز که شد، آن فرد با خود گفت: استراحت پس از عمل جراحی برای امام مفید است. کمی صبر می کنم وقتی سترم تمام شد، ایشان را بیدار می کنم. چند دقیقه ای گذشت. امام چشمان خود را گشود و پرسید: «وقت نماز شده است؟» مراقب گفت: بله. امام خمینی رحمه الله فرمود: «پس چرا بیدارم نکردی؟» وی به امام گفت: ده دقیقه بیشتر از وقت نماز نگذشته است. امام، فرزندش، آقا سید احمد رحمه الله را صدا زد و فرمود: «خیلی ناراحت شدم. از اول عمر تا به حال، نماز را اول وقت خوانده ام. الان که پام لب گور است، چرا باید ده دقیقه تأخیر بیفتد؟» (۲)

۱- نک: حاج شیخ عباس قمی رحمه الله، فوائد الرضویه، انتشارات کتاب خانه مرکزی، بی نا، بی تا، ص ۵۷.

۲- اسدالله ربانی، در فواید مراقبات برکات اهمیت نماز اول وقت و شرح حال تنی چند از زبدگان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۵، چ ۱، صص ۴۴ و ۴۵.

۴. برکت نماز امام حسین علیه السلام

۴. برکت نماز امام حسین علیه السلام

روز عاشورا بود. آقای اعتمادیان، مبلغ مقیم کشور انگلیس نیز مانند دیگر شیعیان قصد داشت در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام شرکت کند. وی می دانست هر سال در روز عاشورا جمعیت انبوهی با ملیت های گوناگون، برای برگزاری مراسم عزاداری، سینه زنان و نوحه کنان خود را به مجمع اسلامی آیت الله گلپایگانی رحمه الله می رسانند. بنابراین، وی نیز خود را به جمع عزاداران حسینی رساند و همراه آنان پس از عبور از خیابان های اطراف و در میان حیرت عابران، به مجمع وارد شد. در این هنگام، خانمی را دید که با پوششی نامناسب، خارج از مجمع برای دیدن رئیس مجمع پافشاری می کند. به همراه رئیس مجمع از جمع جدا شد و با هم بیرون رفتند تا آن زن را ببینند. زن در حالی که اعلامیه مراسم را در دست داشت، به آنها گفت: «اینجا نوشته اید امام حسین علیه السلام روز عاشورا نیز نماز خواند. من احساس پریشانی و سرگردانی می کنم و از فساد اینجا رنج می برم. احساس می کنم با نماز خواندن به آرامش می رسم. از این رو، از شما می خواهم نماز را همان گونه که امام حسین علیه السلام می خواند، به من بیاموزید.» آقای اعتمادیان با شنیدن خواسته وی تأملی کرد و گفت: شما نمی توانید نماز بخوانید. نماز شرایط ویژه ای دارد و نماز هر کس با هر عقیده ای پذیرفته نیست. زن در حالی که عصبانیت در صدایش موج می زد، پرسید: «چرا مگر خدای من با خدای امام حسین علیه السلام تفاوت دارد که من نمی توانم نماز بخوانم؟» آقای اعتمادیان گفت: «امام حسین علیه السلام، امام شیعیان است. شما نیز اگر می خواهید مانند ایشان نماز به جا آورید، باید مسلمان و شیعه شوید تا بتوانید چنین نمازی بخوانید. همچنین، فرد برای نماز خواندن باید حجاب کامل داشته باشد.» آن خانم به سرعت پوششی خواست و همان هنگام به مذهب تشیع در آمد و با راهنمایی اطرافیان نماز به جا آورد و از آن پس جزو زنان پرهیزکار جامعه شیعیان انگلیس گشت. این توفیق با برپایی نماز ظهر عاشورا نصیب آن زن شد. (۱)

۱- جمعی از نویسندگان، سوگمندان ولایی از مجموعه شمیم عرش، قم، پژوهشکده تزکیه اخلاقی امام علی علیه السلام، دفتر نشر کریمه علیهم السلام، ۱۳۷۸، چ ۱، ص ۱۱۷.

۵. وصیت شگفت انگیز**۵. وصیت شگفت انگیز**

سید مرتضی پیش از وفات، وصیت نامه اش را برای نزدیکان و اطرافیانش خواند. وی در قسمتی از وصیت نامه خواسته بود نمازهای واجبش را به نیابت از وی دوباره بخوانند. همه از این وصیت بسیار شگفت زده شدند و دلیل این وصیت را پرسیدند. برای آنها باور کردنی نبود فردی که در تمام طول عمرش همواره پیش از اذان، خود را برای نماز آماده می کند و نمازی عاشقانه می خواند، چنین سفارشی داشته باشد. وقتی سید مرتضی شگفتی آنها را دید، با تأکید بر علاقه بسیار خود به ادای این فریضه الهی فرمود: «شما درست می گوئید. من عاشق نماز و وقتی نماز می خوانم، لذت روحی و معنوی فراوانی نصیبم می گردد. به همین دلیل می خواهم نمازهایم را قضا کنید؛ زیرا اگر این نمازها را تنها یک درصد به خاطر لذتی که می برم، بخوانم، هیچ کدام مورد قبول واقع نمی گردد. ترسم از این است که نیتم برای خدا خالص نباشد».^(۱)

۱- جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، قم، نشر معروف، ۱۳۸۵، چ ۳، ج ۱، ص ۶۷.

فصل دوم: سحر خیزی و تلاوت قرآن

اشاره

فصل دوم: سحر خیزی و تلاوت قرآن

زیر فصل ها

۱. عبادت سحر گاهی و اجابت دعا

۲. عبادت خالصانه و نزول حوریه بهشتی

۳. مناجات و پیشرفت در دانش

۴. کوشش شبان گاهی

۵. توفیق شهادت در نماز

۶. نماز شب و آثار دنیوی و اخروی

۷. نماز شب امام خمینی رحمه الله

۸. اهمیت شب زنده داری و عبادت

۹. اجابت دعای پدر در نیمه شب

۱۰. عاشقی که به نماز شب نرسید

۱۱. اثر گذاری قرآن

۱۲. دانشمند عامل

۱۳. سفارش به قرآن خوانی

۱۴. سفارش به احترام گزاردن به قرآن

۱۵. خواندن آیه الکرسی و نجات از دست دزدان

۱. عبادت سحرگاهی و اجابت دعا

۱. عبادت سحرگاهی و اجابت دعا

روزی حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی پس از پایان درس به همراه یکی از شاگردان خود به راه افتاد. سر راه، به حجره یکی از طلبه ها در مدرسه دارالشفای رفت. اندکی آنجا نشست، سپس برخاست و حجره را ترک کرد. همراهش با دیدن این ماجرا با تعجب پرسید: «حاج میرزا! هدفتان از سرزدن به حجره این طلبه چه بود؟» میرزا در پاسخ فرمود: «شب گذشته هنگام سحر، فیض الهی شامل حال شد و فهمیدم این از ناحیه خودم نیست. وقتی دقت کردم، پی بردم این طلبه در نماز شبش، در حال دعا کردن در حق من است و فیضی که به من رسیده، بر اثر دعای اوست. از این رو، برای سپاس گزاری به حجره اش رفتم.» (۱)

۲. عبادت خالصانه و نزول حوریه بهشتی

۲. عبادت خالصانه و نزول حوریه بهشتی

روزی علامه طباطبایی رحمه الله در مسجد کوفه در حال عبادت بود و با خلوص نیت و حضور قلب ذکر می گفت، چنان که گویی تمام اعضا و جوارحش با او هم صدا شده بودند. حال خوشی به او دست داده بود و غرق در عبادت و راز و نیاز عاشقانه با معبود بود. ناگاه حوریه ای با جامی از شراب بهشتی از سمت راستش وارد شد و کنارش نشست. خواست به حوریه توجه کند، ولی به یاد حرف استادش، مرحوم قاضی رحمه الله افتاد که همواره می فرمود: «اگر در بین نماز، قرائت قرآن یا اذکار، صورتی زیبا یا بعضی جهات دیگر عالم غیب را دیدید، توجهی نکنید و دنبال عمل خود باشید.» بنابراین، روی خود را برگرداند و توجهی نکرد. حوریه برخاست و از سمت چپ آمد و دوباره جام شراب را به او تعارف کرد، ولی علامه این بار نیز توجهی نکرد و روی خود را برگرداند. حوریه از این کار علامه رنجیده شد و رفت، ولی خلوص نیت علامه طباطبایی در عبادت و راز و نیاز برای او

۱- میرزا جواد ملکی تبریزی، رساله لقاءالله، تهران، نشر نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰، مقدمه، صفحه هـ.

۳. مناجات و پیشرفت در دانش

۳. مناجات و پیشرفت در دانش

سیدعلی صاحب ریاض، در دانش اندوزی به سرعت به مدارج عالی رسید. وی در راه آموختن دانش از هیچ کوششی فروگذار نکرد و همواره علاقه مند بود به سرعت پیشرفت کند. او افزون بر دانش اندوزی، از عبادت و مناجات با معبود غافل نمی شد. سیدعلی با شوق وصف ناپذیری، شب های جمعه را تا صبح به عبادت و راز و نیاز و مناجات با خدا می پرداخت. وی با کوشش شبانه روزی و رنج فراوان توانست در مدت زمان کوتاهی به مراتب عالی علمی برسد. همه کسانی که با سیدعلی صاحب ریاض آشنا بودند، مقام علمی وی را نتیجه مناجات عاشقانه و گریه و زاری اش می دانستند و معتقد بودند وی بر اثر عبادت و مناجات توانسته است یک شبه ره صدساله را بییماید. (۲)

۴. کوشش شبان گاهی

۴. کوشش شبان گاهی

ابوعلی جعفری بارها دیده بود پدرزن و استادش، شیخ مفید، شب ها خیلی کم می خوابد و نیمه شب از خواب برمی خیزد. از این رو، وی را زیر نظر گرفت و پی برد شیخ مفید از سکوت و خلوت شبان گاهی بهره ها می برد و در آرامش شب، نماز می خواند و به تلاوت قرآن و مطالعه کتاب می پردازد. براساس همین عبادت های شبان گاهی و دل بریدن از خواب، نام شیخ مفید هنوز پس از سال ها چون خورشیدی تابان در جهان تشیع می درخشد و یادش زنده و جاوید مانده است. (۳)

۱- سید محمدحسین حسینی تهرانی، مهتابان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه، انتشارات باقرالعلوم، چ ۱، ص ۵۶.

۲- علی دوانی، وحید بهبهانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، چ ۲، ص ۱۹۲.

۳- مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، انتشارات صدرا، چ ۱۱، ص ۴۸۳.

۵. توفیق شهادت در نماز

۵. توفیق شهادت در نماز

ملا محمد تقی بَرغانی رحمه الله همیشه نیمه های شب به شوق عبادت از خواب برمی خاست، به مسجد می رفت و تا صبح عبادت می کرد. وی چنان بر دعا و مناجات مداومت داشت که همه مناجات خمس عشره را حفظ بود. آن شب نیز ملا محمد تقی مثل هر شب بیدار شد و به مسجد رفت. آسمان شفاف تر از هر شب بود و وی مشتاق تر از هر شب به سوی مسجد گام برمی داشت. وقتی به مسجد رسید، نماز شب خالصانه ای خواند. سپس پیشانی بر خاک گذاشت و شروع به خواندن مناجات خمس عشره کرد. در این هنگام، یکی از اعضای فرقه باییه که مأموریت داشت ملا محمد تقی را به شهادت برساند، از این فرصت استفاده کرد و وی را در حال سجده به شهادت رساند. (۱)

۶. نماز شب و آثار دنیوی و اخروی

۶. نماز شب و آثار دنیوی و اخروی

علامه طباطبایی رحمه الله ، تازه به نجف آمده بود و غم غربت گناه وی را می آزرده ولی با وجود آقای قاضی رحمه الله ، غربت را فراموش می کرد. روزی وی کنار در مدرسه ای ایستاده بود. در آن هنگام، آقای قاضی در حال عبور از آنجا بود. با دیدن ایشان خوش حال شد و لبخند بر لبانش نقش بست. وقتی مرحوم قاضی به علامه طباطبایی رسید، دستش را روی شانه وی گذاشت و فرمود: «فرزندم! دنیا می خواهی، نماز شب بخوان. آخرت هم می خواهی، نماز شب بخوان» و رفت. این سخن ارزشمند استاد چنان در علامه اثر کرد که در مدت پنج سال اقامتش در نجف، روز و شب در خدمت آقای قاضی بود و حاضر نمی شد لحظه ای از ایشان دور باشد. سرانجام، زمان بازگشت علامه به ایران فرا رسید، ولی وی هنوز علاقه مند بود از محضر آقای قاضی و آموزه هایش بهره برد. وقتی علامه طباطبایی به ایران بازگشت، جای خالی آقای قاضی را در زندگی خود حس می کرد. از این رو، به نامه نگاری روی آورد و تا مرحوم قاضی زنده بود، نامه نگاری علامه طباطبایی رحمه الله با ایشان نیز ادامه داشت و رابطه استاد و شاگردی میان آن دو حفظ شد. علامه طباطبایی بارها فرموده بود که همه

۱- محمد علی کشمیری، نجوم السماء، قم، بصیرتی، بی تا، صص ۴۰۸ - ۴۱۱.

داشته هایش را مدیون آقای قاضی است. (۱)

۷. نماز شب امام خمینی رحمه الله

۷. نماز شب امام خمینی رحمه الله

امام خمینی رحمه الله لذت نماز شب را چشیده بود و در هیچ شرایطی این نیایش عاشقانه با معبود را ترک نکرد. شبی که عوامل طاغوت به خانه ایشان ریختند و دستگیرش کردند تا وی را به زندان تهران منتقل کنند، امام در حال خواندن نماز شب بود. حالت معنوی امام در نماز، همراهان ایشان را تحت تأثیر قرار داد به گونه ای که یکی از آنها تا تهران می گریست.

امام خمینی رحمه الله حتی در مسافرت نیز نماز شب را ترک نمی کرد. وقتی ایشان و همراهانش ساعت چهار صبح از نجف ره سپار کویت شدند، ساعت از دوازده شب نیز گذشته بود که به هتلی در بصره رسیدند. امام خمینی رحمه الله هنوز دو ساعت نخوابیده بود که ساعت زنگ زد. آن حضرت از صدای زنگ بیدار شد، نماز شب خواند و سپس نماز صبح را به جا آورد.

ماجرای شنیدنی دیگر، شب بازگشت امام خمینی رحمه الله از پاریس به ایران بود. همه در هواپیما خواب بودند که امام بیدار شد، به طبقه بالای هواپیما رفت و با حال تضرع به نماز ایستاد. صدای گریه امام به گوش یکی از مهمان داران هواپیما رسید. گمان کرد ایشان از چیزی ناراحت شده است. علت ناراحتی امام را از حاج احمد آقا پرسید. ایشان پاسخ داد: «این کار هر شب امام است.» بعدها نیز که امام به ایران آمد، حتی زمانی که بیمار و در بیمارستان بستری بود، هیچ گاه نماز شبش ترک نشد. (۲)

۱- مهر تابان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه، ص ۵۸.

۲- سیمای فرزندگان، ص ۲۲۱.

۸. اهمیت شب زنده داری و عبادت

۸. اهمیت شب زنده داری و عبادت

استاد محدث قمی، حاج میرزا حسین نوری در زهد و عبادت کوشا بود و هیچ گاه نماز شب و راز و نیاز شبان گاهی اش ترک نمی شد. محدث، این شیوه استاد را بسیار می پسندید و به حکمت و لذت آن پی برده بود. بنابراین، در نیمه های شب برمی خاست و به عبادت خالصانه می پرداخت و دیگران را نیز به این کار سفارش و تشویق می کرد. وی، نماز شب را بهترین عمل مستحب می دانست و حتی در سفر نیز آن را ترک نمی کرد. همچنین صبح ها پیش از طلوع خورشید بیدار می شد، سجاده اش را پهن می کرد و به نماز می ایستاد. به راستی، وی شاگرد خلف حاج حسین نوری بود. (۱)

۹. اجابت دعای پدر در نیمه شب

۹. اجابت دعای پدر در نیمه شب

شبی ملا- محمدتقی مجلسی پس از نماز شب بسیار گریست و حالی معنوی به وی دست داد و به او الهام شد هرچه از خدا بخواهد، حاجتش برآورده می شود. با خود اندیشید حاجت دنیوی بخواهم یا اخروی. در این فکر بود که ناگهان صدای گریه فرزندش، محمدباقر را شنید. دست به آسمان بلند کرد و از خدا خواست فرزندش را مبلغ دین گرداند و در این راه به وی توفیق بی شمار و روزافزون بدهد. دعای پدر مستجاب شد و نام علامه مجلسی رحمه الله، برای همیشه جاودانه ماند. (۲)

۱۰. عاشقی که به نماز شب نرسید

۱۰. عاشقی که به نماز شب نرسید

فرزند استاد مطهری نقل می کند: «خبر شهادت پدر را به ما دادند. آن شب اهل منزل بیدار بودند و خواب به چشم کسی نمی آمد. نیمه های شب بود که زنگ ساعت پدر به صدا درآمد، ولی او نبود تا نماز شب بخواند. شب در حسرت مناجات های عاشقانه استاد ماند و

۱- علی دوانی، حاج شیخ عباس قمی؛ مرد تقوا و فضیلت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴، چ ۱، صص ۶۱ - ۹۱.

۲- وحید بهبهانی، ص ۱۰۰.

اشک از دیدگان همه جاری شد» (۱).

۱۱. اثرگذاری قرآن

۱۱. اثرگذاری قرآن

میرزای شیرازی همواره قرآن می خواند و از این رو، بیشتر آیات قرآن را حفظ بود. وقتی به حرم امامان معصوم علیهم السلام و زیارت گاه ها می رفت، با خود کتاب دعا نمی برد، ولی ساعت ها به خواندن زیارت نامه و دعا و مناجات می پرداخت. هنگام تلاوت قرآن، دعا و زیارت نامه، اشک امانش نمی داد و صدای گریه اش به گوش می رسید. پاداش این دل دادگی و مناجات عاشقانه را نیز دیده بود. در آن زمان کسی مانند وی در قلب مردم نفوذ نداشت. وی با درایت و نکته سنجی خویش، حماسه تحریم تنباکو را آفرید و نام خویش را در تاریخ زنده نگه داشت (۲).

۱۲. دانشمند عامل

۱۲. دانشمند عامل

نیمه های شب، میرزا محمد تنکابنی از خواب بیدار شد. پدر را در حالی عجیب دید. وی نشسته بود و به شدت می گریست. مدتی صبر کرد تا گریه اش تمام شود. جلو رفت و با تعجب به پدر نگریست و از او پرسید: پدرجان! چه اتفاقی افتاده است؟ پدر اشک هایش را پاک کرد و با لحنی لرزان و صدایی بغض آلود فرمود: «وقتی در قنوت نماز وتر، مناجات خمس عشره را می خواندم و می گریستم، ناگاه صدایی از سقف آمد [و گفت]: «ایها العالم العامل ... ؛ ای دانشمند عامل به علم...!» بر خود لرزیدم. این بود که نتوانستم به نماز خواندن ادامه دهم. پس بی اختیار نشستم و گریستم. محمد آن روز دریافت که مداومت پدر به خواندن روزانه یک جزء قرآن و تلاوت سوره یس هر روز صبح و ادای نماز شب، حتی سقف

۱- نقل قول از فرزند استاد شهید مطهری رحمه الله .

۲- محمدرضا حکیمی، بیدارگران اقالیم قبله، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صص ۲۱۹ و ۲۲۰.

اتاق را نیز به تحسین وی واداشته است. این بود که کوشید راه پدر را ادامه دهد. (۱)

۱۳. سفارش به قرآن خوانی

۱۳. سفارش به قرآن خوانی

ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله در گذشت. در وصیت نامه ایشان خطاب به پسرش، علامه محمدباقر مجلسی رحمه الله آمده بود: «هر روز یک جزء قرآن قرائت کن و از مطالعه و تفکر در نامه امیرمؤمنان علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام غافل نباش و به آن عمل کن». (۲)

۱۴. سفارش به احترام گزاردن به قرآن

۱۴. سفارش به احترام گزاردن به قرآن

شیخ عبدالکریم حائری همواره به احترام گذاشتن به قرآن سفارش می کرد و تأکید می ورزید احترام مجالس تلاوت قرآن حفظ شود. ایشان همواره به اینکه در مجالس ترحیم، هنگام تلاوت قرآن، پذیرایی صورت می گیرد، اعتراض می کرد. (۳)

۱۵. خواندن آیه الکرسی و نجات از دست دزدان

۱۵. خواندن آیه الکرسی و نجات از دست دزدان

سید نعمت الله جزایری و همراهانش پس از مسافتی طولانی، به شهر سامرا رسیدند و کنار نهری به استراحت پرداختند. ناگاه گرد و غباری از دور نمایان شد. چند نفر سوار بر اسب، به سرعت به سمت آنها می آمدند. سید جزایری و همراهانش از دیدن دسته راهزنان بسیار ترسیدند و راه نجات را بر خود بسته دیدند. ناگاه سید شروع به خواندن آیه الکرسی کرد و به دیگران نیز فرمود آیه الکرسی بخوانند. وقتی راهزنان به کاروان نزدیک شدند، نخست ایستادند. سپس نزدیک تر آمدند و از کاروانیان پرسیدند: آیا راه را گم کرده اید؟ کاروانیان پاسخ مثبت دادند. آن گاه یکی از راهزنان با کاروان همراه شد و آنها را به مقصد رساند. (۴)

۱- میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، تهران، علمیه اسلامیة، ص ۱۲۰.

۲- سیمای فرزندگان، ص ۱۶۷.

۳- سید بحرالعلوم رحمه الله، رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، با مقدمه و شرح: سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، بی جا، انتشارات حکمت، ۱۳۶۰، چ ۱، ص ۱۴۶.

۴- گلشن ابرار، ج ۱، صص ۲۵۹ و ۲۶۰.

فصل سوم: اخلاص

اشاره

فصل سوم: اخلاص

زیر فصل ها

۱. دوری از ریا

۲. اخلاص، شرط قبولی اعمال

۳. خلوص نیت در نماز

۴. اهمیت خودشناسی

۵. اخلاص، مایه روتق کارها

۶. علم و عمل خالصانه

۱. دوری از ریا

۱. دوری از ریا

آن روز سید بحر العلوم با شور و نشاط بیشتری تدریس را شروع کرد. شادی در چهره و صدایش موج می زد؛ گویا اتفاق مهم و خوشایندی برایش رخ داده بود که چنین سر از پا نمی شناخت و شادی اش نمایان بود. درس که به پایان رسید، شاگردانش از او دلیل شادی اش را پرسیدند. وی در پاسخ گفت: «امروز دریافتم ۲۵ سال عبادت و کوشش در راه حق، نتیجه خوب و ارزشمندی برایم به همراه داشته است و توانسته ام ریا را از خودم دور کنم و با اطمینان بگویم اعمالم از روی ریا نیست.» (۱)

۲. اخلاص، شرط قبولی اعمال

۲. اخلاص، شرط قبولی اعمال

مدتی بود آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله ناراحت و نگران بود، ولی اطرافیانش دلیل این ناراحتی و پریشانی را نمی دانستند. وقتی دلیل ناراحتی ایشان را پرسیدند، آهی کشید و فرمود: «عمر ما گذشت و نتوانستیم برای خودمان کاری کنیم و باید با دست خالی از دنیا برویم.» یکی از حاضران به سرعت شروع به شمردن کارهای بی شمار ایشان کرد و خطاب به آیت الله بروجردی رحمه الله گفت: «آقا شما این حرف ها را ننزید! این حرف ها مال ما بیچاره هاست که نه مثل شما شاگردان

بسیاری تربیت کرده ایم و نه مدرسه و مسجد ساخته ایم و نه این همه کتاب به چاپ رسانده ایم.» آقای بروجردی از شنیدن سخنان وی چهره درهم کشید، سری تکان داد و با تردیدی که نسبت به پذیرش اعمالش در پیشگاه خداوند داشت، فرمود:
«أَخْلِصَ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ؛ عملت را خالص کن؛ زیرا

۱- سید محمد حسین حسینی تهرانی، رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولوالالباب، تقریرات دروس علامه طباطبایی با تنقیحات و اضافات، دوره علوم و معارف اسلام، انتشارات حکمت، ص ۵۵.

حساب رسی به تمام معنا آگاه، آن را نقد می کند.» (۱) سپس افزود: «اینها که شما در دنیا می بینید، صورت ظاهری اعمال ماست و هیچ تضمینی وجود ندارد که این اعمال در پیشگاه الهی هم مورد قبول قرار بگیرد و خداست که می داند کدام عمل پذیرفته و کدام رد خواهد شد.» (۲)

۳. خلوص نیت در نماز

۳. خلوص نیت در نماز

شاگردان محدث قمی رحمه الله با اصرار فراوان از وی خواستند ماه رمضان در مسجد گوهرشاد نماز جماعت اقامه کند. ایشان پذیرفت و چند روز نماز ظهر و عصر را در یکی از شبستان های مسجد اقامه کرد. هر روز بر تعداد نماز گزاران افزوده و نماز جماعت باشکوه تر از روز پیش برگزار می شد. روزی محدث قمی پس از نماز ظهر، یکی از شاگردانش را صدا زد و فرمود: «امروز نمی توانم نماز عصر را بخوانم.» سپس در میان حیرت مردم محراب را ترک کرد و رفت و دیگر آن سال اقامه نماز جماعت را نپذیرفت. پس از مدتی وقتی در محضر ایشان سخن از آن روز به میان آمد، فرمود: «آن روز هنگام رکوع صدای ذکر گفتن فردی از راه دور توجه مرا به زیادی جمعیت نماز گزار جلب کرد و از این بابت خوش حال شدم. این احساس با اخلاص در عمل منافات دارد. بنابراین، در خودم شایستگی امام جماعت بودن را ندیدم و ترجیح دادم همان لحظه، نماز عصر را به دیگری واگذار کنم.» (۳)

۴. اهمیت خودشناسی

۴. اهمیت خودشناسی

روزی آخوند ملاعبده الله شوشتری، مهمان شیخ بهایی رحمه الله بود. ساعتی کنار هم بودند که صدای اذان به گوش رسید. شیخ بهایی رحمه الله به مهمانش گفت: «خواهش می کنم برای نماز

۱- چهل حدیث قدسی، مترجم: محمد فربودی، کتاب فروشی علمیه، ۱۳۶۸.

۲- مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۲، چ ۱، ص ۲۳۴.

۳- فوائد الرضویه، مقدمه با اندکی تلخیص و تغییر.

اینجا بمانید تا ما هم سعادت پیدا کنیم و به شما اقتدا کنیم.» ملا عبدالله کمی اندیشید. سپس خواهش شیخ بهایی را رد کرد و به خانه اش رفت. برای اهل منزل باور کردنی نبود که ملا عبدالله نماز اول وقت را به تأخیر بیندازد و به خانه بیاید. از این رو، به ایشان گفتند: بهتر نبود دعوت شیخ بهایی را می پذیرفتید و فیض نماز اول وقت را نیز از دست نمی دادید؟ ملا عبدالله فرمود: «وقتی با ایشان روبه رو شدم، به نفسم رجوع کردم و دریافتم هنوز به درجه ای از ظرفیت نرسیدم که اگر شیخ بهایی به من اقتدا کند، به این امر بی تفاوت باشم و دچار غرور نشوم. از این رو، نتوانستم خواهش شیخ بهایی را اجابت کنم.» (۱)

۵. اخلاص، مایه رونق کارها

۵. اخلاص، مایه رونق کارها

روحانی جوان و پرانرژی، ملا عبدالکریم ایروانی، امامت جماعت مسجدی را بر عهده داشت. وی با ذوق و شوق به وظایفش عمل و با مطالعه و کوشش بسیار، سخنان مفیدی را گردآوری و برای مردم بیان می کرد. پس از مدتی از تعداد نمازگزاران کاسته شد. این امر موجب ناراحتی ملا عبدالکریم شد و مدام فکرش به این مسئله مشغول بود که چرا با وجود تمام تلاشش، نماز جماعت پر رونقی ندارد و تعداد افرادی که به مسجد می آیند، روز به روز کمتر می شود. پی برد که عملش خالص و برای خدا نیست و سودی برایش ندارد. بنابراین، امامت جماعت را ترک کرد و از آن پس هرگز امامت نماز جماعت را نپذیرفت. هر بار از ایشان می پرسیدند چرا امام جماعت نمی شوید، این داستان را مو به مو شرح می داد. (۲)

۶. علم و عمل خالصانه

۶. علم و عمل خالصانه

کتاب منازل الآخرة، جدیدترین اثر محدث قمی رحمه الله پس از چاپ به قم رسید. شیخ عبدالرزاق مسئله گو که در آن زمان در صحن حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام برای مردم

۱- بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۱۴.

۲- قصص العلماء، ص ۹۸.

مسئله می گفت، یک جلد از آن کتاب را تهیه کرد. وی هر روز با استفاده از آن، مسئله هایی برای مردم مطرح می کرد. کربلایی محمدرضا، پدر محدث قمی رحمه الله نیز از پامنبری های ثابت شیخ عبدالرزاق بود و در همه جلسه هایش شرکت می کرد. کربلایی محمدرضا بسیار به شیخ عبدالرزاق علاقه داشت و وی را از نظر علمی در سطح بالایی می دید. از این رو، هر بار فرصتی پیش می آمد و با محدث قمی سر صحبت را باز می کرد، به او می گفت: «ای کاش تو هم به پای شیخ عبدالرزاق می رسیدی و می توانستی به منبر بروی و کتابی را که او هر روز برای مردم می خواند، بخوانی!» اگرچه شیخ عباس دوست داشت پدر را در جریان امر بگذارد و دلش را شاد کند، هر بار سکوت می کرد و چیزی نمی گفت و فقط از پدرش می خواست برایش دعا کند تا خدا به او نیز توفیق خیر دهد. (۱)

فصل چهارم: آرامش قلبی

اشاره

فصل چهارم: آرامش قلبی

زیر فصل ها

۱. آرامش امام خمینی رحمه الله در زمان جنگ

۲. پرواز بهشتی و یارانش

۱. آرامش امام خمینی رحمه الله در زمان جنگ

۱. آرامش امام خمینی رحمه الله در زمان جنگ

دقایق پر اضطراب و شرایط بسیار غم بار، سخت و پرهراسی بر همه حاکم بود. زمان زیادی از پیروزی انقلاب اسلامی نمی گذشت و اوضاع کشور به سامان دهی نیاز داشت. ناگهان خبر حمله دشمن به کشور و شروع جنگی نابرابر، موجب سردرگمی مسئولان نظام شد. برخی فرودگاه های مهم ایران هدف حمله قرار گرفت و صدها تانک به همراه صدها هزار نیروی نظامی به مرزها هجوم آورد. رژیم بعثی عراق و همه ابرقدرت ها در یک جبهه و ایران در جبهه ای دیگر قرار داشت. برخی سران و مسئولان کشوری این جنگ را پی آمد قطع ارتباط با امریکا می دانستند و برخی دیگر معتقد بودند در این شرایط باید با شوروی سازش کرد و از آن کشور کمک گرفت. در این شرایط، همه نگاه ها به جماران و امام دوخته شده بود. از این رو، فرماندهان ارتش به دیدار امام رفتند تا نظر ایشان را بدانند و کسب تکلیف کنند. آنها از شکست ایران، به پایان رسیدن انقلاب نوپا و بدتر از آن، اشغال وطن نگران بودند. در چنین شرایطی، امام خمینی رحمه الله با چهره ای سرشار از آرامش و بسیار مصمم در برابر چهره های بهت زده ای که نگرانی و وحشت از آن موج می زد، قرار گرفت و با لحنی همیشگی که آرام بخش قلب ها بود، فرمود: «دزدی آمد، سنگی انداخت و رفت.» این جمله کوتاه در آن لحظه های حساس و بحرانی، مانند آبی بر آتش بود که مسئولان را به جای فکر کردن به شکست، اسارت، نگرانی و سردرگمی، به چاره اندیشی همراه با حفظ آرامش فرامی خواند. (۱)

۲. پرواز بهشتی و یارانش

۲. پرواز بهشتی و یارانش

آسمان شب، صاف، شفاف و پر ستاره بود. گویی ستاره ها آسمان را چراغانی کرده بودند تا از مهمان ها استقبال کنند. خبر کوتاهی رسید، ولی در دفتر امام غوغایی به پا کرد. هر کس در گوشه ای آرام و بی صدا می گریست و همه با هم آهسته سخن می گفتند تا مبادا این خبر به گوش امام برسد و شب ایشان نیز مانند شب آنها تیره و تار شود. خبر شهادت شهید بهشتی، خبری نبود که بتوان آن را به طور ناگهانی به امام داد. از این رو، همه کسانی که این خبر را شنیدند، آن شب اشک هایشان را از امام پنهان کردند. همچنین مسئولان دفتر امام خمینی رحمه الله با واحد خبر رادیو تماس گرفتند و گفتند این خبر را اعلام نکنند و تا صبح دست نگه دارند.

سرانجام، آن شب سنگین و بغض آلود به پایان رسید و صبح شد. پیش از ساعت هفت صبح یکی از افراد خانواده امام خود را بالای سرشان رساند و خواست رادیوی امام را از بالای سرش بردارد که ناگهان امام فرمود: «با رادیو چه کار داری؟ بگذار سر جایش! دیشب خبر را از یکی از رادیوهای خارجی شنیدم».

صبح اول وقت، حاج احمد آقا رحمه الله و آقای رفسنجانی خدمت امام آمدند تا به گونه ای ایشان را از ماجرا باخبر کنند و به ایشان دلداری بدهند. وقتی موضوع را بیان کردند، امام با آرامش تمام برای آنها داستان زمان آخوند خراسانی رحمه الله را تعریف کرد و فرمود: «در زمان شیوع وبا در نجف و از بین رفتن افراد زیادی بر اثر این بیماری، آخوند خراسانی خطاب به مردم گفت: چرا ترسیده اید؟ طوری نشده است. فقط تقاریب آجال است؛ یعنی نزدیکی اجل ها اتفاق افتاده. این افراد باید می مردند و حالا فقط اجل هایشان نزدیک شده است».^(۱)

فصل پنجم: تهذیب و مبارزه با نفس

اشاره

فصل پنجم: تهذیب و مبارزه با نفس

زیر فصل ها

۱. سرآغاز کسب حکمت

۲. تهذیب نفس؛ مقدمه عرفان

۳. وسوسه های شیطانی

۱. سرآغاز کسب حکمت

۱. سرآغاز کسب حکمت

میرداماد، نگاهی گذرا به شاگردان انداخت. چهره جدی ملاصدرا را برای نخستین بار در جلسه درس خود و در میان شاگردانش می دید. پس از پایان جلسه درس، وی را به اسم صدا زد، دستش را گرفت و با خود به کناری برد. سپس به او گفت: «می دانم مشتاقی به تحصیل حکمت نایل شوی، ولی همان طور که امروز هم گفتم، بدون حکمت عملی این علم را به دست نمی آوری. محمد! حکمت عملی دو چیز است: عمل به واجبات و زیر پا گذاشتن دستورات نفس اماره. این را به تو گفتم تا بدانی، اگر می خواهی مطیع نفس اماره باشی و در کسب حکمت هم تلاش کنی، حتماً به یک بی دین منحرف تبدیل خواهی شد.» (۱)

۲. تهذیب نفس؛ مقدمه عرفان

۲. تهذیب نفس؛ مقدمه عرفان

دو سال می شد که در محضر آخوند همدانی به تحصیل و کسب دانش مشغول بود، ولی در عرفان راه به جایی نبرده بود. از این رو، نزد ایشان رفت و با شرمندگی حال خود را بیان کرد و از وی راهنمایی خواست. آخوند همدانی پرسید: «اسم شما چیست؟» گفت: «من میرزا جواد ملکی تبریزی هستم. چه طور مرا نمی شناسید؟» استاد کمی فکر کرد و از وی پرسید: «شما با ملکی های نجف نسبتی نداری؟» میرزا جواد که از این طایفه خوشش نمی آمد، با لحنی که تنفر در آن موج می زد، گفت: «نه.» استاد که متوجه نفرت او شده بود، فرمود: «باید بتوانی کفش های همین افرادی را که از آنها تنفر داری، جلو پایشان جفت کنی تا من خودم به سراغ تو بیایم و بقیه مراحل را برایت بگویم.» میرزا جواد، مدتی در جلسه ها پایین تر از دیگر طلبه

ها می نشست و کفش طلبه هایی را که از آن طایفه بودند،

۱- هانری کرین و جمعی از خاورشناسان، ملاصدرا؛ فیلسوف و متفکر بزرگ اسلامی، ترجمه و اقتباس: ذبیح الله منصوری، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹، چ ۲، صص ۵۰ و ۵۱.

هنگام خروج آنها از جلسه، جلو پایشان جفت و با آنها به خوبی رفتار می کرد. پس از مدتی، آخوند همدانی به عهد خود وفا کرد و روزی به سراغ میرزا جواد آمد و به وی گفت: «دستور تازه ای نیست، فقط حالت را اصلاح کن تا به نتیجه برسی. همچنین مطالعه کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهایی را هم مهم بدان».^(۱)

۳. وسوسه های شیطانی

۳. وسوسه های شیطانی

شبى شاگرد شیخ انصاری خواب بسیار بدی دید. وقتی بیدار شد، عرق سرد روی پیشانی را پاک کرد و به هیئت ناموزون شیطان و طناب های ضخیمی که در دست داشت، اندیشید. سپس با خود گفت: «این چه خوابی بود که دیدم؟ عجب طناب هایی! کاش می شد انسان این طناب ها را بر گردن خود احساس کند و بفهمد کاری که انجام می دهد، وسوسه شیطان است! به این ترتیب، دیگر در پی گناه و اشتباه نمی رود. یعنی شیطان توانسته یکی از این طناب های محکم را به گردن شیخ انصاری بیندازد و او را از اتاقتش تا وسط کوچه بکشاند؟ آن گاه خواب را در ذهنش تجزیه و تحلیل کرد و در پی تعبیر آن برآمد تا اینکه دریافت جز شیخ انصاری هیچ کس نمی تواند در تعبیر این خواب به وی کمک کند. بنابراین، به سراغ شیخ رفت و خوابش را تعریف کرد و پافشاری از شیخ خواست بگوید شیطان به او راست گفته است یا نه. وقتی شیخ سخنان شاگردش را شنید، سخن شیطان را تصدیق کرد و گفت: «شیطان راست گفته است. او دیروز می خواست مرا فریب دهد و اگر لطف خدا شامل حالم نمی شد، فریبش را خورده بودم و نمی توانستم از دامی که برایم پهن کرده بود، بگریزم. داستان این است که دیروز پولی نداشتم و در منزل به چیزی نیاز پیدا کردیم. تصمیم گرفتم یک ریال از سهم امام را که نزد من بود و هنوز وقت مصرفش فرا نرسیده بود، به عنوان قرض بردارم و نیازم را برطرف سازم و سپس قرض خود را ادا کنم. آن یک ریال را برداشتم و به منظور خرید از منزل خارج شدم، ولی همین که خواستم آن

۱- منوچهر صدوقی سها، تاریخ حکما و عرفای متأخر، بر صدرالمآلهین، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

چیز مورد نظر را بخرم، با خود گفتم چه تضمینی وجود دارد که بعدها بتوانم این قرض را ادا کنم؟ بنابراین، چیزی نخریدم و به خانه برگشتم و آن پول را سر جایش گذاشتم»^(۱).

۱- مرتضی انصاری، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری رحمه الله، تهران، ناشر: حسین علی نوبان، ۱۳۶۱، چ ۲، صص ۸۸ و

فصل ششم: سخت کوشی در دانش اندوزی

اشاره

فصل ششم: سخت کوشی در دانش اندوزی

زیر فصل ها

۱. حجره بی شمع و چراغ

۲. مطالعه دقیق

۳. دانش در برابر دانش

۴. مرگ اولاد

۵. استقامت در راه آموختن دانش

۶. ادامه بحث در پشت درهای بسته

۱. حجره بی شمع و چراغ

۱. حجره بی شمع و چراغ

ملا مهدی نراقی، از همان آغاز ورودش به جامعه طلاب، تصمیم گرفته بود قله علم و عمل را فتح کند. وی برای رسیدن به این هدف و در راه کسب دانش، هر سختی را تحمل می کرد. گاه از شدت فقر و نداری نمی توانست برای روشن کردن حجره اش در شب، شمع یا روغن چراغ بخرد. شب که فرا می رسید، حجره، تاریک و مطالعه در آن ناممکن می شد. از این رو، از حجره بیرون می آمد و به قسمت انتهایی حیاط می رفت و زیر نور چراغ های وضوخانه مدرسه به مطالعه و تحقیق می پرداخت. با همین استقامت و صبر و تلاش طاقت فرسا بود که اکنون موفقیت وی تحسین برانگیز و نامش بلندآوازه است. (۱)

۲. مطالعه دقیق

۲. مطالعه دقیق

مدتی از ظهر گذشته بود که طلاب مدرسه صدر (نجف) متوجه دود غلیظی شدند که از حجره علامه محمدتقی جعفری بیرون می آمد. گمان کردند حجره آتش گرفته است و وی به کمک نیاز دارد. بنابراین، به در حجره علامه هجوم آوردند تا در را بشکنند و دوستشان را که میان شعله های آتش اسیر شده بود، نجات دهند، ولی ناگاه خود علامه در حجره را گشود و

به آنها اعتراض کرد چرا مطالعه اش را ناتمام گذاشته و این موقع روز مزاحمش شده اند. طلاب که از این برخورد علامه شکفت زده شده بودند، گفتند: «یعنی تو متوجه دودی که حجره ات را پر کرده است، نشدی؟» ناگاه علامه به یاد آب گوشتی افتاد که پیش از شروع مطالعه روی اجاق گذاشته بود که با غرق شدن وی در مطالعه اینک به زغال

۱- گلشن ابرار، ج ۱، صص ۲۸۸ و ۲۸۹.

تبدیل شده بود. (۱)

۳. دانش در برابر دانش

۳. دانش در برابر دانش

مرد پافشاری می کرد صرف و نحو عربی را نزد علامه حسن زاده آملی بیاموزد، ولی علامه وقت نداشت و به همین دلیل، نمی پذیرفت. سرانجام، پس از صحبت و پافشاری بسیار، علامه پذیرفت؛ به این شرط که آن مرد هم که به زبان فرانسه مسلط بود، به علامه زبان فرانسه بیاموزد. به این ترتیب، علامه دانش را با دانش مبادله کرد. (۲)

۴. مرگ اولاد

۴. مرگ اولاد

شب، شبی طولانی و غم بار بود. هیچ گاه این گونه احساس غم و اندوه نکرده بود. اشک امانش نمی داد، ولی با خود پیمانی بسته بود که نمی توانست آن را زیر پا بگذارد. صاحب جواهر با خود پیمان بسته بود هر شب، بخشی از کتاب جواهر را بنویسد، ولی امشب، دست تقدیر، فرزند دلبندهش را از وی گرفته بود. با وجود این، با چشمانی گریان و قلبی داغ دیده، قلم و کاغذش را برداشت و کنار پیکر بی جان فرزندش نشست و مانند دیگر شب ها شروع به نوشتن کتاب جواهر کرد. او می توانست با مرگ فرزند و داغش کنار بیاید، ولی نمی توانست پیمانش را زیر پا بگذارد. (۳)

۵. استقامت در راه آموختن دانش

۵. استقامت در راه آموختن دانش

از حجره علامه حسن زاده آملی در مدرسه مروی تا منزل استادش، آیت الله میرزا ابوالحسن شعرانی، راه طولانی بود که باید برای شرکت در درس ایشان این راه طولانی را پیاده می پیمود. آن روز برف سنگینی می بارید و وی تردید داشت در این شرایط نامساعد به کلاس برود یا نه. از حجره اش بیرون رفت و به برفی که روی زمین نشسته بود، نگاه کرد.

۱- سید رضا حسینی، درس زندگی زندگی نامه و خاطرات زندگی چهار علامه فرزانه، قم، تپش، ۱۳۸۴، چ ۲، صص ۵۵ و ۵۶.

۲- سید رضا حسینی، درس زندگی زندگی نامه و خاطرات زندگی چهار علامه فرزانه، قم، تپش، ۱۳۸۴، چ ۲، صص ۱۱۶.

۳- نعمت الله حسینی، انسان از میلاد تا معاد، قم، انتشارات عصر انقلاب، ۱۳۸۵، چ ۱، صص ۱۶۱.

دوست نداشت به تنبلی و بی علاقه‌گی به درس متهم شود. بنابراین، به راه افتاد. وقتی به در خانه استاد رسید، خجالت کشید در بزند. مدتی ایستاد تا شاید کسی بیرون بیاید، ولی خبری نشد. زمان درس نیز رو به پایان بود. از این رو، در زد. در را به رویش باز کردند و وارد شد و خدمت استاد رفت و وی را سرگرم نوشتن دید. آن گاه در حالی که از آمدنش پشیمان شده بود، با لحنی آرام و آهسته سلام کرد و نشست و گفت: «آقا! معذرت می‌خواهم که در این برف مزاحمتان شدم. می‌خواستم نیایم.» استاد گفت: «چرا؟» علامه گفت: «چون نمی‌خواستم مزاحم شما شوم.» استاد گفت: «مگر شما هر روز سر راهتان از مدرسه مروی تا اینجا گداه‌ها را نمی‌بینید که نشسته‌اند و گدایی می‌کنند؟» علامه پاسخ مثبت داد. استاد پرسید: «امروز هم بودند یا نه؟» علامه گفت: «بله، امروز هم بودند»، سپس افزود: «شاید امروز پول بیشتری نیز به دست بیاورند.» آن گاه استاد گفت: «وقتی آنها تعطیل نکردند، چرا ما تعطیل کنیم؟» (۱)

۶. ادامه بحث در پشت درهای بسته

۶. ادامه بحث در پشت درهای بسته

زایران، حرم را ترک کردند و خبر تعطیلی آن نیز اعلام شد. دربان برای بستن درهای حرم امام حسین علیه السلام آمد و آقای وحید بهبهانی و شیخ یوسف بحرانی را سرگرم بحث و گفت و گو دید. هر دو با دیدن دربان که قصد بستن در را داشت، از رواق بیرون آمدند و در صحن به مباحثه و گفت و گوی علمی خود ادامه دادند تا اینکه صحن نیز خالی شد. آنها که هنوز بحثشان تمام نشده بود، از صحن نیز بیرون آمدند و پشت در حرم نشستند و دربان در را بست و رفت. وقتی دربان پیش از اذان صبح برای باز کردن درهای حرم آمد، دید آن دو هنوز پشت در نشسته‌اند. سپس در را باز کرد و وقتی صدای اذان بلند شد، آن دو به داخل حرم رفتند تا برای نماز صبح آماده شوند. (۲)

۱- نعمت الله حسینی، انسان از میلاد تا معاد، قم، انتشارات عصر انقلاب، ۱۳۸۵، چ ۱، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲- گلشن ابرار، ج ۱، ص ۲۷۴.

فصل هفتم: شجاعت

اشاره

فصل هشتم: شجاعت

زیر فصل ها

۱. مبارزه با ستم

۲. مجتهد مجاهد

۳. غیرت دینی و تبعید

۴. شجاعت در گفتار

۵. نادیده گرفتن تهدیدها

۶. نپذیرفتن عنوان دکترا

۷. امضا نکردن فرمان مشروطه

۸. آن شب ننگین

۹. کوه ایستادگی

۱. مبارزه با ستم

۱. مبارزه با ستم

آخوند ملامحسن یزدی را به جرم تحریک مردم و دعوت آنها به قیام بر ضد حاکم یزد از آن شهر به تهران تبعید کردند. فتح علی شاه در نخستین برخورد با وی، با تندی و پرخاش از او خواست واقعه قیام مردم یزد را توضیح دهد. از لحن شاه چنین به نظر می رسید که می خواهد به آخوند فرصتی دهد تا خود را از اتهام تبرئه کند و منکر نقش خویش در قیام مردم یزد شود، ولی ملامحسن با کمال شجاعت گفت: «من حاکم را از شهر بیرون کردم؛ چون حاکم ستمگری بود و نیازمندان از دست او به تنگ آمده بودند. از این رو، من بر ضد او قیام کردم.» شاه که با این قاطعیت روبه رو شده بود، با عصبانیت فریاد کشید: او را شکنجه کنید. در این هنگام، شاه به امین الدوله گفت: «من باور نمی کنم آخوند در این شورش ها نقشی داشته باشد، بلکه

این قیام را عده ای اراذل و اوباش ترتیب داده اند.» امین الدوله نیز حرف شاه را تأیید کرد و گفت: «بله، حق با شماست. ملامحسن از ارادتمندان شماست و چنین جسارتی از ایشان بعید است.»

در حقیقت شاه، با این سخنان می کوشید کاری کند تا آخوند بگوید من هیچ کاره بودم و خودش را نجات دهد، ولی آخوند که در چند قدمی شکنجه قرار داشت، با عصبانیت فریاد زد: «سلطان چرا دروغ می گویند؟ من حاکم شهر را بیرون کردم. مردم تقصیری ندارند.» شاه که از رفتار غیرمنتظره ملامحسن تعجب کرده بود و از طرفی نمی خواست به آخوند بی احترامی کرده باشد، با اشاره به امین الدوله فهماند که واسطه شود تا شاه وی را آزاد کند. امین الدوله رو به شاه کرد و گفت: «ایشان از عالمان بزرگ و شخصی محترم است. به خاطر من او را ببخشید.» آن گاه پای آخوند را باز و او را آزاد

کردند. (۱)

۲. مجتهد مجاهد

۲. مجتهد مجاهد

آیت الله سید محمد طباطبایی رحمه الله ، معروف به مجاهد با خواندن نامه ساکنان مناطق اشغالی ایران که به موجب عهدنامه ننگین گلستان به اشغال روسیه درآمده بودند، نتوانست در مورد وضع افرادی که تا دیروز هم وطن وی بودند و امروز به آنان ستم می شد، ساکت و بی توجه باشد. از این رو، با همکاری دانشمندان بزرگ آن زمان چون پدربزرگوارش و شیخ جعفر کاشف الغطاء، رساله جهادیه را نوشتند و در توافقی با دانشمندان عراق، فتوای جهاد صادر کردند. در جنگ با روسیه، مناطق بسیاری پس گرفته شد، ولی این مناطق به دلیل بی کفایتی فتح علی شاه، دوباره به دست روس ها افتاد و با شکست ایران، عهدنامه ننگین ترکمان چای به امضا رسید. این در حالی بود که سید محمد مجاهد و دیگر دانشمندان تهران، خود در تبریز و در دل جنگ حضور داشتند و با مردم و روحانیان همراه بودند. با این حال، پس از این شکست، تیر توهین ها و تمسخرها به سوی سید محمد مجاهد نشانه رفت و کسی به ارزش این مجاهدت پی نبرد. (۲)

۳. غیرت دینی و تبعید

۳. غیرت دینی و تبعید

میرزا مسیح مجتهد که همواره در سخنرانی ها به بی کفایتی فتح علی شاه قاجار، اعتراض و از سلطه بیگانگان احساس خطر و نگرانی می کرد، این بار نیز نمی توانست چشم خود را بر جنایت های گریبایدوف، سفیر کبیر روسیه ببندد. گریبایدوف، زنان گرجی پناهنده به ایران را که در ایران ازدواج کرده و صاحب خانواده و فرزند شده و مذهب شیعه برگزیده بودند، تعقیب و دستگیر می کرد. وی برای رسیدن به این هدف غیرانسانی، همه خانه ها را می گشت. وقتی فریاد کمک خواهی زنان گرجی دستگیر شده به گوش میرزا رسید، مردم را

۱- قصص العلماء، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲- گلشن ابرار، ج ۱، صص ۳۱۴ _ ۳۱۸.

به مبارزه فراخواند. وی گروهی را در مسجد جامع تهران گرد آورد و فتوای آزادسازی این زنان را صادر کرد. آن روز جنگ خونینی میان صدها نفر از افراد معترض و کارکنان مسلح سفارت در گرفت. هشتاد نفر از مردم معترض به شهادت رسیدند و توانستند ۳۸ نفر از کارکنان سفارت را به هلاکت برسانند که یکی از آنان خود گریبایدوف بود. پس از این ماجرا، شاه به دستور بیگانگان، میرزا مسیح مجتهد را از ایران، تبعید و ره سپار عتبات عالیات کرد. این مرجع بزرگ شیعه، با وجود اعتراض های گسترده مردم تبعید شد و در غربت نیز از دنیا رفت. (۱)

۴. شجاعت در گفتار

۴. شجاعت در گفتار

حاج شیخ محمد تقی بافقی رحمه الله پس از آزادی از زندان رضاخان پهلوی، به شهری تبعید شد. رئیس شهربانی شهری مأموریت داشت به دیدن شیخ محمد تقی بافقی برود. از این رو، روز موعود به در خانه شیخ رفت و پس از سلام وارد شد و با غرور و البته بسیار محترمانه گفت: «آقا من مأمور شده ام هر چیزی نیاز دارید، برایتان فراهم کنم.» آقای بافقی از شنیدن این حرف برآشفته و با عصبانیت گفت: «مگر تو چه کاره ای که چنین ادعایی داری [و می گویی] هر حاجتی داشته باشید، برآورده می کنم؟» مرد با افتخار و غرور گفت: «من رئیس شهربانی هستم.» بافقی گفت: «که این طور. اکنون من نیاز دارم هوا ابری شود و باران بیارد. می توانی، انجام بده، زود باش.» مرد گفت: «نمی توانم.» بافقی پرسید: «مافوق تو چه طور؟ می تواند؟» مرد گفت: «نه.» بافقی گفت: «بالاترین مقام مملکت چه طور؟ شخص شاه چه، می تواند؟» مرد گفت: «نه. هیچ کدام از آنها توان چنین کاری را ندارند.» بافقی گفت: «پس بلند شو، برو. تو که می دانی خودت، مافوق و حتی شاه مملکت همه ناتوانید، چرا ادعا می کنی می توانی نیازهای مرا برآورده کنی؟ بلند شو، برو و دیگر از این سخنان شرک آمیز جلو من به زبان نیاور.» رئیس شهربانی با خجالت بلند شد. فکر نمی کرد

این گونه ضایع شود. وقتی از خانه خارج می شد، با خود فکر کرد چگونه می تواند با فردی که سراسر وجودش با توحید سرشته شده است و به کسی جز خدا توکل نمی کند، برخورد و رفتار کند. (۱)

۵. نادیده گرفتن تهدیدها

۵. نادیده گرفتن تهدیدها

عاشورای سال ۱۳۴۲ خورشیدی، در شهر قم هیاهوی عجیبی حاکم بود. همه نگران حفظ جان امام خمینی رحمه الله بودند و صلاح نمی دیدند سخنرانی ایشان در مدرسه فیضیه برگزار شود. از این رو، به ایشان پیشنهاد کردند مراسم سخنرانی را لغو کند، ولی امام نه تنها نپذیرفت از این سخنرانی و حضور خود در جمع مردم صرف نظر کند، بلکه با وجود آگاهی از حضور کماندوهای رژیم شاه در مدرسه فیضیه، با جیب روباز به میان مردم آمد و با کمال شجاعت، شخص اول مملکت را مخاطب قرار داد و فرمود: «مردک! کاری نکن بگویم از این مملکت بیرونت کنند». (۲)

۶. نپذیرفتن عنوان دکترا

۶. نپذیرفتن عنوان دکترا

هنگامی که به علامه طباطبایی رحمه الله خبر دادند شاه قصد دارد به ایشان دکترای افتخاری فلسفه بدهد، علامه با عصبانیت فرمود: «به هیچ عنوان از این دستگاه ظلم چنین چیزی قبول نمی کنم». با این حال، افراد بسیاری از جمله رئیس دانشکده الهیات کوشیدند علامه طباطبایی را به پذیرش این عنوان وادار کنند و بارها به ایشان یادآور شدند اگر شاه عصبانی شود، وی به دردسر می افتد، ولی علامه بسیار قاطعانه فرمود: «از شاه هیچ گونه ترسی ندارم و دکترا را نمی پذیرم». (۳)

۱- محمد رازی، مجاهد شهید حاج شیخ محمدتقی بافقی، قم، انتشارات پیام اسلام، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- غلام علی رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ج ۲ ویژگی های فردی، ص ۳۰۱.

۳- درس زندگی، ص ۵۳.

۷. امضا نکردن فرمان مشروطه

۷. امضا نکردن فرمان مشروطه

مشروطه خواهان بی ایمان که دیگر تاب و تحمل مخالفت های شیخ فضل الله نوری را نداشتند، دادگاهی بر ضد ایشان تشکیل دادند و وی را در آن دادگاه به اعدام محکوم کردند. روز موعود فرارسید و چوبه دار و مقدمات اعدام که از شب پیش در میدان توپ خانه برپا شده بود، جمعیت فراوانی را به این میدان کشاند. وقتی شیخ فضل الله را به سمت چوبه دار می بردند، با وجود ضعف و بیماری، نگاهی به جمعیت حاضر کرد و فرمود: «خدایا! تو خود شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم. خدایا! تو خود شاهد باش که در این دم آخر نیز می گویم مؤسسان این اساس، بی دین هستند و مردم را فریب داده اند. این حرکت، مخالف اسلام است.» شیخ فضل الله این سخنان را با کمال شجاعت و به دور از هر گونه ترس و تردیدی بر زبان آورد و افزود: «محاكمه من و شما بماند پیش پیامبر اسلام.» او در پای چوبه دار با صلابت و شجاعت بسیار سخن گفت. سپس از پله ها بالا رفت، ولی پیش از اینکه ریسمان را به گردنش بیندازند، یکی از مشروطه خواهان نزد ایشان آمد و گفت: «اگر شما فرمان مشروطه را امضا کنید، حکم اعدامتان لغو می شود و نجات می یابید.» شیخ فضل الله در پاسخ وی گفت: «من دیشب پیامبر را در خواب دیدم و به من فرمود: فردا شب مهمان من هستی. خیر، چنین امضایی نخواهم کرد.» مشروطه خواهان که تیرشان برای گرفتن امضا از شیخ به سنگ خورده بود، با عصبانیت، طناب را به گردن وی انداختند و مراسم اعدام را اجرا کردند. به این ترتیب، پیکر بی جان شیخ فضل الله، شاهدهی بر نگون بختی پیکر مشروطه اروپایی شد. (۱)

۸. آن شب ننگین

۸. آن شب ننگین

پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ بود. هنوز چند دقیقه از شکستن در اتاق امام در آن شب ننگین و دستگیری ایشان نگذشته بود که افسران به ظاهر پیروز شاهنشاهی، امام را روی صندلی عقب یکی از خودروها نشانند و به سوی تهران حرکت کردند. در سمت راست و چپ

امام خمینی رحمه الله دو نفر مسلح نشسته بودند تا خیالشان از بابت رساندن امام به مقصد راحت باشد. امام، مانند سکوت شب، آرام و بی صدا و به لطف خدا امیدوار بود. ناگاه توجه امام به پاهای لرزان آن دو مأمور مسلح جلب شد و از دلیل لرزششان پرسید. آنها در پاسخ گفتند: «نمی دانیم این چه ترسی است که به جان ما افتاده است و نمی توانیم این لرزش را کنترل کنیم.» امام خمینی رحمه الله به آنها فرمود: «نترسید. من همراه شما هستم.» سپس دست هایش را روی پاهای آنها قرار داد تا لرزش پاهایشان از بین رفت. (۱)

۹. کوه ایستادگی

۹. کوه ایستادگی

اوضاع عراق بسیار نابسامان بود. از این رو، آیت الله حکیم برای اعتراض به وضع موجود و عملکرد رژیم بعث به بغداد رفت. مسلمانان و شیعیان عراق برای دیدن وی دسته دسته به بغداد می آمدند. بنابراین، رژیم بعث عراق برای کنترل وضعیت، منزل ایشان را محاصره و همه افرادی را که به آنجا می آمدند، دستگیر می کرد. در نتیجه، آیت الله حکیم به حالت قهر و اعتراض به کوفه رفت و تا پایان عمر در آن شهر در انزوا و غربت به سر برد. اوضاع به گونه ای بود که بسیاری از نزدیکان نیز مجبور به قطع رابطه با ایشان شدند. با این حال، حضرت امام خمینی رحمه الله هر روز با شجاعت به دیدار ایشان می رفت. رژیم بعث برای جلوگیری از این حرکت شجاعانه امام، دستور داد حاج آقا مصطفی، فرزند برومند امام خمینی رحمه الله را دستگیر کنند و به زندان بغداد بفرستند.

پس از این ماجرا، افراد بسیاری از امام خواستند در برابر این اقدام رژیم بعث، واکنشی نشان دهد، ولی ایشان بردبارانه فرمود: «مبارزه، این سختی ها و تلخی ها را هم دارد. اگر مصطفی را هم بکشند، من در مقابل این موضوع صبر می کنم و درخواست آزادی [وی را] نمی نمایم.» این در حالی بود که یک هفته از دستگیری آقا مصطفی می گذشت و کسی از

۱- حمید بصیرت منش و دیگران، صحیفه دل یادها ۲، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، چ ۲،

۱- حجت الاسلام محتشمی، به نقل از: غلامعلی رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۸۲، ج ۳، ج ۴، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

فصل هشتم: توسل و زیارت

اشاره

فصل هشتم: توسل و زیارت

زیر فصل ها

۱. پرداخت قرض

۲. نسیم علوی

۳. کمال ادب

۴. گل شفابخش

۵. راهی برای دور کردن بلا

۶. توسل مخلصانه

۷. خاک پای زائر

۸. توسل به مادر حضرت عباس علیه السلام

۹. کرامت باب الحوایج

۱۰. افطاری شیرین

۱۱. رد دیدار با شاه عربستان

۱. پرداخت قرض

۱. پرداخت قرض

آیت الله شیخ عبدالنبی نوری، برای گذراندن دوران تحصیل، ۱۲۰ تومان مقروض بود و زندگی سخت و فقیرانه ای داشت. وی لحظه ای از فکر چگونگی ادای قرضش غافل نمی شد و از این فکر بسیار ناراحت و درمانده شده بود. سرانجام برای حل مشککش، دو رکعت نماز خواند و به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف متوسل شد. پس از نماز و توسل، به خواب رفت.

در عالم رؤیا، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دید که با عمامه سبزی نشسته بود و تا او را دید، فرمود: «شیخ عبدالنبی! ۱۲۰ تومان درون آن صندوق است، آن را بردار و قرض هایت را بپرداز».

پس از اینکه شیخ از خواب بیدار شد، صدای کوبیدن در را شنید. در را باز کرد. فردی که پشت در بود، وی را به منزل میرزای شیرازی رحمه الله دعوت کرد. شیخ خدمت میرزای شیرازی رسید و او را در همان حالتی دید که پیامبر را در خواب دیده بود. تا میرزا چشمش به او افتاد، فرمود: «شیخ عبدالنبی! ۱۲۰ تومان درون آن صندوق است. آن را بردار و قرض هایت را بپرداز.» شیخ که شگفت زده شده بود، خواست خوابش را تعریف کند که میرزای شیرازی گفت که لازم نیست و در حقیقت، خبر داشت که او چه خوابی دیده است. (۱)

۲. نسیم علوی

۲. نسیم علوی

علامه طباطبایی رحمه الله به محض ورود به نجف اشرف با چشمانی نگران به گنبد و بارگاه

۱- حجت الاسلام محتشمی، به نقل از: غلامعلی رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۸۲، ج ۳، ج ۴، ص ۳۹۲.

حضرت علی علیه السلام نگریست و گفت: «یا علی! من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرف یاب شده ام، ولی نمی دانم چه روشی در پیش گیرم و چه برنامه ای انتخاب کنم. از شما می خواهم مرا به آنچه صلاح من است، راهنمایی کنید».

در همان روزهای نخست ورود علامه به نجف، در حالی که در منزل اجاره ای اش نشسته بود و به آینده نامعلومش می اندیشید، صدای در، وی را از اندیشه هایش جدا کرد. وقتی در را گشود، مردی با چهره ای جذاب به او سلام کرد و داخل منزل شد. مرد افزون بر چهره جذابش، کلام گیرایی نیز داشت که از دانش بسیارش سرچشمه می گرفت. سپس به علامه خیرمقدم گفت و افزود: «اگر طالب تحصیل هستی، بدان در این مدت نباید از نفست غافل باشی» این را گفت و رفت.

مهر آن مرد بزرگ چنان بر دل علامه طباطبایی رحمه الله نشست که از فردای آن روز تا لحظه آخر اقامتش در نجف، محضر او را رها نکرد. توسل علامه طباطبایی رحمه الله به حضرت علی علیه السلام، استادی چون مرحوم قاضی رحمه الله را در پی او فرستاده بود. (۱)

۳. کمال ادب

۳. کمال ادب

هرگاه آیت الله وحید بهبهانی به زیارت سیدالشهدا می آمد، به گونه ای متفاوت از دیگر زائران به حرم داخل می شد. همواره نخست، آستانه کفش کن حرم را می بوسید و صورت خود را روی آن می مالید. سپس با حالتی منقلب و اثرگذار و با نهایت فروتنی به حرم مشرف می شد و زیارت می کرد.

وقتی خادمان حرم، این حالت عرفانی وی را در زیارت دیدند، دریافتند که وی کسی نیست جز آیت الله بهبهانی که با کمال ادب به زیارت مولایش امام حسین رحمه الله آمده است. (۲)

۱- یادنامه علامه طباطبایی رحمه الله ، ص ۱۲۰.

۲- قصص العلماء، ص ۲۰۲.

۴. گل شفا بخش**۴. گل شفا بخش**

عاشورای حسینی بود. مجالس عزاداری در شهر بروجرد برپا شده بود و بیشتر مردم در این مجالس شرکت کرده بودند. آیت الله بروجردی نیز در میان مردم حضور داشت. ناگاه بچه ای را دید که به نشانه عزاداری روی سر خود گل مالیده بود. آیت الله بروجردی که همیشه از چشم درد رنج می برد، فرصت را غنیمت شمرد و مقداری از آن گل را برداشت و به نیت تبرک و شفا به چشمان خود مالید. از آن پس، مشکل چشمش برطرف شد و دیگر چشم درد نگرفت و تا پایان عمر نیز به این بیماری دچار نشد. (۱)

۵. راهی برای دور کردن بلا**۵. راهی برای دور کردن بلا**

چند نفر از طلبه ها و استادان بزرگ در منزل سید محمد فشارکی در شهر سامرا دور هم گرد آمده بودند که میرزای شیرازی نیز به جمع آنها پیوست. از شیوع بیماری وبا در شهر و فراوانی افراد مبتلا به این بیماری و کشته شدگان سخن به میان آمد. همه از وقوع این حادثه ناراحت بودند.

ناگاه میرزای شیرازی فرمود: «اگر من حکمی بدهم، آیا لازم الاجراست یا نه؟» همه گفتند: بله. میرزا فرمود: «بنا بر حکم من، به همه شیعیان سامرا بگویند از امروز تا ده روز، زیارت عاشورا بخوانند و ثواب آن را به روح نرجس خاتون هدیه کنند تا این بلا از آنها دور شود». وقتی این حکم به شیعیان رسید، همه به آن عمل کردند. از آن روز به بعد فقط هر روز عده ای غیر شیعه از دنیا می رفتند. غیر شیعیان نیز وقتی دریافتند دلیل توقف مرگ شیعیان، خواندن زیارت عاشوراست، در این حکم از شیعیان، پیروی و بلا را از خود دور کردند. (۲)

۱- سیمای فرزندگان، ص ۱۸۶.

۲- سید عبدالحسین دستغیب رحمه الله، داستان های شگفت، قم، دارالکتاب، چ ۵، صص ۱۴۰ و ۳۹۹.

۶. توسل مخلصانه**۶. توسل مخلصانه**

حاج حبیب کاشی، برای دهه اول محرم، سخترانی در مجالس عزاداری بسیاری را پذیرفته بود. روزی ایشان از یکی از کوچه های کاشان عبور می کرد که پیرزنی جلویش را گرفت و خواست وقتی نیز به او بدهد. حاج حبیب که سرش بسیار شلوغ بود و وقت نداشت، برای اینکه دل مؤمنی را نشکند، بدترین زمان؛ یعنی ساعت دو بعد از ظهر را برای وی در نظر گرفت تا شاید این گونه پیرزن را منصرف کند، ولی پیرزن برخلاف تصور وی خوش حال شد و رفت. به این ترتیب، حاج حبیب هر روز رأس ساعت دو در منزل پیرزن حاضر می شد و در حالی روضه می خواند که جز خود پیرزن، شنونده دیگری نداشت تا اینکه روز عاشورا فرا رسید. حاج حبیب در تمام مجالس صبح حاضر شد و مجالس بعد از ظهر را که مجلس پیرزن نیز جزو آن بود، تعطیل کرد تا کمی استراحت کند و برای مجلس شام غریبان سرحال باشد. بنابراین، پس از خوردن ناهار به استراحت پرداخت. هنوز خوابش نبرده بود که در عالم رؤیا حضرت زهرا علیهاالسلام را دید. آن حضرت با اعتراض به حاج حبیب فرمود: «چرا به منزل پیرزن نیامدی؟ او منتظر شماست و مدام به سر کوچه می رود و برمی گردد.» حاج حبیب با دیدن این خواب، بلند شد، لباس پوشید و به راه افتاد. وقتی به سر کوچه ای رسید که خانه پیرزن در آن بود، وی را دید که بیرون خانه ایستاده است. پیرزن تا حاج حبیب را دید، گفت: «معلوم هست کجایی؟ یک ساعتی می شود که حضرت زهرا علیهاالسلام منتظر است تا شما بیایید و روضه بخوانید.» در حقیقت، آنچه را حاج حبیب در خواب دیده بود، آن پیرزن در بیداری می دید. (۱)

۷. خاک پای زابر**۷. خاک پای زابر**

روز اربعین، آیت الله آزاد با پای پیاده از نجف به سوی کربلا به راه افتاد. در میان جمعیت انبوه زایران، پیرزنی صد ساله نیز به چشم می خورد. آیت الله آزاد جلو رفت و مبدأ حرکت اش را از او پرسید. پیرزن گفت: «بصره.» آیت الله آزاد از عشق بسیار و همت بلند

۱- جمعی از نویسندگان، سوگمندان ولایی از مجموعه شمیم عرش، صص ۲۶ و ۲۷.

پیرزن شگفت زده شد و با خود گفت: «در این جمع، هیچ کس نیتش خالصانه تر از او نیست؛ زیرا وی برای کسب مقام و ثروت و حاجت های دنیایی به زیارت نمی رود. در این اندیشه بود که ناگاه به یاد بی حسی دستانش افتاد که وی را بسیار آزار می داد و درمان پذیر نیز نبود. به قدم های پیرزن نگاه کرد. خم شد، کمی از گلی را که جای پای او روی آن بود، برداشت و به دست هایش مالید. در میان راه به تعدادی از دوستانش برخورد و با آنان همراه شد. وقتی به کربلا رسیدند، آیت الله آزاد عصای خود را با همان دستی که تا دقایقی پیش نمی توانست آن را حرکت دهد، تکان داد و در حالی که به بهبود وضعش هیچ توجهی نداشت، با حالت عزاداری وارد کربلا شد. پس از ورود به کربلا، دوستان آیت الله آزاد، نخست به زیارت امام حسین علیه السلام رفتند، ولی چون وی می خواست با اجازه حضرت عباس علیه السلام وارد حرم امام حسین علیه السلام شود، نخست به زیارت آن حضرت رفت و پیش از ورود به حرم، برای گرفتن وضو به وضوخانه رفت. وقتی خواست وضو بگیرد، دریافت هیچ اثری از درد و بیماری در دستانش نیست و خاک پای پیرزن زایر، دستانش را شفا داده است. (۱)

۸. توسل به مادر حضرت عباس علیه السلام

۸. توسل به مادر حضرت عباس علیه السلام

حاج شیخ عباس عاشوری، سال ها در شهر خود، کنگان در سوگ پیشوایان معصوم علیهم السلام مداحی و سخنرانی می کرد که ناگاه به سرطان حنجره مبتلا شد و دریافت زمان وداعش با مداحی فرارسیده است. رنج دوری از منبر و محراب برای وی سخت تر از درد و بیماری بود. از این رو، حالش روز به روز بدتر می شد. با شروع ماه محرم حالش بدتر شد و روز به روز افسرده تر گشت تا اینکه روزی به طور اتفاقی کتاب شریف العباس مقررّم را دید و در آن خواند اگر کسی در روز یکشنبه برای حضرت ام البنین علیه السلام، مادر حضرت عباس علیه السلام روزه نذر کند، حاجتش روا خواهد شد. او نیز چنین نذری کرد.

شب تاسوعا بی قراری اش بیشتر شد. وقتی پا به مسجد گذاشت، مردم با دیدن وی یاد

محرم های گذشته و سخنرانی ها و نوحه های او افتادند و همه ای در مجلس به وجود آمد و مجلس دگرگون شد. ناگاه حاج شیخ عباس عاشوری به سمت منبر رفت و با شک و تردید شروع به خواندن کرد. وقتی صدای خود را شنید، شگفت زده شد، ولی همچنان به سخنرانی ادامه داد و آن شب حدود دو ساعت سخنرانی کرد. وقتی از منبر پایین آمد، به سرعت نزد پزشک رفت و پزشک با حیرت فراوان، شفای او را تبریک گفت. (۱)

۹. کرامت باب الحوایج

۹. کرامت باب الحوایج

با وجود کوشش بسیار پزشکان، چشم درد دختر حجت الاسلام میرزا مهدی یزدی، روز به روز بدتر می شد و هیچ دارویی در درمان وی مؤثر نبود. از این رو، میرزا مهدی تصمیم گرفت از راه دیگری، بیماری دخترش را درمان کند. پس به سرعت خود را به کاظمین رساند و به حرم امام کاظم علیه السلام رفت و به آن حضرت متوسل شد و در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود، گفت: «آقا جان! سال های سال است برای شما اهل بیت منبر می روم و در مصیبت های شما روضه می خوانم و همیشه و همه جا به شیعیان گفته ام اگر حاجتی دارند و هیچ کس نمی تواند به آنها کمک کند، غصه نخورند و غمی نداشته باشند و به در خانه شما که باب الحوایجید، بیایند و مطمئن باشند حاجت می گیرند. حال، من خود، محتاجم و دستم از همه جا کوتاه شده است. فقط شما می توانید سلامت دخترم را به او بازگردانید.» سپس با سوز دل و دیدگان اشک بار ادامه داد: «نپسندید که من دست خالی از اینجا برگردم و همه مرا سرزنش کنند که چه طور می شود به در خانه باب الحوایج رفت و با دست خالی بازگشت؟ پس دخترم را شفا دهید که در غیر این صورت، من از ملامت دیگران می ترسم.» وقتی درد دل او با امام هفتم به پایان رسید، به بیمارستان بغداد بازگشت که دخترش در آن بستری بود. به محض ورود به بیمارستان، متوجه غیرطبیعی بودن اوضاع شد. ماجرا را پرسید. پزشکان گفتند: «چشم های دختر شما به طور معجزه آسایی بهبود یافته

است و دیگر به درمان نیاز ندارد» (۱).

۱۰. افطاری شیرین

۱۰. افطاری شیرین

شهید مطهری رحمه الله ، همواره و در همه حال بر خود واجب می دانست چه در نوشته ها و چه در سخنرانی هایش، عبارت «روحی فدا» را پس از نام علامه طباطبایی بیان کند. وقتی دلیل این امر را از ایشان پرسیدند، فرمود: «من شیفته مقام این عارف بزرگ هستم و ویژگی خاصی در وجود ایشان بود که مرا جذب کرد و از شدت علاقه ای که به ایشان دارم، این عبارت را به کار می برم.» آن ویژگی، عشق و علاقه بی اندازه ایشان به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، به گونه ای که ایشان همواره روزه خود را با بوسه بر ضریح مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام افطار می کرد و در تمام مجالس سوگواری اهل بیت علیهم السلام با تمام وجود و از ته دل می گریست. (۲)

۱۱. رد دیدار با شاه عربستان

۱۱. رد دیدار با شاه عربستان

وقتی شاه عربستان به ایران آمد، برای آیت الله بروجردی رحمه الله هدایایی فرستاد، ولی ایشان جز قرآن و مقداری از پرده کعبه، دیگر هدایا را پس فرستاد و درخواست دیدار با او را نیز رد کرد. وقتی دلیل این کار را از ایشان پرسیدند، فرمود: «اگر این شخص به قم بیاید و به زیارت حرم حضرت معصومه علیهاالسلام نرود، توهین به آن حضرت است و من چنین چیزی را نمی توانم تحمل کنم.» (۳)

۱- همان، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲- درس زندگی، صص ۲۹ و ۳۰.

۳- الگوی زعامت، ص ۱۶۴.

فصل نهم: ساده زیستی

اشاره

فصل نهم: ساده زیستی

زیر فصل ها

۱. حلال یا حرام

۲. انجام کارهای شخصی

۳. ساده زیستی گذشته

۴. نان و سرکه

۵. حساب روز قیامت

۶. تشریفات ممنوع

۷. روزی رسان بیدار

۱. حلال یا حرام

۱. حلال یا حرام

روزی پسر حاج آقا وحید بهبهانی برای همسرش لباس زیبا و گران قیمتی خرید. آیت الله بهبهانی با این کار پسرش مخالفت کرد. پسر که قصد لجاجت یا اهانت به پدر را نداشت، در پاسخ اعتراض وی آیه ۳۲ سوره اعراف را تلاوت کرد: «بگو چه کسی زینت ها و رزق ها و غذاهای پاکیزه را که خداوند برای بندگانش آفریده، حرام کرده است؟» سپس افزود: «پدر جان! مگر پوشیدن لباس های زیبا برای زنان حرام است که می گوئید چرا این لباس را برای زنم خریده ام؟»

آیت الله بهبهانی با لحنی آرام به پسرش گفت: «اینها حرام نیست، ولی من مرجع تقلید مردم هستم. از این رو، مسئولیت بزرگی بر عهده دارم. شما نیز به عنوان فرزندانم مسئولید. در جامعه ما، افراد فقیر و نیازمند بسیاری وجود دارند. وقتی توانایی مالی نداریم آنها را از نظر مالی هم سطح خود کنیم، باید به گونه ای رفتار کنیم که برای آنان قوت قلب باشیم تا اگر زنی از شوهر فقیرش لباس گران قیمتی خواست و مرد قدرت خریدش را نداشت، بتواند بگوید مگر زن یا عروس آقا وحید بهبهانی این گونه لباس می پوشند که تو نیز بپوشی؟» (۱)

۲. انجام کارهای شخصی

۲. انجام کارهای شخصی

در شیراز کمتر کسی بود که ملاصدراى شیرازی را شناسد. همه می دانستند وی از پدر ثروتمند خود خانه ای بزرگ همراه با خدم و حشم به ارث برده و سرآمد دانشمندان زمان

۱- نک: قصص العلماء، ص ۲۰۳.

خود است. بنابراین، هر گاه وی را می دیدند که با پای پیاده به بازار می آید و وسایل مورد نیازش را می خرد، شگفت زده می شدند و با نگاه های متعجب خود وی را دنبال می کردند، ولی کسی چیزی نمی گفت. با اینکه هر بار ملاصدرا به بازار می آمد، متوجه نگاه های متعجب مردم می شد، هر چند وقت یک بار خود به خرید می آمد و مانند افراد عادی در شهر می چرخید و خرید می کرد و برای هیچ کس غریبه نبود. (۱)

۳. ساده زیستی گذشته

۳. ساده زیستی گذشته

پس از وفات میرزای شیرزای، حاج رضا همدانی به عنوان مرجع انتخاب شد. همه منتظر بودند ببینند پس از مرجعیت، چه تغییری در وضع زندگی، پوشاک، مسکن و ظاهر حاج رضا رخ می دهد؛ با این حال، وی همچنان مانند گذشته، ساده می زیست و کوچک ترین تغییری در زندگی اش رخ نداد. روزی فردی وی را در حال خرید هیزم دید. جلو رفت و پس از سلام گفت: «چرا شما به خرید آمده اید؟ می گفتید دیگران برایتان تهیه می کردند.» حاج رضا در پاسخ گفت: «هرگز دوست ندارم راه و روش زندگی پیش از مرجعیت با اکنون تفاوتی داشته باشد. سپس هیزم را خرید و مانند بقیه مردم به خانه اش برد.» (۲)

۴. نان و سرکه

۴. نان و سرکه

ناصرالدین شاه پس از مطالعه برخی آثار ملاهادی سبزواری، مشتاق دیدار وی شد. از این رو، دیدار با ملاهادی را در برنامه سفرش به مشهد گنجانید. وقتی به سبزواری رسید، دستور داد پیکری برود و ملاهادی را از آمدن او باخبر کند. سپس ره سپار خانه وی شد. هنگام ظهر بود که ناصرالدین شاه وارد خانه ملاهادی شد و وی را مشغول خوردن ناهار دید. کنار سفره روی زمین نشست. سپس حال صاحب خانه را پرسید و نگاهی به اطراف انداخت. در آن اتاق و دو اتاق دیگر جز نمذ چیز دیگری وجود نداشت. آن گاه نگاهش به

۱- ملاصدرا؛ فیلسوف و متفکر بزرگ اسلامی، صص ۳۳۲، ۳۳۳ و ۳۳۷.

۲- سیمای فرزندگان، ص ۳۰۵.

ناهار ملاهادی افتاد. به نظر وی نان و سرکه، ناهار لذیذ و خوبی نبود. از این رو، از ملاهادی پرسید: «چرا این گونه ساده زندگی می کنی؟ من فکر می کردم وضع مالی ات بهتر از اینها باشد. اکنون می بینم این گونه نیست.» ملاهادی با شنیدن سخنان شاه گفت: «همین سه نم را نیز باید بگذارم و بروم و نمی توانم آن را با خودم به آن دنیا ببرم.» شاه پرسید: «چرا با این سن و سال، نان و سرکه می خورید؟ برای شما ضرر دارد!» ملاهادی گفت: «باید به مستحقان بسیاری کمک کنم. از این رو، چیزی بیش از نان و سرکه به خودم نمی رسد.» (۱)

۵. حساب روز قیامت

۵. حساب روز قیامت

آن دو زن ثروتمند که از هندوستان آمده بودند، تحت تأثیر زندگی ساده و محقر محدث قمی رحمه الله قرار گرفتند. از این رو، از محدث خواستند اجازه دهد ماهی ۷۵ روپیه برایش حواله کنند تا ایشان از نظر زندگی در رفاه باشد. حاج شیخ عباس قمی پیشنهاد آنها را نپذیرفت و با آن مخالفت کرد و هر چه میرزا محسن محدث، پسر کوچک حاج شیخ به پدر اصرار کرد پیشنهاد آنها را بپذیرد، سودی نبخشید و زن ها رفتند.

پس از رفتن زن ها، میرزا محسن به پدرش گفت: «چرا پیشنهاد آنها را نپذیرفتید. من نیز دیگر از کسبه بازار قرض نمی گیرم.» حاج شیخ عباس با شنیدن سخن پسرش فرمود: «ساکت باش پسر! همین مقدار هم که خرج می کنم، نمی دانم فردای قیامت چگونه باید به خدا و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حساب پس بدهم. چرا از من می خواهی بارم را سنگین تر کنم؟» (۲)

۶. تشریفات ممنوع

۶. تشریفات ممنوع

در سال ۱۳۶۰، هیئتی فرهنگی شامل دانشمندان و خبرنگاران از اتحاد جماهیر شوروی به دیدار علامه محمدتقی جعفری آمدند. وقتی مهمانان به اتاق استاد رسیدند، پشت سر هم صف کشیدند تا مترجم گروه آنها را یکی یکی به استاد معرفی کند. علامه که دوست

۱- منوچهر صدوقی، تاریخ حکمای متأخر بر صدرالمآلهین، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه، ۱۴۰۱ ه. ق، ص ۱۱۱.

۲- حاج شیخ عباس قمی؛ مرد تقوا و فضیلت، صص ۴۲-۴۵.

نداشت مهمانانش سرپا بایستند و اجرای این مراسم را نیز لازم نمی دانست، فرمود: «این کارها لازم نیست، بنشینید. اینجا اتاق طلبگی است.» با این حرف استاد، لبخند بر لب مهمانان نقش بست و همگی نشستند و مدت دو ساعت در محیطی صمیمی و باصفا به گفت و گو پرداختند. (۱)

۷. روزی رسانِ بیدار

۷. روزی رسانِ بیدار

دو شبانه روز بود که علامه محمد تقی جعفری، طلبه جوان حوزه علمیه قم چیزی نیافته بود تا گرسنگی اش را با آن برطرف سازد. در روز سوم، گرسنگی بر وی فشار آورد و احساس کرد اگر گرسنگی خود را برطرف نسازد، خواهد مرد. پس به مغازه ای رفت که همیشه از آن خرید می کرد و به فروشنده گفت: «یک کیلو برنج، یک سیر روغن و هفت سیر خرما بده.» پس از آنکه مرد فروشنده چیزهایی را که او می خواست، آماده کرد و به وی تحویل داد، علامه گفت: «پول اینها را دو سه روز دیگر می آورم.» فروشنده گفت: «من نسیه نمی دهم.» سپس چیزها را از دست او گرفت و سر جایش گذاشت. علامه در حالی که به شدت گرسنه و از این رفتار زنده فروشنده ناراحت بود، به حجره اش بازگشت. نزدیک عصر در حالی که علامه بی رمق و ناتوان در بستر افتاده بود، طلبه ای که در حجره مجاور وی زندگی می کرد، کتاب معالم را آورد و از علامه خواست مشکل وی را درباره یکی از مطالب کتاب برطرف سازد. علامه که بسیار بی حال بود، گفت: «اکنون حالم خوب نیست.» آن طلبه گفت: «من مقداری کته پخته ام و هنوز ناهار نخورده ام. بیا به حجره من برویم و با هم ناهار بخوریم و پس از غذا مشکل مرا حل کن.» پس با هم به حجره آن طلبه رفتند و ناهار خوردند و به بحث پرداختند. به این ترتیب، خدا روزی علامه را رساند. (۲)

۱- درس زندگی، ص ۵۷.

۲- درس زندگی، ص ۶۹.

فصل دهم: کرامات

اشاره

فصل دهم: کرامات

زیر فصل ها

۱. دیدار با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

۲. تعبیر خواب مادر

۳. حواله نیاز

۴. تغییر لحن در قنوت

۱. دیدار با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

۱. دیدار با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

هر شب جمعه شوق زیارت اباعبدالله علیه السلام، علامه حلی را بی تاب می کرد و او را از حله به کربلا می کشاند. در یکی از این سفرها در حالی که به تنهایی ره سپار کربلا بود، با فردی هم سفر شد که سخنان و افکارش نشانه فضل و دانش وی بود. از این رو، علامه از فرصت استفاده کرد و همه مشکلات و پرسش های خود را در زمینه های گوناگون با وی در میان گذاشت و پاسخ آن را گرفت. علامه یکی یکی پرسش های خود را مطرح کرد تا اینکه به مبحثی فقهی رسید. هم سفر درباره این مبحث فقهی فتوایی داد، ولی علامه آن را رد کرد و گفت: «دلیل و حدیثی برای اثبات این فتوا نداریم.» شخص ناشناس گفت: «شیخ طوسی در کتاب تهذیب، در صفحه فلان و سطر فلان حدیثی را در این باره بیان کرده است!» علامه که از حضور ذهن هم سفر خود بسیار شگفت زده شده بود، از وی پرسید: «آیا در زمان غیبت کبرا می توان حضرت صاحب الامر عج الله تعالی فرجه الشریف را دید؟» در این هنگام، عصا از دستش به زمین افتاد. هم سفر عصا را برداشت و در دست علامه گذاشت و فرمود: «چگونه نمی توان صاحب الزمان را دید، در حالی که دست او در دست توست!» علامه با شنیدن این سخن عنان اختیار از کف داد و بی درنگ خود را به پای آن حضرت انداخت و بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، کسی را ندید. پس از آنکه به حله بازگشت، کتاب تهذیب را گشود و آن حدیث را در همان صفحه و سطر یافت که امام فرموده بود. (۱)

۲. تعبیر خواب مادر**۲. تعبیر خواب مادر**

مادر شیخ مرتضی انصاری، پیش از ولادت وی خواب دید امام صادق علیه السلام به وی قرآنی طلاکاری هدیه کرد. آن گاه نزد افرادی رفت که تعبیر خواب می دانستند. آنها تولد فرزندی صالح و بزرگوار را به وی بشارت دادند. طولی نکشید که چشم جهان تشیع به وجود ایشان روشن و خواب مادرش تعبیر شد. (۱)

۳. حواله نیاز**۳. حواله نیاز**

سیدی که با دو بچه اش از یکی از روستاهای بوشهر به شیراز آمده بود، به حوزه علمیه رفت و آدرس منزل آیت الله سید عبدالحسین دستغیب را پرسید. طلبه ها با پافشاری از وی خواستند بگویند با آقای دستغیب چه کار دارد. سید گفت: «یکی از بچه هایم بیمار است. همه دکترهای بوشهر جوابش کردند و گفتند باید او را به شیراز ببری. من هیچ پولی نداشتم تا او را درمان کنم. از این رو، به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متوسل شدم تا به من کمک کند. ناگاه دریافتم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مرا پذیرفت و به من فرمود: ناراحت نباش و به شیراز برو! آنجا نماینده ما آقای دستغیب، به تو کمک می کند و کارهایت رو به راه می شود.» سید را به خانه آقای دستغیب بردند. به محض ورود آن سید پیر، آیت الله دستغیب با او احوال پرسی کرد و حال بچه او را پرسید و پیش از اینکه آن پیرمرد حرفی بزند، فرمود: «غصه نخور. خودم تمام مخارجش را به عهده می گیرم.» (۲)

۴. تغییر لحن در قنوت**۴. تغییر لحن در قنوت**

افرادی که سال ها به آیت الله بهاءالدینی اقتدا می کردند، یک باره متوجه شدند ایشان مانند همیشه در قنوت، آیات دعایی یا دعاهای وارده از معصومان علیهم السلام را نمی خوانند، بلکه در قنوت نمازش، دعاهایی از خود و در حق امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می خوانند. سرانجام روزی

۱- گلشن ابرار، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲- سیدهاشم دستغیب، یادواره شهید دستغیب، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳، صص ۲۲ و ۲۳.

شخصی دلیل این تغییر روش را از ایشان پرسید و آیت الله بهاءالدینی این گونه پاسخ داد: «حضرت پیغام داده است در قنوت به من دعا کنید» (۱).

بخش دوم: اخـلاق اجتمـاعی

اشاره

بخش دوم: اخـلاق اجتمـاعی

زیر فصل ها

فصل اول: فروتنی

فصل دوم: گذشت

فصل سوم: کمک به نیازمندان و مردم

فصل چهارم: احترام به دانشمندان و تکریم استادان

فصل پنجم: عزت نفس و بلندهمتی

فصل ششم: امر به معروف و نهی از منکر

فصل هفتم: پرهیز از شهرت طلبی

فصل هشتم: دقت در استفاده از بیت المال

فصل نهم: بصیرت

فصل یازدهم: مبارزه با تهاجم فرهنگی

فصل اول: فروتنی

اشاره

فصل اول: فروتنی

زیر فصل ها

۱. مناظره علمی

۲. فروتنی و رعایت ادب

۳. عشق به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله

۴. پایین آمدن از منبر

۵. نغزبازی روزگار

۶. زایر شرمنده

۷. اقرار به ندانستن

۸. استاد و شاگرد

۹. درسی آموزنده

۱۰. افتخار بزرگ

۱۱. حُسنِ ختامِ درس

۱۲. عذرخواهی از شاگرد

۱۳. تفکر بیمار

۱۴. معلوم یا مجهول؟

۱۵. فروتنی استاد

۱۶. استفاده از شاگرد

۱۷. توجه به پشت سر

۱۸. مراجعه کننده ناشناس

۱۹. آداب دست بوسی!

۱. مناظره علمی

۱. مناظره علمی

روزی فیض کاشانی و ملا-خلیل قزوینی درباره مسئله ای علمی با یکدیگر مناظره می کردند و نظر آنها در این باره با هم متفاوت بود. از این رو، هر کدام می کوشید درستی نظریه خود را به دیگری اثبات کند. سرانجام، مرحوم قزوینی توانست فیض را قانع و درستی نظر خود را اثبات کند، ولی پس از چند روز متوجه شد نظر فیض درست بوده و وی اشتباه می کرده است. بنابراین، برای عذرخواهی و بیان حقیقت، از قزوین با پای پیاده، راهی کاشان و منزل مرحوم کاشانی شد و پس از دیدن فیض به او گفت: «در مورد آن مسئله حق با شما بود. من اشتباه می کردم.» سپس خداحافظی کرد تا به قزوین بازگردد. فیض مانع او شد و از وی خواست مدتی استراحت کند و بعد راهی شود، ولی مرحوم قزوینی نپذیرفت و گفت: «من این راه طولانی را آمدم تا اشتباهم را بیان کنم و منظور دیگری نداشتم.» (۱)

۲. فروتنی و رعایت ادب

۲. فروتنی و رعایت ادب

هرگاه ملا عبدالله شوشتری با مسئله ای روبه رو می شد، آن را در جمع با مقدس اردبیلی در

میان می گذاشت و هر دو به بحث درباره مسئله می پرداختند و آن را حل می کردند. گاه که بحث طولانی می شد، مرحوم اردبیلی سکوت می کرد یا می فرمود: «باید به کتاب مراجعه کنم» و به این ترتیب، به بحث پایان می داد، ولی بعد دست شوشتری را می گرفت و بیرون شهر می برد. آن گاه وقتی از محدوده نجف خارج می شدند و به جای خلوتی می رسیدند، رو به شوشتری می کرد و می پرسید: آن مسئله چه بود؟ سپس مسئله را با دقت کامل بررسی می کرد و با بیان دلیل و مثال توضیح می داد و مسئله حل می شد. وقتی برای چندبار این اتفاق تکرار شد، مرحوم شوشتری با تعجب از مقدس اردبیلی پرسید: «شما که پاسخ به این روشنی داشتید، چرا همان جا مطرح نکردید؟» مقدس اردبیلی در پاسخ گفت: «در آنجا مردم حضور داشتند و احتمال می دادم بخواهیم با هم بحث و بر یکدیگر غلبه کنیم، ولی اینجا جز خدا کسی نیست. پس از فخرفروشی و اظهار فضل نیز خبری نیست».^(۱)

۳. عشق به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله

۳. عشق به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله

از استادی چون او، خلف وعده کردن و معطل گذاشتن شاگردان باور کردنی نبود. چند روزی بود که دیرتر از روزهای پیش سر کلاس درس حاضر می شد. این موضوع شاگردانش را نگران کرده بود و همه فکر می کردند باید مشکلی وجود داشته باشد، ولی کوچکترین اثری از ناراحتی در چهره و رفتار استاد دیده نمی شد. سرانجام یکی از شاگردان پیش قدم شد و دلیل تأخیر استاد را از وی پرسید. وقتی دیگر شاگردان دلیل تأخیر استاد را دریافتند، نمی توانستند شگفتی خود را از این کار استاد پنهان کنند. آخر شأن علمی شیخ انصاری رحمه الله کجا و تدریس جامع المقدمات^(۲) کجا؟ استادان دیگر نپذیرفته بودند به این فرد جامع المقدمات تدریس کنند، ولی از آنجا که او از سادات بود و شیخ انصاری به سادات علاقه ویژه ای داشت، تدریس وی را پذیرفته بود.^(۳)

۱- سیدنعمت الله جزایری، انوار نعمانیه، تبریز، بی نا، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۴۰.

۲- جامع المقدمات از کتاب های اولیه ای است که طلاب مبتدی آن را فرامی گیرند.

۳- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری رحمه الله، ص ۷۸.

۴. پایین آمدن از منبر

۴. پایین آمدن از منبر

کلام نافذ و سخنان ارزشمند محدث قمی رحمه الله در ماه رمضان، نماز گزاران بسیاری را پای منبر ایشان در مسجد گوهرشاد می کشاند. هر روز جمعیت بسیاری به مسجد می آمدند و با جان و دل، سخنان محدث قمی رحمه الله را گوش می دادند. ملا عباس تربتی، از روحانیان فاضل تربت حیدریه نیز به مشهد آمده بود تا از منبر محدث استفاده کند. روزی محدث قمی بر منبر بود که وی وارد مجلس شد و در گوشه ای نشست. چشم محدث قمی رحمه الله که به وی افتاد، با اشاره به او سلام کرد و به جمعیت فرمود: «ای مردم! آقای حاج آخوند اینجا تشریف دارند. از ایشان استفاده کنید.» سپس از منبر پایین آمد و از آقای تربتی خواست تا آخر ماه رمضان به جای وی به منبر برود و برای این جمعیت مشتاق سخنرانی کند. (۱)

۵. نغزبازی روزگار

۵. نغزبازی روزگار

تازه از نجم آباد به تهران آمده بود. کسی او را نمی شناخت. به یکی از مدارس رفت و از طلبه ای پرسید: «هم حجره ای می خواهی؟» طلبه کمی وی را برانداز کرد. از ظاهر ساده و بی آرایشش دریافت که کمک کار خوبی است. آن گاه گفت: «اگر در انجام کارهای حجره به من کمک کنی، می پذیرم.» او نیز شرط طلبه را پذیرفت و با وی هم حجره شد. از لحظه ای که به حجره آمده بود، مانند خدمت کاری همه کارهای حجره را انجام می داد و فروتنی اش مانع می شد از خود چیزی بگوید. بنابراین، صاحب حجره نتوانست او را بشناسد و به دانش و مقامش پی برد. چند روز به همین منوال گذشت. شبی روشنی چراغ وی را آزار می داد و خواب را از چشمان او ربوده بود. صاحب حجره نیز به هیچ وجه از مطالعه دل نمی کند. باید کاری می کرد. بلند شد و گفت: «چرا نمی خوابی؟ چه مشکلی داری؟» صاحب حجره با غرور پاسخ داد: «تو نمی توانی مشکل مرا حل کنی.» وی پافشاری کرد و

۱- حاج شیخ عباس قمی؛ مرد تقوا و فضیلت، صص ۲۸ و ۲۹.

گفت: «اگر مشکلی داری، بگو تا زودتر حل شود و این چراغ خاموش گردد.» با این حال، پافشاری و کوشش وی بی فایده بود. سرانجام، طلبه تازه وارد گفت: «تو در حال خواندن فلان کتابی و مفهوم فلان عبارت را درک نمی کنی؛ زیرا آن را اشتباه می خوانی.» سپس برخاست و نزد صاحب حجره رفت و کنارش نشست و در میان حیرت او، مسئله را خیلی روشن و شفاف برایش توضیح داد و گفت: «حالا می گذاری بخوایم؟ در ضمن قول بده قضیه از این حجره بیرون نرود».

طلبه مغرور که از این ماجرا شگفت زده شده بود، تا صبح نتوانست بخوابد و به این ماجرا می اندیشید. همچنین بی خوابی مانع شد صبح سر کلاس نیز چیزی از درس بفهمد. وقتی به حجره بازگشت، غرورش را مانند کفش هایش بیرون حجره گذاشت. سپس در برابر هم حجره ای ناشناسش دو زانو نشست و فروتنانه از او خواست موضوع را برایش توضیح دهد. وی ماجرا را برای هم حجره ای اش تعریف کرد و از او قول گرفت به کسی چیزی نگوید، ولی هم حجره ای نتوانست به قول خود وفا کند و عهدش را شکست. به این ترتیب، همه او را شناختند و وی مجبور شد تدریس را بپذیرد و به سرعت، ملا- ابراهیم نجم آبادی، بهترین استاد تهران شد. (۱)

۶. زایر شرمنده

۶. زایر شرمنده

مردی که لبخند بر لب داشت و با فروتنی قدم برمی داشت، توجه زایر را به خود جلب کرد. با اینکه وی را نمی شناخت، نزدش رفت و از او خواست لباس هایش را برایش بشوید. او نیز پذیرفت. لباس های مرد را برد، شست و برایش آورد. مرد که تازه فهمیده بود چه جسارتی کرده است، سرش را پایین انداخت، لباس ها را تحویل گرفت و با شرم عذرخواهی کرد. اطرافیان که از این ماجرا آگاه شده بودند، وی را بسیار سرزنش کردند و به وی به خاطر این کارش بد گفتند. مقدس اردبیلی رحمه الله که این اوضاع را دید، ناگهان فریاد زد: «ساکت باشید! طوری نشده است. حق و حقوق مؤمنان بر یکدیگر، بیش از اینهاست».

من که کاری نکردم» (۱).

۷. اقرار به ندانستن

۷. اقرار به ندانستن

روزهای پنج شنبه، جلسه پرسش و پاسخ تشکیل می شد. در این جلسه ها، مردم از هر قشر و طبقه ای، با سطوح گوناگون علمی حضور داشتند و پرسش ها و اشکال هایی را مطرح می کردند. علامه طباطبایی رحمه الله با کمال دقت این پرسش ها را می شنید و به آن پاسخ مناسب می داد. در یکی از این جلسه ها فردی پرسشی کرد. علامه طباطبایی رحمه الله پس از لحظه ای درنگ در پاسخ وی فرمود: «اگر من نیز پاسخ این پرسش را ندانم، اشکالی دارد؟» (۲).

۸. استاد و شاگرد

۸. استاد و شاگرد

تصمیم گرفت اکنون که به مشهد آمده است، سری هم به استادش، علامه طباطبایی بزند و احوال ایشان را بپرسد. به منزل استاد که رسید، وی را به اتاق ایشان راهنمایی کردند. علامه به محض ورود او به اتاق، تمام قد ایستاد و از وی خواست روی تشکی که او نشسته بود، بنشیند. وی که می دانست استاد ناراحتی قلبی دارد و نباید روی زمین بنشیند، تعارف ایشان را نپذیرفت. علامه که دید نمی تواند مهمان را راضی کند، به او گفت: «اینجا بنشین تا جمله ای خدمتتان عرض کنم.» وی که همیشه آماده شاگردی بود، فکر کرد استاد می خواهد مطلب مهمی را به او بگوید. بنابراین، اطاعت کرد و نشست. علامه نیز کنار او روی زمین نشست و بالبی خندان و نگاهی که از پیروزی می درخشید، گفت: «می خواستم بگویم آنجا نرم تر است.» (۳).

۹. درسی آموزنده

۹. درسی آموزنده

روحانی شهرستانی برای دیدن علامه طباطبایی به منزلشان در قم رفت. مردی که در را به

۱- بیدارگران اقلیم قبله، ص ۲۱۷.

۲- درس زندگی، ص ۲۶.

۳- مهر تابان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه، صص ۵۰ و ۵۱.

رویش باز کرد، اتاقی را به او نشان داد و گفت آنجا منتظر بماند. وی وارد اتاق شد و چون اتاق فرش نداشت، روی زمین به انتظار نشست. پس از چند لحظه علامه وارد اتاق شد و پس از سلام و احوال پرسی، توضیح داد که در حال نقل مکان به مشهد هستند. از این رو، فرش ها را جمع کرده اند. سپس به مهمان گفت: «شما تشریف داشته باشید تا من بروم و قالیچه ای بیاورم.» مهمان جلو رفت، دست علامه را گرفت و گفت: «قالیچه نیاز نیست.» آن گاه عبایش را از دوشش برداشت، روی زمین انداخت و گفت: «بفرمایید! روی عبا نیز می توانیم بنشینیم.» علامه که از این حرکت مهمان شگفت زده شده بود، لبخند زد و گفت: «در این سن و سال، این آموزنده ترین درسی بود که می توانستی به من بدهی!» این بار مهمان با شگفتی به علامه طباطبایی گفت: «ولی این هشدار شما آموزنده تر بود.» ساعتی مهمان و میزبان روی عبا به گفت و گو پرداختند و چون آخرین دیدار آنها با هم بود، خاطره اش برای همیشه برای مهمان به یادگار باقی ماند. (۱)

۱۰. افتخار بزرگ

۱۰. افتخار بزرگ

یکی از استادان مأمور شده بود مهمان ویژه انجمن دینی دانشگاه شیراز را معرفی و او را به جایگاه دعوت کند. وی که می خواست ارادت خود را به این مهمان ثابت کند، در آخر مقدمه اش درباره مهمان گفت: «اگر لباس روحانیت برای همه افتخار است؛ مطهری، افتخار لباس روحانیت است.» سرانجام با دعوت وی، استاد مطهری به جایگاه رفت. استاد پیش از شروع سخنرانی اش در حالی که برافروخته بود، گفت: «این چه حرفی است؟ چرا تعارف پوچ و بی اساس به هم می کنید؟ من یک افتخار بیشتر ندارم و آن یک عمامه و عباست. ابوذر، افتخار اسلام است، نه من! خواجه نصیرالدین طوسی، مایه مباهات دنیاست که نمی توان نام او را روی قسمتی از کره ماه نگذاشت؛ چون خود او در کشفیات کره ماه

نقش مؤثری داشته است. من که هستم، چه ارزشی دارم؟» (۱)

۱۱. حُسنِ خِتامِ درس

۱۱. حُسنِ خِتامِ درس

شاگردان حاضر در جلسه، به دقت به درس گوش می کردند و نکات مهم را می نوشتند. پس از اینکه جلسه پر بار آن روز به پایان رسید، استاد با صبر و حوصله وقت خود را در اختیار شاگردانش گذاشت. استفاده از محضر این نابغه روزگار فرصتی ارزشمند بود. در این فاصله فردی آمد و پرسشی کرد. بیشتر شاگردان در حال مباحثه، رفع اشکال یا گفت و گوهای خودمانی با یکدیگر بودند و فقط چند نفر گرد استاد بودند. وقتی مرد پرسشش را مطرح کرد، استاد با صدای بلند، خیلی رسا به وی گفت: «نمی دانم، نمی دانم، نمی دانم» و همه این سخن استاد را شنیدند. شاگرد نکته سنج وقتی این جمله را از دهان استادش، شیخ انصاری شنید، دفترش را گشود و در پایان درس آن روز نوشت: «وقتی شیخ انصاری از گفتن نمی دانم ترسی ندارد، تو نیز نباید بترسی». (۲)

۱۲. عذرخواهی از شاگرد

۱۲. عذرخواهی از شاگرد

آیت الله بروجردی رحمه الله در مسجد عشق علی بر مسند درس نشسته بود و آقا شیخ علی چابلقی نیز در میان افراد شرکت کننده حضور داشت. ناگاه به آقای بروجردی رحمه الله اشکالی گرفت و ایشان پاسخ اشکالش را داد، ولی شیخ علی پاسخ آقا را نپذیرفت. ناگاه آیت الله بروجردی عصبانی شد و شیخ علی را با سخنان خود ناراحت کرد. آن روز گذشت. صبح روز بعد آیت الله بروجردی همراه آقای خوانساری به منزل شیخ علی رفتند. وقتی آقای بروجردی شیخ علی را دید، خواست دست وی را ببوسد، ولی شیخ علی مانع شد. سپس آیت الله بروجردی فرمود: «از من بگذرید. از حالت طبیعی خارج شدم و به شما پرخاش کردم.» شیخ علی گفت: «شما سرور مسلمانان هستید. برخورد شما باعث افتخار من بود.»

۱- مرتضی مطهری، ماهیت نهضت امام حسین علیه السلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۲۹ و ۳۰.

۲- سیمای فرزندگان، ص ۳۱۲.

آیت الله بروجردی رحمه الله دوباره تکرار کرد: «از من بگذرید و مرا عفو کنید.» پس از آن برخورد، آیت الله بروجردی تا آخر عمر با محبت و لطف با آقا شیخ علی رفتار می کرد. (۱)

۱۳. تفکر بیمار

۱۳. تفکر بیمار

با ذهنی مشغول و افکاری آشفته به خیابان رسید. می خواست از آن عبور کند. به وسط خیابان که رسید، فردی روستایی جلو آمد و گفت: «حاج آقا مسئله ای دارم. مسئله ام را پاسخ بده!» آن گاه پرسش نامفهوم و دوپهلویی کرد، مانند پرسش هایی که از کسی می کنند تا وی را سر جایش بنشانند و از این کارشان لذت ببرند. استاد مطهری پرسشش را شنید و پاسخی درخور آن داد، ولی مرد قانع نشد و همان وسط خیابان دوباره پرسشش را تکرار کرد. استاد مطهری گفت: «پاسخ پرسشت را نمی دانم.» مرد که گویی منتظر شنیدن این جمله بود، گفت: «پس این عمامه روی سر تو چه کار می کند؟» و رفت. استاد مطهری نیز بدون اینکه ناراحت شود، به راهش ادامه داد. (۲)

۱۴. معلوم یا مجهول؟

۱۴. معلوم یا مجهول؟

ابن جوزی، بالای منبر سه پله ای نشسته بود و برای مردم سخنرانی می کرد. زنی بلند شد و سؤالی کرد. ابن جوزی که پاسخ پرسشش را نمی دانست، گفت: «نمی دانم.» زن که انتظار شنیدن این سخن را نداشت، با عصبانیت گفت: (پس چرا سه پله بالاتر از دیگران نشسته ای؟) ابن جوزی در پاسخ گفت: «به اندازه معلومات و دانسته هایم بالاتر نشسته ام، نه بیشتر. اکنون فکر کنید اگر می خواستم به اندازه مجهولاتم بالا بروم، باید منبری درست می کردم که تا فلک الافلاک می رسید.» (۳)

۱۵. فروتنی استاد

۱۵. فروتنی استاد

۱- محمد لک علی آبادی، الگوی زعامت، قم، انتشارات هنارس، ۱۳۸۵، چ ۴، صص ۱۶۵ - ۱۶۷.

۲- سیمای فرزندگان، صص ۳۱۲ و ۳۱۳.

۳- سیره نبوی، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

محدث جزایری، در زمان تحصیل، در کلاس درس ادبیات و علم اصول شیخ جعفر بحرینی شرکت می کرد. وی با هوش سرشار و توجه و دقتش گاه به اشتباه های استاد پی می برد، ولی خجالت می کشید نظرش را که خلاف نظر استاد بود، بر زبان بیاورد. با این حال، یک روز برخاست و با احترام، نظر خودش را به استاد گفت. استاد پس از شنیدن نظر وی تشویقش کرد و حتی از وی خواست مطلبش را دوباره تکرار کند تا او در حاشیه کتابش بنویسد. (۱)

۱۶. استفاده از شاگرد

۱۶. استفاده از شاگرد

آخوند خراسانی رحمه الله بالایی منبر رفته بود و در جمع حدود ۱۲۰۰ نفر تدریس می کرد. حدود پانصد نفر از این افراد، مجتهد بودند. آخوند، با صدای رسایش شروع به تدریس کرد. در فضای مسجد فقط صدای او به گوش می رسید و دیگران در حال یادداشت برداری و استفاده بودند. در میان این جمعیت، آیت الله بروجردی جوان نیز نشسته بود. وقتی با دقت به سخنان استاد توجه کرد، سکوت را جایز ندانست. ناگاه برخاست و نظرش را بیان کرد. آخوند خراسانی با شنیدن سخنان وی گفت: «یک بار دیگر بگو!» آیت الله بروجردی دوباره حرفش را تکرار کرد. آخوند دریافت که وی درست می گوید و اشکالش بجا و منطقی است. پس با کمال فروتنی گفت: «الحمد لله! نمردم و از شاگرد خودم استفاده بردم». (۲)

۱۷. توجه به پشت سر

۱۷. توجه به پشت سر

امام خمینی رحمه الله مایل نبود در مسیر حرکتش از منزل تا محل درس، کسی پشت سرش حرکت کند. ایشان هرگاه از پشت سرش صدای کفش کسی را می شنید، می ایستاد و

۱- سید نعمت الله جزایری، انوار نعمانیه، با مقدمه و تعلیقات: شهید قاضی طباطبایی رحمه الله، تبریز، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۴۵.
 ۲- محمدجواد صاحبی، حکایت ها و هدایت ها در آثار شهید مطهری، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳، چ ۲، ص ۱۰۶.

می فرمود: «آقا بفرمایید» و تا آن فرد جلو نمی رفت، حرکت نمی کرد. (۱)

۱۸. مراجعه کننده ناشناس

۱۸. مراجعه کننده ناشناس

سال ۱۳۴۲، مناظره معروف علامه محمدتقی جعفری با فیلسوف بزرگ غرب، برتراند راسل بر سر زبان ها افتاده بود و مسئولان روزنامه اطلاعات قصد داشتند خبری مفصل با شرح همه جزئیات، از این مناظره چاپ کنند و به عکس هر دو طرف مناظره نیاز داشتند. از این رو، با علامه جعفری تماس گرفتند و از ایشان خواستند عکسی برای آنها بفرستد. روز بعد استاد با دو قطعه عکس به ساختمان روزنامه اطلاعات آمد. کارکنان روزنامه که علامه جعفری را نمی شناختند و از سویی با تبلیغ نادرست ساواک درباره روحانیان، دیدگاه خوبی درباره آنها نداشتند، علامه را تحویل نگرفتند و با برخوردی بسیار سرد و زننده وی را به اتاق رئیس هیئت تحریریه هدایت کردند. وقتی علامه جعفری به اتاق رئیس وارد شد، وی سرگرم گفت و گو با فرد دیگری بود. وقتی گفت و گوی طولانی آنها بی توجه به حضور علامه در اتاق به پایان رسید، رئیس با بی ادبی گفت: «بله آقا! چه می خواهید؟» علامه با خون سردی گفت: «عکس های محمدتقی جعفری را آورده ام.» رئیس با شنیدن این سخن بسیار خوش حال شد و با اشتیاق گفت: «عکس را بدهید و بفرمایید بیرون!» هنوز علامه جعفری از اتاق بیرون نرفته بود که چشم رئیس به عکس ها افتاد و در حالی که دست پاچه شده بود، با تعجب پرسید: «شما خودتان آقای جعفری هستید؟» علامه پاسخ مثبت داد و رئیس که از برخورد بدش شرمنده شده بود، دستور داد از استاد پذیرایی کنند. (۲)

۱۹. آداب دست بوسی!

۱۹. آداب دست بوسی!

دانشجوی جوان به علامه محمدتقی جعفری ارادتی ویژه داشت. بنابراین، وقتی از جلسه سلسله مباحث انسان شناسی ایشان باخبر شد، ساعت دقیق شروع جلسه را به ذهن سپرد و

۱- حمید بصیرت منش، مرتضی طاهری و اصغر میرشکاری، صحیفه دل مطالب و خاطراتی از شاگردان امام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۵.

۲- درس زندگی، صص ۵۱ و ۵۲.

روز مقرر، سر ساعت در جلسه حاضر شد. سخنرانی، ساده و بی آرایش بود و لحن گیرای استاد، لحظه های پرباری را برای دانشجوی جوان رقم زد. پس از جلسه برای عرض ارادت به استاد، نزد ایشان رفت. کمی صبر کرد تا گفت و گوی ایشان با فرد دیگری تمام شود. گفت و گوی آنها که به پایان رسید، علامه رو به جوان کرد و گفت: «بله، بفرمایید.» جوان جلو رفت، سلام کرد و دست علامه را بوسید. علامه گفت: «چرا این کار را کردی؟» سپس به جوانی که روی ویلچر نشسته بود، اشاره کرد و گفت: «باید دست اینها را بوسید.» جوان که توانسته بود دست استاد را ببوسد، با خوش حالی گفت: «آقا! به ما تأکید کرده اند که باید به علما احترام بگذاریم.» در این هنگام، علامه نیز خم شد و دست جوان را بوسید و با خنده گفت: «به ما نیز امر شده است فروتنی کنیم.» جوان که انتظار چنین واکنشی را نداشت، غافل گیر و شرمنده شد و در جای خود بی حرکت ماند. آن گاه علامه از وی پرسید: «از اولاد علی علیه السلام هستی؟» جوان گفت: «خیر. از محبان علی علیه السلام هستم.» استاد با شنیدن این سخن، بر احترام خود به جوان افزود و دوباره خم شد و دستش را بوسید و گفت: «دست محب علی علیه السلام را باید دوبار بوسید.» (۱)

فصل دوم: گذشت

اشاره

فصل دوم: گذشت

زیر فصل ها

۱. شرح صدر بالا

۲. راه درست

۳. سزای توهین به مردان خدا

۴. نهایت گذشت

۵. دعای خیر استاد در حق شاگردان

۶. فاصله تکفیر تا ارادت

۷. جسارت سید

۸. گذشت و جلوگیری از فتنه

۱. شرح صدر بالا

۱. شرح صدر بالا

پیک، مأمور بود نامه را به دست خواجه نصیرالدین طوسی برساند. مأموریتش را به انجام رساند و نامه را به خواجه داد. خواجه نامه را گرفت و خواند. نویسنده نامه ناسزاهای بسیاری نثار خواجه کرده و با بی شرمی وی را سگ خوانده بود. خواجه پس از خواندن نامه، بی آنکه آزاری به پیک برساند یا سخنان زشتی بر زبان بیاورد، به او گفت: «نویسنده نامه من را سگ خوانده است، در حالی که درست نیست؛ چون سگ از چارپایان است و عوعو می کند و پوستش پوشیده از پشم و ناخن هایش دراز است و هیچ کدام از این ویژگی ها در من نیست. او مرا با چیزی قیاس کرده است که کوچک ترین هم خوانی ای با آن ندارم» (۱).

۲. راه درست

دوچرخه سوار که حواسش به همه جا بود جز به خیابانی که از آن عبور می کرد، علامه طباطبایی را ندید و با وی برخورد کرد که بر اثر این برخورد، پای ایشان زخمی شد. یکی از عابران که این ماجرا را دید، علامه را به مغازه ای برد و روی صندلی نشانده آن دوچرخه سوار که علامه را نمی شناخت، وقتی دید ایشان هیچ واکنش تندی از خود نشان نمی دهد، پیش دستی کرد و گفت: «درست راه برو عموجان!» علامه هم در پاسخ فقط گفت: «خداوند همه ما را به راه راست هدایت کند».^(۲)

۳. سزای توهین به مردان خدا

۳. سزای توهین به مردان خدا

آن فرد نادان همواره می کوشید شخصیت علمی علامه طباطبایی رحمه الله را تحقیر کند. وقتی شاگردان و مریدان علامه از ماجرا آگاه شدند، اجازه خواستند آن مرد را به گونه ای ادب

۱- بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۱۸.

۲- درس زندگی، ص ۳۵.

کنند که دیگر هوس این کارها را نکنند، ولی علامه طباطبایی رحمه الله با آرامش تمام فرمود: «مکر بد، به کسی جز آن که حيله و مکر ورزیده است، نمی رسد.» (۱) سپس فرمود از آن فرد می گذرد و او را به خداوند وا می گذارد. این داستان چندبار به گونه ای دیگر و به دست افراد دیگر تکرار شد و هیچ کس واکنش منفی از علامه طباطبایی رحمه الله ندید، ولی مدتی که گذشت، خبر رسوایی برخی از آنها رسید و ماهیت زشت ایشان آشکار شد و چند نفر از آنها نیز به بیماری های عجیبی مبتلا شدند. مجازات دنیوی آنها به دلیل توهین به این مرد بزرگ الهی این گونه بود تا در آخرت چه مجازاتی در انتظارشان باشد. (۲)

۴. نهایت گذشت

۴. نهایت گذشت

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله ، به همراه فرزندش راهی یکی از مساجد نجف شد. لحظاتی بعد صف های نماز جماعت تشکیل شد. پدر و پسر، شانه به شانه هم در یکی از صف ها ایستادند و نماز مغرب را اقتدا کردند. در میان نماز، فردی از روی غرض، فرزند سید ابوالحسن را به شهادت رساند. پدر که این ماجرا را دید، با بردباری فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله.» سپس آرامش خود را حفظ کرد و با دلی داغ دار، نماز عشا را نیز به جماعت خواند. نماز که به پایان رسید، سید ابوالحسن اعلام کرد از قاتل می گذرد و او را می بخشد. این گذشت و بزرگواری از کسی که هر ماه بسته ای پر از نامه های اهانت آمیز به رود دجله می انداخت و واکنشی نشان نمی داد، امری شگفت و باور نکردنی نبود؛ زیرا وی صبر، گذشت و بزرگواری را سرلوحه زندگی خود قرار داده بود. (۳)

۵. دعای خیر استاد در حق شاگردان

۵. دعای خیر استاد در حق شاگردان

برخی شاگردان سید جزایری گاه با شیطنت های دوره جوانی، استاد را می آزرده و سید از

۱- نك: فاطر: ۴۳.

۲- یادنامه علامه طباطبایی رحمه الله ، صص ۴۰ و ۴۱.

۳- محمد شریف رازی، گنجینه دانشمندان، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۲۲۱.

رفتار و کارهای آنها ناراحت می شد، ولی پس از جدایی از ایشان، دست هایش را رو به آسمان بلند و در حق آنها دعای خیر می کرد و می فرمود: «خدایا! در مقابل بدی های آنها به من، به آنان احسان کن و در برابر اذیت هایشان، آنها را از لطف و رحمت خویش بهره مند ساز و به همه کارهای خیر موفق گردان، به حق محمد و آل پاکش!» (۱)

۶. فاصله تکفیر تا ارادت

۶. فاصله تکفیر تا ارادت

آقا محمود، از نوادگان آقا وحید بهبهانی رحمه الله، برای زیارت به قم آمده بود که متوجه شد حاج میرزا مسیح نیز در قم حضور دارد و در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام اقامه نماز جماعت می کند. با اینکه حاج میرزا مسیح به دلایلی آقا محمود را تکفیر کرده بود، وی با شنیدن این خبر، خود را به مسجد رساند و به ایشان اقتدا کرد. پس از نماز، افرادی که آقا محمود را می شناختند، از حضور او شگفت زده شدند و از وی پرسیدند: چه طور در نماز حاج میرزامسیح حاضر می شوید، درحالی که وی شما را تکفیر کرده است؟ آقا محمود در پاسخ فرمود: «چرا این سؤال را می کنید؟ جای هیچ سؤالی نیست. او مرا کافر تشخیص داده است و من او را عادل. او طبق نظر خود عمل می کند و من نیز مطابق نظر خودم.» وقتی ماجرا را برای میرزا مسیح تعریف کردند، منقلب شد و با بغضی در گلو، بدون فوت وقت به دیدار آقا محمود شتافت و جدایی را به دوستی تبدیل کرد. (۲)

۷. جسارت سید

۷. جسارت سید

پیش از نماز جماعت، شیخ جعفر کاشف الغطاء مبلغی پول میان فقرای اصفهان تقسیم کرد، آن گاه به نماز جماعت ایستاد. در میان دو نماز، درحالی که مردم در حال خواندن تعقیب نماز بودند، فقیر سیدی جلو آمد و خود را به شیخ رساند و بالحن آمرانه ای گفت: «خمس، مال جدم است، مبلغی از آن را به من بده.» شیخ همان طور که سرش پایین بود،

۱- انوار نعمانیه، ج ۳، ص ۹۲.

۲- قصص العلماء، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

گفت: «دیر آمدی، متأسفانه چیزی باقی نمانده است.» سید با کمال بی ادبی آب دهان خود را به ریش شیخ انداخت. شیخ با خون سردی و بدون اینکه واکنش تندی از خود نشان دهد، برخاست. دامن خود را بالا گرفت و در میان صفوف نمازگزاران گشت و گفت: «هر کس ریش شیخ را دوست دارد، به این سید کمک کند.» مردم که این صحنه را دیدند، اطاعت کردند و دامن شیخ را از پول پر کردند. آن گاه شیخ پول ها را آورد و به سید تقدیم کرد و به نماز عصر ایستاد. (۱)

۸. گذشت و جلوگیری از فتنه

۸. گذشت و جلوگیری از فتنه

مرد از میرزای شیرازی کینه داشت و در پی فرصتی بود تا ضربه ای سنگین به این مرجع عالی قدر شیعه بزند. از این رو، وقتی پسر بزرگ او، میرزا محمد شیرازی را بدون محافظ و تنها دید، دستور شیطان را لیک گفت و وی را از پای درآورد. میرزای شیرازی که می دانست اگر عنان صبر از کف دهد، با فتنه ای جدید میان فرقه های اسلامی روبه رو می شود، صبوری کرد و واکنشی نشان نداد. دشمنان اسلام که منتظر بودند این مسئله بهانه آتش افروزی دیگری شود، نتوانستند صبر کنند. از این رو، نزد میرزای شیرازی آمدند و به وی گفتند: فرزند شما کشته شده است و شما آرام نشسته اید. نمی خواهید هیچ اقدامی کنید؟ میرزای شیرازی که از نیتشان آگاه بود، به تندی با آنها برخورد کرد و فرمود: «باید بفهمید که به هیچ وجه حق دخالت در امور مربوط به مسلمانان و سرزمین های ما را ندارید. این یک اتفاق ساده است که بین دو برادر رخ داده است.»

آنها که تیرشان به سنگ خورد و نتوانستند میرزا و هوادارانش را بشورانند و اهداف پلید خود را عملی کنند، از حضور میرزا مرخص شدند. وقتی این ماجرا و موضع گیری خردمندانه میرزای شیرازی به گوش خلیفه عثمانی رسید، بسیار شادمان شد و این اقدام میرزا را ستود. سپس به والی بغداد دستور داد خود به حضور میرزا برود و شهادت فرزندش را به ایشان تسلیم بگوید و از ایشان دلجویی و برای موضع گیری

هوشمندانه اش تشکر کند. (۱)

۱- محمدرضا حکیمی، شیخ آقا بزرگ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، صص ۲۸ و ۲۹.

فصل سوم: کمک به نیازمندان و مردم

اشاره

فصل سوم: کمک به نیازمندان و مردم

زیر فصل ها

۱. عشق ورزی به نیازمندان

۲. مو و پیچش مو

۳. سر برهنه و سرما

۴. پاداش دست گیری از نیازمندان

۵. نگرانی بزرگ شیخ زین العابدین مازندرانی رحمه الله

۶. لطف الهی به سخاوتمندان

۷. ناشناس امیدبخش

۸. عبادت استیجاری

۹. ثروتمند قانع

۱۰. بخشش بزرگ

۱۱. تدبیر آیت الله بروجردی رحمه الله

۱۲. فریادرسی در غربت

۱۳. کمک به مردم

۱۴. مردم دوستی

۱۵. شفاعت همسر

۱۶. کمک به درمان بیمار

۱۷. حل مشکل بزرگ

۱. عشق ورزی به نیازمندان

۱. عشق ورزی به نیازمندان

امام خمینی رحمه الله به نجف تبعید شده بود، ولی لحظه ای از فکر مردم و مشکلات آنها در ایران غافل نمی شد و همواره به فکر نیازمندان و برطرف ساختن نیازشان بود. همچنین هر فقیری که نزد وی می آمد و اظهار نیاز می کرد، از در خانه اش ناامید بر نمی گشت. امام هرگاه می فهمید طلبه ای نیازمند است، هرچه در توان داشت از وی دریغ نمی کرد. پس از بازگشت به ایران و پیروزی انقلاب نیز تا زمانی که زنده بود، با تمام وجود به مردم و رفع مشکلات آنها می اندیشید و همواره برای قشر محروم جامعه ارزش ویژه ای قائل بود و پیروزی انقلاب را مدیون این قشر زجر کشیده می دانست. این عشق به محرومان به حدی بود که منافقان و دشمنان امام خمینی رحمه الله همواره از ابراز عشق آشکار و بسیار ایشان به نیازمندان و محرومان ملت انتقاد می کردند.^(۱)

۲. مو و پیچش مو

۲. مو و پیچش مو

طلبه جوان برای خرید سبزی به دکان سبزی فروشی آمده بود. اندکی بعد، آیت الله قاضی رحمه الله نیز برای خرید کاهو به سبزی فروشی رفت و مشغول جدا کردن کاهوها شد. طلبه جوان همین طور که خرید می کرد، به کاهوهایی که استاد جدا می کرد، توجه داشت. سرانجام، مرحوم قاضی پول کاهوها را پرداخت و دکان را ترک کرد. پس از رفتن آیت الله قاضی، طلبه جوان به دنبال ایشان دوید و گفت: «بخشید استاد! این چه کاهوهایی بود که شما خریدید؟ شما هر چه کاهوی پلاسیده بود، جدا کردید و خریدید! بیشتر مردم کاهوهای تازه را جدا می کنند، چرا شما بر عکس همه رفتار کردید؟» آیت الله قاضی گفت:

۱- سیمای فرزندگان، ص ۳۴۸.

«این مرد فروشنده، فقیر و بی بضاعت است و من گاهی به او کمک می کنم، اما نمی خواهم به او چیزی بلاعوض داده باشم تا هم شرف و آبرویش محفوظ بماند و هم به مجانی گرفتن عادت نکند و از کسب و کارش نزند. برای ما فرقی ندارد کاهوی تازه بخوریم یا از این کاهوها، اما برای او فرقی می کند؛ چون هیچ کس این کاهوها را نمی خرد و او مجبور می شود آنها را دور بریزد و ضرر کند» (۱).

۳. سر برهنه و سرما

۳. سر برهنه و سرما

همسر آیت الله وحید بهبهانی برای وی قبایی دوخته بود تا ایشان در روزهای سرد زمستان از سرمای هوا محفوظ بماند. هنگام مغرب، زمانی که ایشان می خواست برای ادای نماز به مسجد برود، قبا را پوشید و به راه افتاد. در میانه راه، تا چشم یکی از اوباش به آیت الله بهبهانی افتاد، پابرنه به طرف ایشان دوید و گفت: «هوا خیلی سرد است، کمک کنید. کلاه ندارم، زود باشید برایم فکری کنید.» آقا وحید با خون سردی گفت: «چاقو داری؟» مرد گفت: «بله.» سپس چاقو را گرفت، آستین قبا را پاره کرد و به وی داد و گفت: «امشب را با این سر کن تا فردا برایت فکری کنم.» سپس به مسجد رفت. پس از نماز وقتی آیت الله بهبهانی به منزل بازگشت، همسرش با دیدن قبای او از پاره شدن لباسش ناراحت و عصبانی شد، ولی مرحوم بهبهانی با پاسخی مناسب همسر را قانع کرد. همسرش می دانست فردی که برای کمک به شاگردان نیازمند خود نماز و روزه استیجاری می پذیرد، از ناقص کردن لباس خود برای کمک به نیازمندان نیز خودداری نمی کند (۲).

۴. پاداش دست گیری از نیازمندان

۴. پاداش دست گیری از نیازمندان

پدر بزرگوار حاج محمد تقی صالح برغانی در خواب دید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جایی نشسته است و دانشمندان نیز در خدمت ایشان زانو زده اند و از میان همه آنها ابن فهد حلی

۱- مهر تابان، ص ۲۰.

۲- وحید بهبهانی، ص ۱۴۱.

جایگاه بالاتری دارد. تعجب کرد و با خود گفت: «این همه دانشمند بزرگ و مشهور اینجاست، چرا ابن فهد که کمتر کسی او را می شناسد، جلوتر از همه نشسته است؟» با لحنی که در آن شگفتی موج می زد، دلیل این نزدیکی را از پیامبر خدا پرسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علت این است که هر گاه فقیری نزد دیگر بزرگان می رفت، اگر از خمس و زکات چیزی نزدشان بود، دریغ نمی کردند، ولی ابن فهد حتی اگر از مال فقرا نیز چیزی نزدش نبود، از پول خود به آنها می داد و هرگز فقیری را محروم باز نمی گرداند. این رتبه ای که می بینی به همین دلیل است».(۱)

۵. نگرانی بزرگ شیخ زین العابدین مازندرانی رحمه الله

۵. نگرانی بزرگ شیخ زین العابدین مازندرانی رحمه الله

شیخ زین العابدین، در یکی از سفرهایش، در سامرا سخت بیمار شد و در بستر افتاد. میرزای شیرازی برای عیادت و دلجویی بر بالین وی حاضر شد. شیخ با لحنی که نگرانی در آن موج می زد، گفت: «میرزا! من از مرگ ترسی ندارم، ولی نگران لحظه ای هستم که پس از مرگ، روح من به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عرضه می گردد. اگر ایشان به من بگویند زین العابدین، ما به تو بیش از این آبرو و اعتبار بخشیده بودیم تا بتوانی قرض کنی و به فقرا بدهی، چرا چنین نکردی، من چه پاسخی دارم به آن حضرت بدهم؟» شنیدن این سخن از دهان مردی که برای کمک به بینوایان حتی از دیگران قرض می گرفت، چنان بر میرزای شیرازی اثر گذاشت که به سرعت به منزل رفت و هر چه از وجوهات در منزل داشت، میان نیازمندان تقسیم کرد.(۲)

۶. لطف الهی به سخاوتمندان

۶. لطف الهی به سخاوتمندان

گرانی بیداد می کرد. تعداد افرادی که نمی توانستند کالاهای ضروری و مورد نیاز خود را بخرند، از حد گذشته بود. در این شرایط، مقدس اردبیلی راضی نمی شد بدون توجه به

۱- بیدارگران اقالیم قبله، صص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۲- سیمای فرزندگان، ص ۳۵۷.

وضع دیگران فقط در پی تأمین روزی خود باشد و به آنها نیندیشد. از این رو، هر وعده غذایی که می خورد، به همان میزان نیز به افراد نیازمند می داد و آن قدر این کار را ادامه داد که همسرش به وی اعتراض کرد و گفت: «در این اوضاع آن قدر به نیازمندان کمک می کنی که می ترسم فرزندان خودت بی آذوقه بمانند و نیازمند دیگران شوند!» مقدس که پاسخی نداشت، بلند شد و برای اعتکاف به مسجد کوفه رفت. هنوز دو روز نگذشته بود که مردی به خانه مقدس آمد و مقدار فراوانی آرد و گندم به اهل خانه داد و گفت: «اینها را صاحب خانه فرستاده است و خودش اکنون در مسجد کوفه در اعتکاف به سر می برد.» وقتی مقدس به خانه آمد و ماجرا را شنید، اظهار بی خبری کرد و این ماجرا را لطف و کرم الهی دانست و خداوند را سپاس گفت. (۱)

۷. ناشناس امیدبخش

۷. ناشناس امیدبخش

بسیاری از نیازمندان را شناسایی کرده بود و به اندازه رفع نیازشان، ماهیانه مقداری پول برایشان می فرستاد، بدون اینکه آنها بفهمند این پول ها از طرف کیست. شب ها وقتی تاریکی بر همه جا سایه می افکند، برای اینکه شناخته نشود برخلاف معمول لباس می پوشید و از خانه بیرون می زد. آن گاه به پیروی از مولی الموحدین، حضرت علی علیه السلام به در خانه نیازمندان می رفت و به آنها کمک می کرد. هیچ کس این مرد نیکوکار را نمی شناخت و وی توانسته بود به خوبی هویت خود را پنهان کند، ولی زمانی که از دنیا رفت، رازش فاش شد و نیازمندان فهمیدند مردی که به در منازل آنها می آمد و به آنها کمک می کرد، کسی جز شیخ انصاری رحمه الله نبود. (۲)

۸. عبادت استیجاری

۸. عبادت استیجاری

یکی از عالمان بزرگ خدمت شیخ انصاری رحمه الله رسید و برای کمک به سید بزرگواری که

۱- میرزا محمدعلی مدرس، ریحانه الادب، تبریز، کتاب فروشی خیام، بی تا، چ ۳، ج ۵، ص ۳۶۸.

۲- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، صص ۸۰ و ۸۱.

دستش خالی و همسرش بیمار بود، از ایشان کمک خواست. شیخ انصاری پس از شنیدن سخنان وی گفت: «اکنون هیچ پولی نزد من نیست که به او بدهم، به جز مبلغی برای نماز و روزه. چه طور است به جا آوردن دو سال نماز و روزه را به او بدهم؟» عالم بزرگ گفت: «آقا جان! او از خانواده بزرگ و شریفی است. فکر نمی‌کنم این کار را بپذیرد. همچنین محصل است و این کار به درس او زیان می‌رساند.» شیخ انصاری کمی اندیشید. کارهای فراوانی داشت؛ تدریس، اقامه جماعت، پاسخ گویی به استفتائات، سرکشی به نیازمندان، عیادت از بیماران و کارها و عبادت‌های شخصی و روزمره که نمی‌توانست از هیچ کدام از آنها چشم‌پوشد. با این حال فرمود: «دو سال نماز و روزه را خودم به جا می‌آورم و اجرتش را به شما می‌دهم تا به آن سید بدهید.» (۱)

۹. ثروتمند قانع

۹. ثروتمند قانع

حاج ملاهادی سبزواری رحمه الله باغی داشت که سالی چهل تومان از فروش محصول آن به دست می‌آورد و مقداری از محصول را نیز برای خود برمی‌داشت. همچنین صاحب دو قنات بود که با آب آن، از زمین‌های زراعی اش در سال، سی خروار غله و ده بار پنبه برداشت می‌کرد. با این حال، وی فقط بخشی از پول حاصل از فروش محصولات را به تأمین معاش خانواده اش اختصاص می‌داد؛ زیرا باید با کمال قناعت با این مقدار، زندگی می‌گذرانند و باقی مانده آن را در راه خدا انفاق می‌کرد. حاج ملاهادی به پرداخت خمس و زکات مالش اهمی ویژه داشت و آن را با دست خود میان سادات نیازمند و افراد نیازمند تقسیم می‌کرد. او به هر بهانه‌ای برای کمک به مستمندان پیش قدم بود. برای مثال، هر سال سه شب آخر ماه صفر را روضه خوانی می‌کرد و به نیازمندان و بیماران، غذا و در آخر مراسم نیز نفری یک قرآن می‌داد. (۲)

۱- سیمای فرزندگان، ص ۳۶۰.

۲- تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدرالمتهین، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۱۰. بخشش بزرگ**۱۰. بخشش بزرگ**

حقوق اندک کارمند روزمزد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران از نظر استاد مطهری رحمه الله پنهان نبود. بنابراین، روزی از وی پرسید: «شما با این حقوق ناچیز چگونه زندگی می کنید؟» و با این پرسش در جریان زندگی او قرار گرفت. استاد چند روز بعد، تعدادی از کتاب هایش را که تازه چاپ شده بود، به دانشکده آورد و به آن کارمند گفت: «من قصد دارم این کتاب ها را با تخفیف بفروشم. هرکس خواست، شما به او بفروشید.» کارمند که این پیشنهاد استاد را طرحی برای کمک غیرمستقیم به خود می دانست، این پیشنهاد را پذیرفت و به فروش کتاب ها پرداخت. با اینکه کتاب های استاد در کتاب فروشی ها نیز عرضه می شد، در دانشکده فروش بالایی داشت. استاد با پافشاری فروشنده، نیمی از مبلغ را برمی داشت و باقی مانده را به او می بخشید. (۱)

۱۱. تدبیر آیت الله بروجردی رحمه الله**۱۱. تدبیر آیت الله بروجردی رحمه الله**

طبقه مستضعف جامعه که پیش از قحطی نیز به سختی روزگار می گذرانند، در شرایط قحطی رنج بیشتری متحمل می شدند. شدت قحطی و گرانی به گونه ای بود که باید ساعت ها در صف می ایستادند و نانی نامرغوب و گران تهیه می کردند. در یکی از همین روزها، آیت الله بروجردی رحمه الله پس از اقامه نماز جماعت از مسجد به خانه بازمی گشت که در راه زنی به همراه چند بچه نزد ایشان آمد و با چشمانی اشک بار گفت: شما جانشین امام ما هستی. پس از چند ساعت معطلی، نان گرانی تهیه کردم که به دلیل طعم و بوی بد آن، بچه هایم نمی توانند آن را بخورند.» آیت الله بروجردی رحمه الله از شنیدن سخن زن بسیار ناراحت شد و مقداری پول به آن زن داد و فرمود: «امیدوارم بتوانم برای عموم نیازمندان کاری بکنم!» سپس به خانه رفت و همه بزرگان و تاجران شهر را به منزل خود دعوت و سخنرانی تکان دهنده ای ایراد کرد. در نتیجه سخنان ایشان، مقداری پول جمع شد که با آن نان ارزان، تهیه و در اختیار نیازمندان گذاشته شد. همچنین کارگاه بافندگی دستی تأسیس

گردید و بی کاران در آن مشغول به کار شدند. با این تدبیر، عده بسیاری از مردم از قحطی نجات یافتند و زندگی شان سامان گرفت. (۱)

۱۲. فریادرسی در غربت

۱۲. فریادرسی در غربت

شب از نیمه گذشته بود و همه خواب بودند. فرزندش داشت به دنیا می آمد و او طلبه ای فقیر و غریب بود که کسی را در نجف نمی شناخت. از این رو، خود را به خانه آخوند خراسانی رساند تا از وی کمک بگیرد. چندین بار در را به شدت کوبید و چند لحظه بعد، بدون اینکه نامش پرسیده شود، در به رویش باز شد. وقتی طلبه جوان با سیمای دل نشین و ملکوتی آخوند روبه رو شد، سلام کردن را فراموش کرد. آخوند به او سلام کرد و گفت: «فرمایشی داشتید، چه کمکی می توانم به شما بکنم؟» طلبه جوان، پاسخ سلام آخوند را داد و پس از عذرخواهی به دلیل ایجاد مزاحمت، ماجرا را شرح داد و گفت: «اگر به مستخدمتان بگویید مرا به خانه قابله راهنمایی کند، لطف بزرگی در حق من کرده اید.» آخوند گفت: «ساعت کار مستخدم مشخص است. اکنون زمان کارش نیست و او خواب است. من خودم شما را راهنمایی می کنم.» طلبه جوان که دوست نداشت مزاحم آخوند شود، از ایشان خواست مستخدم را بیدار کند، ولی آخوند حاضر نشد حق مستخدم را ضایع کند. بنابراین، عبایی به دوش انداخت و فانوسی به دست گرفت و از منزل بیرون آمد و همراه طلبه راهی شد. راه طولانی بود. از چند کوچه گذشتند تا به مقصد رسیدند. آخوند، قابله را صدا کرد و مشکل را برایش شرح داد. سپس در حالی که فانوس در دست داشت، جلو افتاد تا قابله را به خانه طلبه برساند. آن گاه خود به خانه اش بازگشت. مدتی نگذشته بود که آخوند مقداری پول، قند، شکر پارچه به منزل طلبه فرستاد. طلبه جوان از آن به بعد هرگاه با آخوند روبه رو می شد، از شدت شرم سرش را پایین می انداخت، ولی آخوند بزرگوارانه به او محبت و به گونه ای رفتار می کرد که انگار کاری برای وی انجام

نداده است. (۱)

۱۳. کمک به مردم

۱۳. کمک به مردم

آب نجف قطع و قنات شهر نیز خشک شده بود. تهی دستان و سال خوردگان از شدت تشنگی به خانه آخوند خراسانی هجوم آوردند و از وی آب خواستند. آخوند با رویی باز آنها را پذیرفت و دو شبانه روز چیزی نزدیک به سی لیره آب میانشان تقسیم کرد و به هر کس آب نمی رسید، به جای یک کوزه آب، پول آن را می داد. در روز سوم نیز دویست بار آب از سقاها خرید و خود، با مهربانی و گشاده رویی، آب ها را میان جمعیت انبوهی که فشار شدیدی بر وی وارد می کردند، تقسیم کرد. (۲)

۱۴. مردم دوستی

۱۴. مردم دوستی

شیخ جعفر کاشف الغطا به مرتبه ای از دانش و ایمان رسیده بود که مورد اعتماد شیخ انصاری رحمه الله و مایه مباهات صاحب جواهر بود. چهره و نامش برای همه شناخته شده و محبوب و در همه جا شهره خاص و عام بود. بنابراین، وقتی در صفوف نماز جماعت وارد می شد و برای کمک به نیازمندان پول جمع می کرد، کمتر کسی به خود اجازه می داد خواسته اش را بی پاسخ بگذارد. (۳)

۱۵. شفاعت همسر

۱۵. شفاعت همسر

شیخ زین العابدین مازندرانی و پسر بزرگوارش در حرم امام حسین علیه السلام در حال زیارت و عبادت بودند. همین که نماز شیخ به پایان رسید، زنی پریشان و نگران جلو آمد و مدتی با شیخ سخن گفت. شیخ به دقت گوش می داد و زن آهسته سخن می گفت، به گونه ای که غیر از شیخ کس دیگری سخنان او را نمی شنید. سرانجام، سخنان زن به پایان رسید و

۱- عبدالحسین مجید کفایی، مرگی در نور، تهران، کتاب فروشی زوّار، ۱۳۵۹، صص ۳۷۹ و ۳۸۰.

۲- سیمای فرزندگان، صص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۳- فوائد الرضویه، ص ۷۳.

رفت. پس از پایان نماز، وقتی شیخ و پسرش می خواستند به خانه بازگردند، شیخ به فانوس کش گفت که از این راه برو و مدتی رفتند تا به در خانه ای رسیدند. شیخ در را کوبید. مردی در را باز کرد و تا شیخ را دید، با دست پاچگی خم شد و دست شیخ را بوسید و پرسید: «فرمایشی دارید؟» شیخ به وی گفت: «از تو می خواهم به زنت رجوع کنی.» مرد به سرعت گفت: «اطاعت امر، چشم، رجوع می کنم». (۱)

۱۶. کمک به درمان بیمار

۱۶. کمک به درمان بیمار

پدری فرزندش را بر شانه اش گذاشته بود و می برد. وقتی که استاد مطهری رحمه الله این منظره را دید، به راننده اش گفت: «نگه دارید.» ماشین ایستاد و راننده به مرد گفت: «آقا بفرمایید سوار شوید!» مرد که سوار شد، استاد از او پرسید: «چرا بچه ات را به دوش گرفته ای، چرا نمی تواند راه برود، چه مشکلی دارد؟» مرد با ناامیدی گفت: «همه دکترها جوابش کرده اند. پول هم ندارم تا او را به یک بیمارستان خوب ببرم تا درمان شود.» استاد گفت: «ما امروز شما را به منزل می رسانیم. اگر ما بچه را به بیمارستان ببریم، ناراحت می شوی؟» مرد گفت: «خیر، خوش حال هم می شوم.» استاد گفت: «همین فردا بچه را به بیمارستان می بریم.»

صبح روز بعد، استاد به راننده اش گفت: «تو سراغ مأموریت دیروز برو. من خودم می روم.» راننده به در خانه مرد ناشناس رفت و بیمار را به بیمارستان برد و بستری کرد. پس از چند روز بیمار به طور کامل مداوا شد. سپس راننده با پولی که از استاد مطهری گرفته بود، هزینه بیمارستان را پرداخت و وی را سالم و سرحال به خانه اش بازگرداند. (۲)

۱۷. حل مشکل بزرگ

۱۷. حل مشکل بزرگ

وی روحانی و وظیفه اش در روستا، فقط تبلیغ بود، ولی این وظیفه سنگین، او را از رسیدگی به امور زندگی مردم باز نمی داشت. این روستا نیز مانند صدها روستای دیگر در

۱- سیمای فرزندگان، صص ۳۵۷ و ۳۵۸.

۲- درس زندگی، صص ۹۹ - ۱۰۱.

دوران ستم شاهی، از امکانات معمولی زندگی به ویژه آب لوله کشی محروم بود. سرانجام دوران تبلیغ او و زیستن در کنار آن روستاییان زحمت کش به پایان رسید و وی به قم بازگشت، ولی نتوانست رنجی که مردم روستا برای تهیه آب آشامیدنی مناسب می کشیدند را فراموش کند. از سویی می دانست آن مردم فقیر هرگز نمی توانند هزینه تأمین آب لوله کشی را فراهم کنند. از این رو، خانه مسکونی اش را فروخت و با پولش هزینه لوله کشی روستا را پرداخت و خودش تا پایان عمر در خانه اجاره ای زندگی کرد. پس از وفات این روحانی فداکار، همچنان فرزندان یتیم او مستأجر بودند تا اینکه آقای قرائتی در یکی از برنامه های تلویزیونی به این ماجرا و ایثار بزرگ این روحانی اشاره ای کرد و فردی نیکوکار با شنیدن این ماجرا، خانه ای مناسب در اختیار فرزندان ایشان گذاشت. (۱)

فصل چهارم: احترام به دانشمندان و تکریم استادان

اشاره

فصل چهارم: احترام به دانشمندان و تکریم استادان

زیر فصل ها

۱. حفظ زبان

۲. پابرهنه بر مزار

۳. دُرّ گرانِ معرفت

۴. گنج ادب

۵. هدیه به استاد

۶. پذیرش هدیه استاد

۷. نتیجه احترام به استاد

۸. بخشایش استاد

۹. حاج شیخ عباس رحمه الله و اتومبیل پنچر

۱. حفظ زبان

۱. حفظ زبان

صدای ناله و زاری شیخ جعفر کبیر (کاشف الغطا)، سکوت سحرگاهی را شکست. افراد خانواده بیدار شدند و سرآسیمه و نگران به سوی اتاق وی دویدند. شیخ جعفر نشسته بود و بر سر و صورت می زد و آن قدر گریسته بود که لباسش از اشک خیس شده بود. به سختی وی را کمی آرام کردند و با نگرانی ماجرا را از وی پرسیدند. او در حالی که می کوشید موضوعی را شرح دهد، با لحنی بریده بریده و بغض آلود گفت: «خطای بزرگی مرتکب شده ام. اول شب که سرگرم مطالعه بودم، به مسئله ای فقهی برخوردم که دانشمندان بزرگ، پیش از این حکم آن را صادر کرده بودند. با این حال کوشیدم دلیل آن حکم را میان احادیث اهل بیت علیهم السلام بیابم. چند ساعتی کتاب های اخبار را مطالعه کردم، ولی در هیچ کدام از آنها سندی

ندیدم. خستگی امانم را بریده بود. از این رو گفتم: خدا این دانشمندان را خیر بدهد، بدون دلیل حکم کرده اند. سپس مطالعه را به پایان رساندم و خوابیدم. در خواب دیدم برای زیارت حضرت علی علیه السلام روانه حرم مطهر ایشان هستم. وقتی به کفش کن حرم رسیدم، محقق را دیدم. وی با خشونت به من فرمود: «ای جعفر! علمای شیعه زحمت ها کشیده اند و خرج ها کرده اند تا اخبار ائمه را از اطراف شهرها و از راویان حدیث جمع آوری کنند و هر حدیثی را در محل خود بنویسند و نام راویان و احوال آنها و مورد وثوق بودن یا ضعیف بودن آنها را تعیین کنند. حال امثال شما احکام آنها را بدون دلیل می دانید؟ چند ساعت نشسته ای و چند کتاب از مجموعه کتاب های حاضر را خوانده ای و هنوز همه کتاب ها را ندیده، به سرعت رأی می دهی که دانشمندان فتوایی بدون مدرک داده اند.» سپس با اشاره به فردی افزود: «در حالی که این مرد؛ ملا محسن فیض کاشانی، در چند جای کتاب خود، حدیث این حکم را بیان کرده و آن کتاب نیز در میان کتاب های شما موجود است.» از کلام صریح محقق لرزه بر اندامم افتاد و به گناه بزرگی که مرتکب شده بودم، پی بردم و از شدت ناراحتی و پشیمانی به این حال و

روز افتادم» (۱).

۲. پابرهنه بر مزار

۲. پابرهنه بر مزار

هرگاه مرحوم کلباسی برای زیارت حضرت معصومه علیهاالسلام به قم می آمد، به زیارت اهل قبور نیز می رفت. وقتی به قبرستان می رسید، کفش هایش را از پا در می آورد و با پای برهنه وارد آنجا می شد. او همواره می گفت: «اینجا علما و راویان حدیث بسیاری مدفون هستند. به همین دلیل، باید ادب را رعایت کرد. من هم نمی خواهم با کفش روی این قبور راه بروم» (۲).

۳. دُرّ گرانِ معرفت

۳. دُرّ گرانِ معرفت

پس از فوت میرزای شیرازی، پسر او حاج میرزا علی که طلبه ای جوان بود، راهی نجف شد و نزد آخوند خراسانی رفت. از آن به بعد هرگاه آخوند خراسانی رحمه الله هر جا می رفت، پسر میرزا را نیز با خود می برد و حتی جلوتر از او نیز راه نمی رفت. شاگردان آخوند که همگی از مجتهدان و دانشمندان بودند، از اینکه استادشان دنبال طلبه ای جوان راه می رفت، بسیار ناراحت بودند و قصد داشتند نارضایتی خود را از این موضوع، با استاد در میان بگذارند. از این رو، به تحریک جوان ترین شاگرد استاد؛ یعنی ضیاء الدین عراقی پرداختند. سرانجام، او پذیرفت و تحت تأثیر تحریک اطرافیان، خیلی صریح و روشن به استاد گفت: «شما که خودتان کمتر از میرزای شیرازی نیستید، چرا دنبال پسر او راه می افتید و همه جا پشت سر او حرکت می کنید؟» آخوند نگاهی به وی کرد و گفت: «اگر به تو بر می خورد، دیگر دنبال من راه نیا. این پسر استاد من است و احترامش بر من واجب» (۳).

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، صص ۱۵۵ _ ۱۵۷.

۲- حاج محمد هاشم خراسانی، منتخب التواریخ، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، بی تا، ص ۴۵۳.

۳- مرگی در نور، ص ۷۲.

۴. گنج ادب**۴. گنج ادب**

از وقتی آخوند خراسانی، به استادی صاحب نام و مجتهدی بزرگ تبدیل شده و تدریس را شروع کرده بود، هرگاه وارد جلسه درس می شد، بدون توجه به منبر، روی زمین می نشست و به شاگردانش درس می داد. او تنها استادی بود که این گونه تدریس می کرد و دلیل آن، احترامی بود که برای استاد خود مرحوم میرزای شیرازی قائل بود، ولی پس از اینکه میرزا در سامرا درگذشت، آخوند از منبر بالا رفت و درس را این گونه شروع کرد: «استادم که رحمت خدا بر او باد، چنین فرمود: ... و من می گویم...». این عبارت که نشان دهنده اوج ادب و احترام ایشان به مقام استادش بود، در نظر حاضران بسیار عجیب آمد و به سرعت در محافل علمی نجف پیچید. (۱)

۵. هدیه به استاد**۵. هدیه به استاد**

سال ها بود که آخوند خراسانی در صحن امیرمؤمنان علی علیه السلام برای صدها طلبه فرهیخته، تدریس و حقایق علمی را بازگو می کرد. وی هرگاه می خواست به سوی صحن برود، نخست وضو می گرفت و در میان راه سوره مبارکه یس را تلاوت می کرد تا به در صحن برسد. سپس کنار آرام گاه استاد خویش شیخ انصاری رحمه الله می ایستاد و سوره را به پایان می رساند و ثوابش را به روح استادش هدیه می کرد و از ایشان در بیان شیواتر مطالب برای شاگردانش کمک می خواست. آن گاه به جلسه درس وارد می شد و تدریس را شروع می کرد. (۲)

۶. پذیرش هدیه استاد**۶. پذیرش هدیه استاد**

روزی فقیه مالکی، شاگرد قدیمی خود، سید رضی را دید. سید رضی دیگر آن نوجوانی نبود که سال ها پیش نزد او قرآن می آموخت، بلکه اکنون از نظر علمی به مقام بالایی رسیده

۱- مرگی در نور، ص ۹۸.

۲- مرگی در نور، ص ۸۲.

بود. استاد که از دیدن موفقیت شاگردش شاد شده بود، آدرس محل زندگی او را پرسید. وقتی شنید وی هنوز در خانه پدری اش ساکن است، به او گفت: «شایسته کسی مثل تو نیست که در خانه پدری ات زندگی کنی. من خانه ای در محله کرخ دارم که به تو می بخشم تا در آن زندگی کنی.» سید رضی در پاسخ گفت: «من تاکنون از کسی چیزی نگرفته ام؛ حتی از پدرم. این بخشش بزرگ را نیز نمی توانم بپذیرم.» استاد با لحن تحکم آمیزی به او گفت: «حق من بر تو، بیشتر از حق پدرت است؛ زیرا من کتاب خدا را به تو آموزش داده ام.» سید رضی که حتی هدایای خلفای عباسی را نیز نمی پذیرفت، با شنیدن این حرف استاد و به احترام مقام وی تسلیم شد و این بخشش را پذیرفت. (۱)

۷. نتیجه احترام به استاد

۷. نتیجه احترام به استاد

استاد روی منبر نشسته بود و برای اثبات نظر خود دلیل و برهان می آورد. آخوند خراسانی اجازه خواست و با دلیل هایی نظر استادش را رد کرد. استاد دلایل او را نپذیرفت و برای اثبات نظرهای خود دلیل های گوناگونی آورد، ولی آخوند همچنان پافشاری کرد و نظرش را توضیح داد. سپس ناگاه به خود آمد و دید همه طلبه ها به مباحثه و مناظره او و استاد چشم دوخته اند و در جلسه صدای کسی جز آنها به گوش نمی رسد. سپس به احترام استاد و رعایت آداب شاگردی نظر استاد را پذیرفت و به بحث پایان داد. روز بعد استاد بر منبر رفت و در آغاز سخنانش گفت: «در مورد مسئله دیروز حق با آخوند خراسانی است و نظر ایشان درست است.» (۲)

۸. بخشایش استاد

۸. بخشایش استاد

علامه محمدتقی جعفری در دانشگاه مشهد پشت میز سخنرانی قرار گرفت. ناگاه در میان حاضران در سالن، چشمش به چهره آشنای آموزگار سال های مدرسه اش افتاد و چنان از

۱- میرزا عبدالله اصفهانی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق: سید احمد حسینی، قم، ۱۴۰۱ هـ. ق، ج ۱، ص ۵، ص ۱۸۴.

۲- مرگی در نور، ص ۷۱.

این دیدار هیجان زده شد که به سختی توانست سخنرانی خود را جمع و جور کند. سخنرانی که به پایان رسید، آموزگار که از دیدن موفقیت شاگرد قدیمی اش احساس غرور می کرد، جلو آمد، ولی نمی دانست علامه که خاطره خوشی از او نداشت، با او چگونه برخورد خواهد کرد. با این حال، جلو آمد و از علامه پرسید: «مرا می شناسی؟» علامه پاسخ داد: «بله، شما آقای اقتصادخواه هستید که مرا کتک هم زدید.» آموزگار با شنیدن این سخن سرش را پایین انداخت و خواست عذرخواهی کند، ولی علامه اجازه نداد و گفت: «کاش [مرا] بیشتر زده بودید!» آموزگار با تعجب پرسید: «چرا؟» علامه گفت: «برای [بهبتر شدن] خطم.» آموزگار پرسید: «مگر اکنون خط خوبی داری؟» علامه خندید و گفت: «حداقل خواندنی است!»

برخورد مؤدبانه علامه، آموزگار را بیدار کرد، چنان که پس از مرگش در تبریز اعلامیه ای میان مردم پخش کردند که در آن آمده بود: «این جانب جواد اقتصادخواه، سی یا سی و پنج سال مشغول تربیت فرزندان شما بودم. البته به خاطر ندارم به عمد به کسی ظلم کرده باشم، ولی چون در بین شما و در این دنیا نیستم، از همه شما حلالیت می طلبم و اگر اشتباه کرده ام، مرا ببخشید.» (۱)

۹. حاج شیخ عباس رحمه الله و اتومبیل پنچر

۹. حاج شیخ عباس رحمه الله و اتومبیل پنچر

مرحوم حاج شیخ عباس قمی با اتومبیل به سفر می رفت. در میان راه ناگهان لاستیک اتومبیل پنچر و راننده از این مسئله به شدت ناراحت شد. وی که به روحانیان حساسیتی ویژه داشت، بدون توجه به مقام شامخ حاج شیخ عباس رحمه الله، دلیل پنچری ماشین را وجود وی دانست و با کمال بی ادبی او را پیاده کرد. شیخ عباس که می دانست باید زمانی طولانی در جاده منتظر بماند، عبای خود را پهن کرد و دفتر و قلم خود را برداشت و به نوشتن پرداخت. مدتی که گذشت، اتومبیلی سواری که راننده اش از دیدن فردی در حال نوشتن

در بیابان شگفت زده شده بود، توقف کرد و با رعایت ادب و احترام محدث قمی را سوار کرد. مقداری که حرکت کردند، شیخ اتومبیل قبلی را دید که تصادف کرده بود. راننده که این بار معتقد بود بلایی که بر سرش آمده است، نتیجه پیاده کردن محدث قمی رحمه الله از ماشین بوده، از جسارتی که کرده بود، عذر خواست. (۱)

فصل پنجم: عزت نفس و بلندهمتی

اشاره

فصل پنجم: عزت نفس و بلندهمتی

زیر فصل ها

۱. پاداش فقر

۲. منزل شیخ انصاری رحمه الله

۳. کودک شیرین سخن

۴. رد هدیه وزیر

۵. صرف هدیه شاه برای دیگران

۶. حیرت ناصرالدین شاه

۷. منت رئیس

۸. منبر بی ریا

۹. هدیه پذیرفته شده!

۱۰. شیر و شکار

۱. پاداش فقر

۱. پاداش فقر

بازرگانان بغداد، بخشی از مال حلال خود را به همراه پیکی برای شیخ انصاری فرستادند که در نجف ساکن بود. سپس به پیک گفتند: به شیخ بگو این مبلغ از وجوه شرعی نیست و مصرف آن برای خود ایشان اشکالی ندارد، بلکه از بخش حلال اموال ماست که آن را به عنوان هدیه به شیخ می بخشیم تا دوران پیری را در سختی سپری نکند. شیخ انصاری هدیه آنها را پذیرفت و برایشان پیام فرستاد: «حیف نیست من که عمری را در فقر سپری کرده ام، اکنون در آخر عمر، خود را ثروتمند کنم و از گروه نیازمندان جدا شوم و در روز قیامت از پاداشی که نصیب آنها می گردد، محروم شوم؟» (۱)

۲. منزل شیخ انصاری رحمه الله

۲. منزل شیخ انصاری رحمه الله

ثروتمند ایرانی، هنگام سفر به مکه، سر راه، به شهر نجف و به خدمت شیخ انصاری رفت و مبلغی پول به ایشان بخشید تا برای خود خانه ای بخرد. وقتی وی پس از بازگشت از مکه دوباره خدمت شیخ رسید، شیخ او را با خود به مسجدی نوساز برد و فرمود: «این خانه ای است که شما مسبب آن شدید.» ارادت وی به شیخ پس از دیدن مسجد بیشتر شد. آن مسجد اکنون در نجف اشرف به مسجد شیخ انصاری و نزد عامه مردم شهر به مسجد ترک ها معروف است. (۲)

۳. کودک شیرین سخن

۳. کودک شیرین سخن

-
- ۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری رحمه الله ، ص ۸۶.
 - ۲- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری رحمه الله ، ص ۱۱۳.

سیدرضی، کودکی نه ساله بود که با ذوق لطیف کودکی و طبع شعری که داشت، در وصف و مدح پدرش قصیده ای سرود. پدر که از استعداد و ذوق کودکش به وجد آمده بود، خواست مبلغی به عنوان جایزه به وی بدهد، ولی سید رضی نپذیرفت و گفت: من این قصیده را به عشق داشتن پدری چون شما سرودم، نه به طمع دریافت پاداش. (۱)

۴. رد هدیه وزیر

۴. رد هدیه وزیر

سید رضی، صاحب فرزند شده بود. از این رو، یکی از وزیران معاصر به عنوان چشم روشنی، هزار دینار برای ایشان فرستاد. وقتی هدیه به دست سید رسید، به سرعت آن را پس فرستاد و فرمود: «جناب وزیر می داند که من از کسی هدیه نمی پذیرم.» وزیر دوباره آن هدیه را برای سید رضی فرستاد و پیام داد: «این هدیه مربوط به نوزادت است و به شما ربطی ندارد.» سید آن را پس فرستاد و گفت: «کودکان ما نیز از کسی چیزی نمی پذیرند.» وزیر برای بار سوم هدیه را نزد سید رضی فرستاد و پیام داد: «این مبلغ را به فردی بدهید که به مادر نوزاد کمک کرده است.» سید رضی این بار نیز هدیه را نپذیرفت و گفت: «آن فرد از زنان خود ماست، غریبه نیست که از کسی هدیه بخواهد.» وزیر که ناامید شده بود، دوباره هدیه را نزد سید فرستاد و پیام داد: «این مبلغ را میان شاگردانتان تقسیم کنید.» وقتی فرستاده وزیر نزد سید آمد، ایشان در حال تدریس بود و با شنیدن این پیام وزیر، طلبه های حاضر در مجلس فرمود: «هر کس هر قدر می خواهد، بردارد. طلبه ای برخاست و یک دینار برداشت.» سپس تکه ای از آن را پاره کرد و بقیه را در طبق قرار داد. سید دلیل این کارش را پرسید. وی در پاسخ گفت: «دیشب برای خرید روغن چراغ به پول نیاز پیدا کردم و کلید خزانه ای را که شما وقف طلاب کرده اید، نیافتم. بنابراین، به ناچار از بقال به صورت نسیه روغن چراغ گرفتم. با این مقدار پول می خواهم قرض خود را ادا کنم.» سید رضی پس از شنیدن این ماجرا، به تعداد طلبه ها کلید تهیه کرد و به آنها داد تا این مسئله دوباره

تکرار نشود. (۱)

۵. صرف هدیه شاه برای دیگران

۵. صرف هدیه شاه برای دیگران

ناصرالدین شاه به حضور ملاهادی سبزواری رسید و روی حصیری که اتاق محقر او با آن فرش شده بود، نشست و از او خواست کتابی درباره اصول دین به زبان فارسی تألیف کند. آن گاه پس از بازگشت، پانصد تومان که در آن زمان مبلغی هنگفت بود، برایش فرستاد، ولی بلندهمتی ملاهادی بیشتر از آن بود که آن پول را برای خود بردارد. بنابراین، نصف این مبلغ را به طلبه ها داد و نصف دیگر را میان نیازمندان تقسیم کرد و دستور داد به سادات دو برابر دیگران بدهند. (۲)

۶. حیرت ناصرالدین شاه

۶. حیرت ناصرالدین شاه

وقتی ناصرالدین شاه به سبزواری رفت، مردم از همه گروه ها و قشرها به استقبال وی آمدند. شاه که از چاپلوسی های آنان خسته شده بود، تصمیم گرفت به دیدار تنها فردی برود که به بهانه گوشه نشینی، به دیدار شاه نیامده بود. حاج ملاهادی سبزواری را از تصمیم شاه باخبر کردند و یک روز بعد از ظهر، برای این دیدار مشخص شد. شاه در وقت مقرر به همراه یکی از خدمت کارانش به خانه ملاهادی رفت و در خانه ای ساده و بی آرایش، ملا از هر بابی سخن گفت. سپس افزود: «هر نعمتی شکری دارد. تدریس، شکر نعمت دانش است. شکر نعمت مال دنیا، دست گیری و انفاق است و شکر نعمت سلطنت نیز برآوردن نیاز دیگران است. بنابراین، مایلم از من چیزی بخواهی تا توفیق برآوردن آن نصیبم شود.» ملاهادی فرمود: «حاجتی ندارم.» شاه گفت: «می خواهید دستور دهم زمین زراعی شما از مالیات معاف شود؟» ملاهادی فرمود: «وقتی در دفتر مالیات دولت، میزان مالیاتی که باید از هر شهر گرفته شود، ثبت و ضبط گردیده است، چه سودی دارد که از زمین من مالیات

۱- بیدارگران اقالیم قبله، صص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲- ریحانه الادب، ج ۲، صص ۴۲۳ و ۴۲۴.

گرفته نشود و برای رسیدن به مبلغ مالیات تعیین شده برای سبزوار، به دیگران فشار بیاید. من با رضایت و میل این مالیات را می پردازم. بی شک، شاه نیز راضی نیست با معاف شدن من از مالیات، در حق یتیمان و بیوه زنان ستم شود.» شاه گفت: «مایلم ناهار را با شما بخوریم، دستور بدهید ناهارتان را بیاورند.» حکیم سبزواری دستور داد غذا را آوردند. چند تکه نان، چند قاشق و ظرفی دوغ و مقداری نمک جلو شاه و حکیم قرار دادند. حکیم گفت: «بخور! نان حلال و از دست رنج خودم است.» شاه یک قاشق خورد، ولی نتوانست ادامه دهد؛ زیرا غذا مناسب خوردن برای شاه نبود. بنابراین گفت: «اگر اجازه بفرمایید، مقداری نان را در دستمال پیچم و برای تبرک با خود ببرم.» سپس برخاست و خانه ملاهادی را ترک کرد، در حالی که نمی توانست شگفتی خود را از دیدن زندگی ساده وی و بلندهمتی اش پنهان کند. (۱)

۷. مَنّت رئیس

۷. مَنّت رئیس

روزی ابوعلی سینا، در زمان وزارت خود، با جلال و شکوهی بسیار در حال عبور از مکانی بود که فردی را در حال گدایی از خلق دید و شنید که وی زیر لب زمزمه چنین می کند:

گرامی داشتم ای نفس از آنت

که آسان بگذرد بر دل جهانت

ابن سینا که از شنیدن سخن وی خنده اش گرفته بود، جلو رفت و گفت: «به حق، که نفس خود را بسیار گرامی داشته ای و هرگز نمی توانستی شغلی شریف تر از این بیابی.» مرد گدا که از ظاهر بوعلی دریافت وی باید جزو صاحب منصبان باشد، با شنیدن سخن وی گفت: «نان از شغل خسیس خوردن، به که مَنّت رئیس بردن.» بوعلی با شنیدن این سخن شرمند شد و رفت. (۲)

۱- مرتضی مطهری، داستان راستان، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۱، ج ۹، صص ۶۸ - ۷۱.

۲- تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۸. منبر بی ریا**۸. منبر بی ریا**

روزی مرد نیکوکاری که عاشق اهل بیت علیهم السلام و از علاقه مندان منبر محدث قمی رحمه الله بود، نزد وی آمد و از ایشان خواست در ازای دریافت پنجاه دینار، در مجلسی که او بانی آن است، به منبر برود و سخنرانی کند. از آنجا که هزینه زندگی محدث قمی سه دینار در هر ماه بود، این مبلغ می توانست کارگشا باشد، ولی محدث در پاسخ فرمود: «من برای امام حسین علیه السلام منبر می روم، نه برای چیز دیگری و از پذیرفتن آن مبلغ خودداری کرد».^(۱)

۹. هدیه پذیرفته شده!**۹. هدیه پذیرفته شده!**

مرد تاجر نمی توانست بیشتر در کربلا بماند و باید با دیگر زایران به وطنش بازمی گشت. وی دوست داشت پیش از رفتن، هر طور شده پارچه ای را که برای وحید بهبهانی هدیه آورده بود، به دست ایشان برساند، ولی همه می دانستند ایشان از کسی هدیه نمی پذیرد. بنابراین، درپی واسطه ای می گشت تا این هدیه را به آقای بهبهانی رحمه الله برساند و فردی را بهتر از ملارضا استرآبادی برای این کار نیافت. بنابراین، نزد او رفت تا وی را واسطه قرار دهد، ولی ملارضا که مطمئن بود آقای بهبهانی هدیه را نمی پذیرد، حاضر به وساطت نشد. تاجر دوباره پافشاری کرد و به ملارضا گفت: «اگر موفق شوی آقا را به پذیرش این هدیه راضی کنی، تکه ای پارچه قبا نیز به خودت می دهم.» ملارضا با شنیدن این پیشنهاد پذیرفت و با خود گفت: «بهتر است بروم. اگر آقا هدیه را بپذیرد، هم این مؤمن به آرزویش می رسد و هم من به نوایی می رسم و اگر آقا نپذیرد، زیانی به من نمی رسد.» پس هدیه را گرفت و به منزل آقا رفت. وقتی آقای بهبهانی در را گشود، وی با شرمندگی گفت: «یکی از مؤمنان این پارچه را برای شما هدیه آورده است و آرزو دارد شما آن را بپذیرید».

وحید بهبهانی رحمه الله با شنیدن این سخن، خشمگین شد و با ناراحتی گفت: «فکر می کردم باید مسئله علمی مهمی برایت پیش آمده باشد که کارت را تعطیل کردی و در این

۱- حاج شیخ عباس قمی؛ مرد تقوا و فضیلت، صص ۴۶ و ۴۷.

هوای گرم تا اینجا آمدی و مرا نیز از تحقیق بازداشتی.» سپس به سرعت در را بست. ملارضا با آشفتگی گفت: «صبر کنید! عرض دیگری نیز دارم!» آقا با شنیدن سخن وی در را گشود و گفت: «بفرمایید.» ملارضا گفت: «آن مرد قول داده است اگر شما این هدیه را بپذیرید، هدیه ای نیز به من بدهد. کاری نکنید که این هدیه از دستم برود.» آقا با شنیدن این مطلب خندید و گفت: «درست را بخوان و وقتت را بیهوده تلف نکن.» سپس هدیه را گرفت و گفت: «دیگر از این شفاعت ها نکن.» (۱)

۱۰. شیر و شکار

۱۰. شیر و شکار

خدایو توفیق، حاکم مصر دستور داد شبانه سید جمال الدین اسدآبادی را از مصر تبعید کنند. نیروی پلیس بنا بر دستور وی، شبان گاه به خانه سید ریختند و او را به راه آهن قاهره بردند تا وی را با قطار به سوئیس بفرستند. سید جمال که بسیار غافل گیر شده بود، نتوانست چیزی با خود همراه ببرد. وقتی سفیر ایران در قاهره حال و روز سید را دید، مبلغی پول را به وی تعارف کرد، ولی سید نپذیرفت و گفت: «برای خود نگه دارید که شما بیشتر به آن نیاز دارید. شیر هر جا برود، شکارش را می یابد.» (۲)

۱- وحید بهبهانی، ص ۱۴۲.

۲- بیدارگران اقالیم قبله، صص ۱۳ و ۱۴.

فصل ششم: امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

فصل ششم: امر به معروف و نهی از منکر

زیر فصل ها

۱. دزد و استاد

۲. برخورد عملی با منکر

۳. قرآن نفیس

۴. جلوگیری از گداپروری

۵. امام خمینی رحمه الله و یاسر عرفات

۱. دزد و استاد

۱. دزد و استاد

شبی علامه محمد تقی جعفری به خانه اش باز می گشت که قالی خانه اش را در دست دزدی دید. سپس دزد را تعقیب کرد. دزد که خوب می دانست کجا باید فرش را بفروشد، به سرای بوعلی در بازار تهران رفت. قیمت فرش را از چند نفری پرسید. سرانجام، جلو حجره ای ایستاد تا با مغازه دار وارد معامله شود. استاد که شاهد ماجرا بود، فرصت را غنیمت شمرد، جلو رفت و پیشنهادی بالاتر از پیشنهاد مغازه دار به دزد داد، با این شرط که فروشنده، خود، قالی را تا منزل او ببرد. دزد این پیشنهاد را پذیرفت و وقتی به در منزل استاد رسید، تازه متوجه شد دلیل این شرط عجیب چه بوده است. خیلی ترسید و خواست عذرخواهی کند، ولی استاد بدون اینکه واکنش تندی نشان دهد، وی را از این عمل بازداشت و به او گفت: «من ندیدم که تو از خانه ام فرش دزدیده باشی. من فقط قالی را از تو خریده ام» (۱).

۲. برخورد عملی با منکر

۲. برخورد عملی با منکر

ایام عزاداری سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام بود و به همین مناسبت مجلس بزرگی در تهران برپا شده بود. سخنران برای رونق و شور بخشیدن به مجلس، سخنانی بی سند و بی اساس بر زبان می راند. علامه امینی رحمه الله که پای منبر و در

میان شنونده ها حضور داشت، گوش دادن به این سخنان را حرام دانست. از این رو، وسط سخنان سخنران از جا بلند شد و به نشانه اعتراض، مجلس را ترک کرد.^(۲)

۱- درس زندگی، ص ۶۵.

۲- محمدرضا حکیمی، حماسه غدیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا، ص ۲۹۹.

۳. قرآن نفیس**۳. قرآن نفیس**

وحید بهبهانی رحمه الله در را گشود و پرسید: «چه کار دارید؟» گفتند: «ما از سوی حضرت سلطان برای شما قرآنی آورده ایم.» وحید بهبهانی رحمه الله تا چشمش به قرآن افتاد، گفت: «این زیورها و جواهرات چیست که بر روی جلد قرآن به کار رفته است؟» یکی از فرستادگان سلطان گفت: «اینها دانه های قیمتی است که برای تزئین جلد به کار برده شده است.» بهبهانی رحمه الله گفت: «این تزئین ها جز اینکه مانع استفاده از کلام خدا می شود، ویژگی دیگری ندارد. همه این دانه ها را جدا کنید، بفروشید و پولش را به فقرا بدهید.» مأمور که انتظار داشت وحید بهبهانی رحمه الله از دیدن این هدیه خوش حال شود، با دیدن برخورد سرد وی، با لحنی ملتسمانه، ایشان را به پذیرش هدیه تشویق کرد و گفت: «این قرآن نفیس، به خط میرزای نیریزی و قیمتی است. خواهش می کنم آن را بپذیرید.» وحید بهبهانی رحمه الله با شنیدن سخنان وی گفت: «هر که این قرآن را آورده است، آن را نگه دارد و مرتب آن را تلاوت کند.» سپس در خانه را بست و رفت. (۱)

۴. جلوگیری از گداپروری**۴. جلوگیری از گداپروری**

آیت الله بروجردی، به سخاوت و بخشش معروف بود. روزی گدایی که از بخشنده گی ایشان خبر داشت، خدمت ایشان رسید و با اصرار از وی پول خواست. آیت الله بروجردی، با نگاهی به ظاهر مرد دریافت وی می تواند کار کند، ولی گدایی را به عنوان حرفه ای درآمدزا و راحت انتخاب کرده است. بنابراین، پولی به وی نداد و به او گفت: «امیرمؤمنان علی علیه السلام همواره به مردم سفارش می کرد: صبح زود به دنبال عزت و شرف بروید؛ یعنی در پی کار و کسب روزی بروید.» (۲)

۵. امام خمینی رحمه الله و یاسر عرفات**۵. امام خمینی رحمه الله و یاسر عرفات**

۱- بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۱۹.

۲- الگوی زعامت، ص ۱۷۹.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یاسر عرفات، رهبر فلسطینیان، به حضور امام رسید. امام در میان سخنان حکیمانه خود به او فرمود: «اگر می خواهید ملت فلسطین را نجات دهید، راهش این نیست که به سراغ شوروی و امریکا یا این دربار و آن دربار بروید. به خدا توکل کنید و شمشیر به دست بگیرید. خداوند حامی شماست و ملت ها هم به شما کمک می کنند.» این سخن امام خمینی رحمه الله و توکل به خدا جدی گرفته نشد و ملت فلسطین همچنان در بند اسارت اسرائیل است. (۱)

۱- غلام علی رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۸، ج ۲، ج ۳، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.

فصل هفتم: پرهیز از شهرت طلبی

اشاره

فصل هفتم: پرهیز از شهرت طلبی

زیر فصل ها

۱. شیخ انصاری رحمه الله و مرجعیت اجباری

۲. شرکت در مراسم ساختن مسجد

۳. شادی تأسف بار

۴. نویسنده ناشناس

۵. نابغه دوران

۶. کارگاه انسان سازی

۷. طالب و مطلوب

۱. شیخ انصاری رحمه الله و مرجعیت اجباری

۱. شیخ انصاری رحمه الله و مرجعیت اجباری

مرحوم صاحب جواهر، در آخرین روزهای زندگی اش دستور داد مجلسی تشکیل شود و همه دانشمندان برجسته و بزرگ نجف در آن حضور یابند. همه بزرگان در آن مجلس حاضر شدند، جز شیخ انصاری رحمه الله. از آنجا که حضور شیخ برای صاحب جواهر بسیار مهم بود، دستور داد به سرعت، او را به مجلس بیاورند. سرانجام، پس از جست و جوی بسیار، شیخ را در گوشه ای از حرم حضرت علی علیه السلام یافتند، در حالی که رو به قبله ایستاده بود و برای شفای صاحب جواهر دعا می کرد. صبر کردند تا دعایش به پایان رسید. سپس به او خیر دادند صاحب جواهر، وی را به حضور طلبیده است. پس به سرعت حرکت کرد. صاحب جواهر، شیخ را کنار خود نشاند، دستش را گرفت و روی قلب خود گذاشت و فرمود: «اکنون مرگ برآیم گواراست.» سپس خطاب به جمع حاضر گفت: «این مرد، پس از من مرجع و رهبر شماست.» آن گاه رو به شیخ انصاری کرد و فرمود: «از میزان احتیاط و سخت گیری خود کم کن؛ زیرا دین اسلام، دینی آسان است.» از آن مجلس چند ساعتی نگذشته بود که صاحب جواهر فوت کرد. پس از وفات او، چهارصد نفر از مجتهدان، اعلامیت شیخ انصاری را اعلام کردند، ولی شیخ از روی احتیاط فتوا نمی داد و مرجعیت را نمی پذیرفت. ایشان برای اینکه مسئولیت را از دوش خود بردارد، در نامه

ای برای سعید‌العلمای مازندرانی که در ایران بود، این گونه نوشت: «وقتی شما در کربلا تحصیل می کردید، در فهم دروس از من قوی تر بودید. حالا که صاحب جواهر رحلت کرده اند، به نجف بیایید و مرجعیت را به عهده بگیرید.» سعید‌العلمای در پاسخ نامه چنین نگاشت: «درست می فرمایید، ولی اکنون این مقام سزاوار شماست؛ چون شما در حوزه و مشغول مباحثه بوده اید، ولی من بیشتر درگیر امورات مردم بودم.» شیخ انصاری وقتی پاسخ سعید‌العلمای را دریافت کرد، به حرم حضرت علی علیه السلام رفت و در حالی که به شدت

می گریست، از آن امام بزرگوار خواست وی را در این مسئولیت بزرگ و مهم یاری کند. (۱)

۲. شرکت در مراسم ساختن مسجد

۲. شرکت در مراسم ساختن مسجد

عده ای نزد علامه حسن زاده آملی آمدند و با پافشاری فراوان از ایشان خواستند، کلنگ مسجدی را که می خواهند احداث کنند، علامه به زمین بزند. سرانجام موفق شدند و ایشان را برای این کار با خود آوردند. جمعیت فراوانی که منتظر حضور علامه بودند، با ورود ایشان صلوات بلندی فرستادند. علامه جلو آمد و کلنگ را برداشت، ولی هر چه کوشید، نتوانست به خود اجازه دهد کلنگ را بزند. از این رو، خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! آیا نمی خواهید آدمی کلنگ شروع مسجد را بزند که خیال همه راحت باشد و دل همه آرام که او فردی پاک است و اهل کلک نیست و دل به دنیا نبسته است، حقه و فریب هم ندارد و خلاصه به لحظه قبول عهد و پیمان نخستین [نیز] نزدیک تر است؟» مردم سخن ایشان را تأیید کردند. سپس علامه حسن زاده نگاهی به اطراف کرد و دست پسر بچه ای را که کناری ایستاده بود، گرفت و آورد. کلنگ را به دست او داد و گفت: «بسم الله بگو و بزن!» همان طور که پسر بچه در حال کلنگ زدن بود، علامه برای سعادت و اهل نماز بودن مردم آن روستا دعا کرد و جمعیت حاضر یک صدا آمین گفتند. (۲)

۳. شادی تأسف بار

۳. شادی تأسف بار

سرانجام، خزان عمر میرزای شیرزای فرارسید و زمینیان از فیض وجود پربرکت او محروم شدند. کمتر کسی بود که از شنیدن این خبر، اشک ماتم بر دیده جاری نکند، ولی در این میان، سید محمد فشارکی، شاگرد خلف میرزای شیرزای حال دیگری داشت. استاد و مربی بزرگی چون میرزای شیرزای را از دست داده بود و در ماتم فراقش سیاه پوش بود، ولی در دل، احساس نشاط می کرد؛ نشاطی که از نظر خودش نیز امری ناپسند بود. هر چه با خود

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، صص ۷۳ و ۷۴.

۲- درس زندگی، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

می‌اندیشید، در شرایط پیش آمده، شادی معنایی نداشت. پس از مدتی تأمل و تفکر به این نتیجه رسید که این احساس نشاط، به دلیل مرجعیت احتمالی است که پس از میرزا نصیبش خواهد شد و تمایل به ریاست، حسی بود که نشاط وی را برمی‌انگیخت. با این افکار راه حرم علوی علیه السلام را در پیش گرفت و سراسر شب را تا صبح در حرم به گریه و مناجات سپری کرد و از حضرت علی علیه السلام خواست میل ریاست را از دل وی دور کند. سپس صبح روز بعد با چشمانی که از اشک شبان گاهی ملتهب و قرمز شده بود، به تشییع جنازه استاد رفت و هرگز زیر بار مسئولیت خطیر مرجعیت نرفت. (۱)

۴. نویسنده ناشناس

۴. نویسنده ناشناس

سلطان الواعظین شیرازی، توفیق حضور در سرداب سامرا (غیبت) را یافت. وی کتاب مفاتیح الجنان را که به تازگی منتشر شده بود، همراه داشت و از روی آن اعمالی را انجام می‌داد و زیارت نامه‌هایی را می‌خواند. شیخی که کنارش نشسته بود و ذکر می‌گفت، با دیدن وی پرسید: «این کتاب از کیست؟» سلطان الواعظین پاسخ داد: از محدث قمی و با تعریف و تمجید بسیار حاج شیخ عباس و کتابش را به او معرفی کرد. شیخ با شنیدن سخنان شیرازی گفت: «این گونه که تو از آن تعریف می‌کنی، نیست.» سلطان الواعظین با عصبانیت گفت: «برخیز، بلند شو و از اینجا برو.» فرد دیگری که در کنار وی نشسته بود، دستی به پهلویش زد و گفت: «مؤدب باش. ایشان، خود محدث قمی است!» سلطان الواعظین با شنیدن این سخن به سرعت و با شرمندگی برخاست و روی شیخ را بوسید و از ایشان عذر خواست. سپس خم شد تا دست وی را ببوسد، ولی محدث قمی دست خود را کشید. آن گاه خم شد و دست وی را بوسید و گفت: «شما سید هستید.» (۲)

۵. نابغه دوران

۵. نابغه دوران

-
- ۱- مقاله‌ها و مصاحبه‌هایی از سید علی خامنه‌ای و دیگران، یادنامه شهید قدوسی، قم، انتشارات شفق، چ ۱، ص ۲۰۳.
 - ۲- سیمای فرزندگان، ص ۲۵۴.

در سال ۱۳۴۱ هجری قمری، جمعی از طلاب و روحانیان از محدث قمی خواستند در مدرسه میرزا جعفرخان مشهد، مجلس درسی اخلاقی برای آنان برپا کند. محدث قمی سرانجام در برابر پافشاری آنان تسلیم و مجلس درسی در شب های پنج شنبه و جمعه برگزار شد. این جلسه هر بار حدود سه ساعت طول می کشید و نزدیک هزار نفر از دانشمندان و روحانیان شهر در آن حضور داشتند. وقتی محدث قمی بالای منبر می رفت، مباحث اخلاقی را به طور مستند و با بیان حدیث، روایت یا خبر مرتبط به آن، بیان و در تفسیر و توضیح آن کمال احتیاط را می کرد. این امر، شگفتی جمع را که خود، اهل دانش بودند و به مسائل آگاهی داشتند، برمی انگیخت، به گونه ای که تمام شنوندگان اثر عجیب آن گفتار دل نشین و پربار را بر روح و روان خود احساس می کردند و به حضور در پای منبر محدث مشتاق تر می شدند. با این حال و با همه استقبالی که از درس اخلاق محدث قمی صورت گرفت، این مجلس چند ماهی بیشتر برگزار نشد. (۱)

۶. کارگاه انسان سازی

۶. کارگاه انسان سازی

استاد مطهری رحمه الله، سال هایی را که تازه در آغاز راه و بر پله های نخستین دانش ایستاده بود، هیچ گاه فراموش نمی کرد. درس اخلاق امام که هر پنج شنبه و جمعه تشکیل می شد، وی را بسیار مجذوب خود ساخته بود. او چنان در آن جلسه ها به وجد می آمد که تا دوشنبه و سه شنبه هفته بعد همچنان تحت تأثیر سخنان امام بود. شهید مطهری رحمه الله بخش عمده شکل گیری شخصیت فکری و روحی خود را مدیون آن درس ها می دانست و دوازده سالی را که در محضر امام بود، از اثرگذارترین سال ها در زندگی پربارش برمی شمرد. آیت الله مطهری رحمه الله همواره معتقد بود امام به راستی روح قدس الهی است. (۲)

۱- فوائدالرضویه، مقدمه با اندکی تغییر.

۲- مرتضی مطهری رحمه الله، علل گرایش به مادی گری، قم، انتشارات صدرا، بی تا، ص ۱۰.

۷. طالب و مطلوب

۷. طالب و مطلوب

مرد روحانی در سفر به کربلا، در اتوبوس کنار جوانی نشست که ظاهری فرنگی داشت. مدت زمانی طولانی، با این تصور که میان آنها هیچ نقطه مشترکی وجود ندارد، به سکوت گذشت تا اینکه دیدن حالت هایی از جوان، روحانی را شگفت زده کرد. آن جوان آرام آرام می گریست و اشک هایش را پاک می کرد و گاه نیز صدای گریه اش بلند می شد. آن گاه مدتی آرام می گرفت و دوباره می گریست. روحانی که با دیدن حال او شگفت زده تر شده بود، با حیرت، دلیل گریه مداوم وی را پرسید. جوان گفت: «اگر به شما نگویم، به چه کسی می توانم بگویم؟ من مهندس راه و ساختمان هستم. از کودکی در خانواده ای بی ایمان بزرگ شدم و به مبدأ و معاد اعتقاد نداشتم، ولی افراد مؤمن را بسیار دوست داشتم. شبی با دوستانم که بیشتر بهایی بودند، دور هم جمع شده بودیم و چند ساعتی را به لهو و لعب و رقص گذرانیدیم. ناگهان از خودم بدم آمد. از جمع کنار کشیدم و به طبقه ای دیگر رفتم و در خلوت، بسیار زار گریستم و با شرمندگی و خجالت، دست هایم را بلند کردم و گفتم: ای کسی که اگر خدایی وجود داشته باشد، آن خدا تویی، به من توجه کن. پس از لحظاتی دوباره به جمع پیوستم و مجلس که به پایان رسید، از هم جدا شدیم. صبح روز بعد با قطار ره سپار مأموریت بودم که دیدم از دور سیدی نورانی به من نزدیک می شود. وقتی به من رسید، سلام کرد و گفت: با شما کاری دارم. من با بی اعتنایی به وی گفتم: فردا بعد از ظهر بیایید. وقتی او رفت، یکی از دوستانم به من گفت: نباید با او این گونه برخورد می کردی. این مرد، انسان بزرگواری است، ولی من احساس کردم باید حاجتی داشته باشد که خود را به من رسانده است. از قضا رئیس قطار دستور داد فردا بعد از ظهر، درست همان ساعتی که با سید قرار داشتم، قطار را ترک کنم و در مکانی دیگر مأموریتم را ادامه دهم. با خود گفتم: به این ترتیب، دیدار با سید را از دست دادم. فردای آن روز، هنگامی که باید در پی انجام مأموریتم می رفتم، تب شدیدی کردم و در بستر افتادم و حالم چنان بد شد که از انجام مأموریت معاف شدم. همین که از زمان رفتنم به مأموریت گذشت و معافیت من قطعی شد، حالم خوب شد و آثار بیماری از بین رفت. اینجا بود که دریافتم

باید حکمتی در کار باشد. از این رو، از بستر بیماری برخاستم و تصمیم گرفتم به منزل سید بروم. به محض اینکه رو به روی او نشستم، بدون اینکه حرفی زده باشم، به بیان یک سری اصول اعتقادی همراه با دلیل و برهان پرداخت. سید چنان شیوا و زیبا سخن می گفت که بدون کوچک ترین شکی همان لحظه به سخنانش ایمان آوردم.

از آن روز به بعد هر روز خدمت سید می رسیدم و او دستورهایی می داد و کارهایی که انجام داده بودم را بی کم و کاست بازگو می کرد. آن گاه من به دنبال اجرای دستورهای سید می رفتم و فردا دوباره نزد او بازمی گشتم. در این میان، شبی با دوستان دور هم جمع شدیم و من قمار کردم. فردا که خدمت سید رسیدم، مرا سرزنش کرد و گفت: باید توبه کنی! شرم نکردی که قمار کردی؟ چرا این گناه کبیره را مرتکب شدی؟ از این حرف سید، اشک از چشمم جاری شد و گفتم: غلط کردم، توبه می کنم. آن گاه سید فرمود: برو غسل توبه کن و دیگر این کار را تکرار نکن! خلاصه با ورود این سید به زندگی من، برنامه زندگی ام تغییر کرد. پس از مدتی که خواستم از زنجان به تهران بروم، سید مرا به زیارت برخی بزرگان دین تشویق کرد. اکنون نیز به امر ایشان ره سپار عتبات عالیات هستم».

اتوبوس همچنان در حال حرکت بود و روحانی به کار بزرگی که حاج سید محمود زنجان (امام جمعه آن زمان زنجان) برای هدایت جوان انجام داده بود، حسرت می خورد که باز صدای گریه جوان بلند شد. روحانی با لحنی که در مقایسه با گذشته اندکی تغییر کرده بود، گفت: «باز چه شده است؟» جوان گفت: «اکنون وارد خاک عراق شدیم؛ چون حضرت اباعبدالله علیه السلام به من خیر مقدم گفت» (۱).

فصل هشتم: دقت در استفاده از بیت المال

اشاره

فصل هشتم: دقت در استفاده از بیت المال

زیر فصل ها

۱. اسراف، ممنوع

۲. شیخ ابراهیم کلباسی رحمه الله و نیازمندان

۳. حساب و کتاب

۴. اعتراض مادر

۵. شوخی و جدی

۶. موضع شیخ در برابر خانواده

۷. نیم سیر گوشت اضافه

۸. اوج تقوا

۹. لباس ابریشمی

۱۰. دقت در مصرف انرژی

۱. اسراف، ممنوع

۱. اسراف، ممنوع

امام خمینی رحمه الله در نجف کمال دقت را داشت تا از بیت المال بهره شخصی نبرد و به اطرافیان نیز چنین اجازه ای نمی داد. ایشان به همه امور زندگی از مخارج روزانه گرفته تا استفاده از تلفن برای تماس با خارج از نجف توجه داشت و به هیچ کس اجازه نمی داد از آن استفاده کند؛ مگر برای پیشبرد اهداف انقلاب مانند نشر اعلامیه یا گرفتن اخبار ایران. در بیان حساسیت امام به بیت المال و دقت ایشان در مصرف سهم امام همین بس که فرزند ایشان، حاج آقا مصطفی هفته به هفته خدمت ایشان می رسید و خرج هفته اش را می گرفت. پولی که آقا مصطفی می گرفت، به اندازه ای بود که فقط کفاف امور

ضروری زندگی وی را می کرد و بیش از آن به او پرداخت نمی شد. حتی زمانی که ایشان می خواست به مکه برود، خانه ای را که در قم داشت، فروخت و از مبلغی که متعلق به همسرش بود، استفاده کرد و برای رفتن به این مسافرت، پول اضافه ای از امام خمینی رحمه الله دریافت نکرد. (۱)

۲. شیخ ابراهیم کلباسی رحمه الله و نیازمندان

۲. شیخ ابراهیم کلباسی رحمه الله و نیازمندان

نیازمندان اصفهان فریادرسی جز شیخ ابراهیم کلباسی نداشتند. وقتی وی از وضع زندگی بد و فقیرانه کسی باخبر می شد، هزینه یک ماه زندگی را به او می پرداخت، ولی روشش این گونه بود که از فقیری که نزد وی می آمد، شاهی می خواست که به فقر او شهادت دهد. سپس از فرد تهی دست می خواست سوگند یاد کند که در مصرف این مال اسراف نمی کند و در حد اعتدال خرج می کند. وقتی سوگندها را می شنید، راضی می شد از مالی که

در دست او امانت است، به آن فرد بدهد. در غیر این صورت، اجازه هیچ گونه دخل و تصرف در بیت المال را به خود نمی داد. (۱)

۳. حساب و کتاب

۳. حساب و کتاب

وی مأموریت داشت مبلغی را میان طلبه ها تقسیم کند. پس از حساب و کتاب معلوم شد به هر طلبه فقط یک تومان می رسد. پس به تقسیم پول ها میان آنها پرداخت. وقتی به محمد حسن رسید، به او گفت: «بفرمایید این یک تومان نیز سهم شماست.» محمد حسن با لحنی جدی گفت: «نه، نمی خواهم.» مرد گفت: «چرا؟» محمد حسن پاسخ داد: «من امروز فقط دو ریال نیاز دارم و معلوم نیست روزهای آینده نیز زنده باشم و این پول را برای خود صرف کنم. پس ترجیح می دهم بیش از نیاز امروز، چیزی از وجوهات شرعی نردم نباشد.»

فردی که پول را تقسیم می کرد، گفت: «حال که این گونه می خواهی، اشکالی ندارد. دو ریال از این پول را بردار و بقیه اش را پس بده.» محمد حسن گفت: «پول خرد ندارم.» از این رو، همراه آن مرد به یکی از کفش داری های حرم مراجعه و یک تومان را خرد کردند. آن گاه محمد حسن دو ریال آن را برداشت و باقی مانده را تحویل داد. از آن روز به بعد نام محمد حسن در ذهن آن روحانی حک شد و امروز نام محمد حسن برای بسیاری از دانشمندان یادآور کتاب ارزشمند جواهر است؛ کتابی که بیش از یک قرن است در حوزه های علمیه سراسر دنیا تدریس می شود. (۲)

۴. اعتراض مادر

۴. اعتراض مادر

شیخ انصاری رحمه الله ، با وجود آگاهی از تنگ دستی و ناتوانی برادرش شیخ منصور در اداره خانواده پرجمعیتی که داشت، هرگز سهمی بیشتر از دیگر نیازمندان به او نمی داد، تا اینکه فقر و سختی زندگی شیخ منصور موجب شد مادر وی نزد شیخ انصاری شکایت کند و

۱- فوائد الرضویه، ص ۱۱.

۲- سیمای فرزندگان، صص ۴۲۶ و ۴۲۷.

بگویند: «تو چه طور برادری هستی؟ تو می دانی منصور در تنگناست. با این حال، به اندازه ای به او پول می دهی که نیاز وی را برطرف نمی سازد. بهتر است از این همه پولی که در اختیار توست، قدری بیشتر به او کمک کنی؟» شیخ با دقت به سخنان مادر گوش داد و وقتی سخنش به پایان رسید، کلیدی را به مادر داد و گفت: «بیا مادر جان! بفرمایید! این کلید اتاقی است که وجوهات شرعی را در آن نگه می دارم. هر قدر پول می خواهی، برای منصور بردار؛ به شرط اینکه من در قبال این پول مسئول نباشم. این اموال حقوق مستمندان و نیازمندان است و من آن را یکسان میان آنها تقسیم می کنم، ولی اگر شما برای فردای قیامت، پاسخ قانع کننده ای دارید، برای منصور بیشتر از دیگران بردارید؛ زیرا من از حساب هولناکی که در پیش است و ذره ای چشم پوشی در آن نیست، می ترسم و تحملش را ندارم. شما اگر می خواهید، با مسئولیت خود پول بردارید و عذاب آن را نیز خودتان تحمل کنید.» کلام شیخ که به پایان رسید، مادر در حالی که از ترس عذاب الهی بر خود می لرزید، کلید را به شیخ بازگرداند و از او عذرخواست و دیگر هرگز چنین تقاضایی از پسرش نکرد. (۱)

۵. شوخی و جدی

۵. شوخی و جدی

روزی شیخ انصاری، پس از پایان تدریس، مثل همیشه به دیدار مادر پیرش رفت و برای اینکه دلش را شاد کند، باب شوخی را باز کرد و گفت: «یادش به خیر! مادر، یادت می آید آن وقت ها که دوره مقدمات را می گذراندم، بچه نافرمانی بودم. هرگاه از من می خواستی کاری انجام دهم، من دستورهای شما را پس از درس و مباحثه انجام می دادم؟ آن گاه شما عصبانی می شدی و با ناراحتی می گفتی: وای بر من! انگار نه انگار که فرزندی دارم. اکنون نیز همین طور است و فرزندی نداری.»

مادر با خنده گفت: «بله! اکنون نیز همین طور است. آن وقت ها به کارهای منزل نمی رسیدی و من را زیر فشار قرار می دادی و اکنون نیز که به جایی رسیده ای، چنان در

۱- شیخ انصاری، مکاسب، تحقیق و تعلیق: سید محمد کلانتر، قم، مؤسسه دارالکتاب، بی تا، ج ۱، صص ۲۵ و ۲۶.

مصرف وجوهات شرعی احتیاط می کنی که ما زیر فشار هستیم» (۱).

۶. موضع شیخ در برابر خانواده

۶. موضع شیخ در برابر خانواده

در آن دوران، شیخ انصاری رحمه الله در جهان تشیع از شهرت و موقعیت بسیاری برخوردار بود. از این رو، سیل وجوهات شرعی از سراسر دنیا به دست ایشان می رسید و پول بسیاری در دست رس وی بود. با وجود این، مقرری شیخ برای خانواده اش، برای رفع نیازهای زندگی شان کافی نبود. این مقرری چنان ناچیز بود که خانواده شیخ از روی ناچاری نزد یکی از بزرگان رفتند که شیخ برای او احترام فراوانی قائل بود و از وی خواستند با شیخ صحبت کند و از او بخواهد مقداری به این مقرری بیفزاید.

وقتی آن بزرگوار خواسته خانواده شیخ را بی کم و کاست به وی منتقل کرد، شیخ در برابر او سکوت کرد. وقتی به منزل آمد، به همسرش گفت: «لباس های مرا بشور، ولی آب آن را دور نریز و نگه دار.» همسر شیخ این کار را انجام داد. آن گاه شیخ به او گفت: «آب های کثیف را بیاور.» وقتی زن آب ها را آورد، شیخ به او گفت: «بنوش!» زن گفت: «مگر دیوانه ام که این آب را بنوشم!» شیخ گفت: «حکایت مال هایی که نزد من است، درست مانند همین آب های آلوده است. همان گونه که تو نمی توانی و نمی خواهی از این آب بنوشی، من نیز حق ندارم به شما بیش از آنچه اکنون می دهم، پردازم؛ زیرا این اموال حقوق نیازمندان است و شما برای من با دیگر مستمندان برابرید» (۲).

۷. نیم سیر گوشت اضافه

۷. نیم سیر گوشت اضافه

همسر شیخ از نمایان بودن رخت خواب ها در گوشه اتاق که جلو دید بود، احساس ناخوشایندی داشت. از این رو، روزی از شیخ انصاری رحمه الله خواست به او مبلغی بدهد تا او چادرشبی بخرد و روی رخت خواب ها بکشد، ولی شیخ برای جلوگیری از اسراف، خواسته

۱- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۵۹.

۲- شیخ انصاری، مکاسب، قم، نشر دارالکتاب، بی تا، ج ۱، صص ۱۲۸ و ۱۲۹.

وی را رد کرد. وقتی همسر شیخ یقین پیدا کرد از طرف شیخ پولی به او نمی‌رسد، مدتی در خرید گوشت صرفه جویی کرد و به جای سه سیر گوشت، دو سیر و نیم گوشت خرید و مبلغ باقی مانده را پس انداز کرد تا اینکه به اندازه خرید یک چادر شب پول جمع شد و آن را خرید. وقتی چشم شیخ به چادر شب روی رخت خواب‌ها افتاد و از چگونگی خرید آن باخبر شد، با اندوه گفت: «وای بر من! تا کنون مقداری از بیت‌المال را بی دلیل مصرف می‌کردم. من فکر می‌کردم سه سیر گوشت، حداقل مقداری است که می‌توان با آن زندگی کرد، ولی اکنون به اشتباهم پی بردم.» سپس دستور داد چادر شب را پس بدهند و از آن روز به بعد به جای سه سیر گوشت، دو سیر و نیم گوشت بخرند. (۱)

۸. اوج تقوا

۸. اوج تقوا

حدود بیست هزار تومان از وجوهات شرعی را خدمت شیخ انصاری رحمه الله آورده بودند و شیخ سرگرم تقسیم آنها بود. در این هنگام شخصی خدمت وی رسید و گفت: «مدتی است برای شما گندم آورده‌ام، ولی هنوز پولش را نگرفته‌ام. اگر امکان دارد، اکنون پولش را بپردازید.» شیخ به مرد گفت: «چند روز دیگر نیز به من مهلت بده.» مرد پذیرفت و رفت. یکی از حاضران که شاهد ماجرا بود، پرسید: «با اینکه این همه پول در اختیار شماست، چرا مهلت خواستید و قرض مرد کاسب را نپرداختید؟» شیخ گفت: «این پول‌ها حق مستمندان است و به من مربوط نیست. من اکنون از خودم پولی ندارم تا قرضم را ادا کنم. قصد دارم فرش این اتاق را بفروشم و بدهی خود را بپردازم. از این رو، از وی مهلت خواستم.» (۲)

۹. لباس ابریشمی

۹. لباس ابریشمی

بازاریان نجف، پارچه‌های ابریشمی را که در آن دوران جزو پارچه‌های گران‌بها به شمار

۱- زندگانی آخوند خراسانی، ص ۵۸.

۲- سیمای فرزندگان، صص ۴۳۱ و ۴۳۲.

می رفت، در معرض فروش گذاشته بودند. فرزندان آخوند خراسانی نیز مانند دیگر جوانان دوست داشتند از آن پارچه ها خریداری و برای خود لباس فاخری تهیه کنند. وقتی خواسته خود را با پدر در میان گذاشتند، وی گفت: «از من توقع دارید پول چه کسی را به شما بدهم تا با آن برای خود لباس ابریشمی تهیه کنید؟» بدین گونه درخواست آنها را رد کرد. (۱)

۱۰. دقت در مصرف انرژی

۱۰. دقت در مصرف انرژی

شهید آیت الله قدوسی از اتلاف هزینه ها به شدت شاکی و تا وقتی زنده بود، حتی از دور انداختن سنجاق یا ورق کاغذی جلوگیری می کرد. پس از اینکه مدرسه حقانی تعمیر و بازسازی شد، همه کلاس های آن گرم و راحت بود، ولی اتاقی که ایشان به عنوان مدیر و مسئول مدرسه در آن به امور جاری رسیدگی می کرد، بیشتر وقت ها سرد بود تا جایی که این مسئله برای همه سؤال برانگیز بود. روزی ایشان در پاسخ فردی که دلیل این کار را جویا شد، فرمود: «هیچ لزومی ندارد که اتاق به این بزرگی فقط به این دلیل که من یک نفر در آن هستم، گرم باشد و هزینه مدرسه و انرژی، بی دلیل هدر رود». (۲)

۱- مرگی در نور، ص ۳۷۷.

۲- یادنامه شهید آیت الله قدوسی رحمه الله، ص ۵۵.

فصل نهم: بصیرت

اشاره

فصل نهم: بصیرت

زیر فصل ها

۱. فتوای هشیارانه

۲. دقت بسیار

۳. خنثی کردن توطئه

۱. فتوای هشیارانه

۱. فتوای هشیارانه

محمدرضا شاه پهلوی می خواست با زنی ایتالیایی ازدواج کند و برای رسیدن به مقصود خود به فتوای آیت الله بروجردی نیاز داشت. از این رو، کوشید رضایت آیت الله بروجردی را جلب کند، ولی ایشان حتی اجازه ازدواج موقت با زن غیرمسلمان را نداد؛ هر چند اعتقاد داشت ازدواج دائم یا موقت با زنان اهل کتاب مجاز است. موافقت نکردن ایشان با این ازدواج و صادر نکردن فتوا، فقط یک دلیل داشت و آن این بود که در شرایط موجود، ازدواج شاه ایران با زنی بیگانه و غیرمسلمان به صلاح مسلمانان و ایران نبود. (۱)

۲. دقت بسیار

۲. دقت بسیار

اوایل پیروزی انقلاب بود و من سخن گوی دانشجویان پیرو خط امام بودم. روزها در لانه جاسوسی که آن را تسخیر کرده بودیم، حاضر می شدم و به پرسش گزارشگرهای تلویزیون پاسخ می دادم و آنها با من مصاحبه می کردند. من اغلب یک کت امریکایی می پوشیدم و به این امر بی توجه بودم تا اینکه به من خبر دادند حضرت امام پرسیده است این لباسی که ایشان می پوشند، چیست؟ آیا تولید داخل است؟ این چیزی بود که من تا آن زمان به آن توجه نکرده بودم، ولی امام تا این اندازه به همه مسائل، دقت نظر و توجه داشت. (۲)

۳. خنثی کردن توطئه

۳. خنثی کردن توطئه

اوضاع ایران بسیار آشفته بود. هنوز حادثه سال ۱۳۴۲ اتفاق نیفتاده بود و رژیم دنیال بهانه ای برای پرونده سازی بر ضد حضرت امام خمینی رحمه الله می گشت. روزی شخصی که

۱- الگوی زعامت، ص ۱۸۴.

۲- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۳۶۵.

خود را دیپلمات لبنان معرفی کرده بود، با وساطت یکی از روحانیان ایرانی با حضرت امام دیدار کرد. وی در این دیدار اظهار داشت از سوی جمال عبدالناصر مأمور است مراتب سپاس‌گزاری و قدردانی وی را از مبارزاتی که امام بر ضد اسرائیل در ایران انجام داده است، به حضور ایشان برساند. وی به امام خمینی رحمه الله گفت: «من به حضور شما آمده‌ام که عرض کنم رئیس‌جمهور، جمال عبدالناصر آماده است هرگونه کمک و یاری را که در این راه بدان نیازمندید؛ اعم از پول، اسلحه و مانند آن در اختیار شما قرار دهد و شما را تا پیروزی در این راه مقدس همراهی کند.» امام با شنیدن این سخنان، نگاه تندی به او کرد و فرمود: «این انقلاب مربوط به اوضاع داخلی کشور و مردم ماست و در ادامه آن، ما به یاری هیچ کس جز خدا نیازی نداریم.» آن مرد رفت و مدتی بعد که امام در زندان به سر می‌برد، متوجه شدیم آن فرد فرستاده رژیم شاه بوده است و می‌خواست بهانه‌ای بر ضد امام خمینی رحمه الله به دست آورد، ولی هشیاری حضرت امام، توطئه شاه را خنثا کرد. (۱)

۱- برداشت‌هایی از سیره حضرت امام خمینی رحمه الله، ج ۲، ص ۳۵۶.

فصل یازدهم: مبارزه با تهاجم فرهنگی

اشاره

فصل یازدهم: مبارزه با تهاجم فرهنگی

زیر فصل ها

۱. قلم در برابر غنا

۲. هشیاری در برابر توطئه ها

۳. جماعتی بیدار

۴. «کشف الاسرار» در مقابل «اسرار هزار ساله»

۵. نظر آقای بروجردی درباره بهائیان

۶. منع کردن جشن آتش

۱. قلم در برابر غنا

۱. قلم در برابر غنا

در زمان میرزای قمی، موسیقی و خوانندگی رواج یافته بود. میرزا نمی توانست در برابر این منکر اجتماعی سکوت کند و هر روز بیش از پیش شاهد رشد و پیشرفت آن باشد. بنابراین، روزها و شب های بسیاری را به تحقیق گذراند تا موفق به نگارش رساله الغناء موضوعاً و حکماً (۱) شد. میرزای قمی در این رساله، غنا را از نظر فرهنگی و شرعی بررسی کرد تا از این راه جامعه را بیدار و ملت را هشیار کند. (۲)

۲. هشیاری در برابر توطئه ها

۲. هشیاری در برابر توطئه ها

بی کفایتی شاهان قاجار بر کسی پوشیده نبود. آنها هیچ ارزشی برای سرزمین مادری خود قائل نبودند و عرصه فعالیت و تسلط انگلیس و روس را در کشور باز گذاشته بودند. کتاب هایی که در رد اسلام و تبلیغ مسیحیت به دنبال تصرف بوشهر به دست انگلیس ها رواج یافته بود، بر فضای مذهبی کشور اثر گذاشته و موجب نگرانی مردم مسلمان شده بود. استعمارگران، آشکارا تهاجم فرهنگی خود را شروع کرده بودند، به این امید که به سلطه ای همه جانبه در منطقه دست یابند. آیت الله سید

عبدالحسین لاری، رهبر مبارزان اسلامی تنگستان که از این هدف شوم باخبر شده بود، به سرعت وارد صحنه شد و نخست به ساقط کردن سلطنت قاجاریه فتوا داد و از همه امکانات حتی مبارزه مسلحانه، برای مبارزه با حکومت استفاده کرد. وی برای انجام امور پستی خود، تمبری با نوشته «پست

۱- این رساله در آخر غنائم الایام چاپ شده است.

۲- محمد عابدی، دفاع فرهنگی در سیره ابرار، قم، نشر معروف، ۱۳۷۹، چ ۳، ص ۱۵.

ملت اسلام» چاپ کرد تا از سرازیر شدن پول به خزانه جلوگیری کند. همچنین به اخراج مبلغان مسیحی و گردآوری و نابودی کتاب های مخرب آنها حکم داد. (۱)

۳. جماعتی بیدار

۳. جماعتی بیدار

آیت الله محمدرضا مظفر، نفوذ تدریجی کمونیسم در سرزمین های اسلامی به ویژه حاکمیت آنان در عراق را تهدیدی جدی بر ضد فرهنگ اسلامی و مسلمانان می دانست. از این رو، برای مقابله با این افکار گمراه کننده، با همکاری گروهی از اندیشمندان در شهر نجف، گروه جماعه العلماء را بنیان گذاری کرد. اعضای این جماعت، هر روز درباره مسائل روز، بحث و گفت و گو و با انتشار کتاب و مجله و برپایی مجالس، نفوذ افکار کمونیستی در جوانان را خنثی می کردند. مبارزه این گروه به کشور عراق منحصر نمی شد، بلکه با نوشتن مقاله هایی بر ضد هجوم فرانسویان به الجزایر و حمله صهیونیست ها به فلسطین و چاپ آنها در نشریه های گوناگون، مسلمانان جهان را آگاه و بیدار می کردند. همچنین در برخی موارد، بیانیه منتشر می کردند و درباره شرایط موجود هشدار می دادند. از بیانیه های مهم این گروه می توان به بیانیه ای اشاره کرد که آنها درباره لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی (ایران) صادر کردند و در آن، افزون بر محکومیت این لایحه، به ایرانیان مسلمان هشدار دادند. (۲)

۴. «کشف الاسرار» در مقابل «اسرار هزار ساله»

۴. «کشف الاسرار» در مقابل «اسرار هزار ساله»

در سال ۱۳۲۰ خورشیدی، فردی به نام حکمی زاده که سابقه تحصیل در دروس دینی نیز داشت، جزوه ای با عنوان اسرار هزار ساله نوشت که در آن ایرادهایی به مسائل اسلام وارد کرده بود و عقیده داشت با گذشت بیش از هزار سال از ظهور دین اسلام، این ایرادها و اشکال ها هنوز بی پاسخ مانده است. با توجه به فضای حکومت رضاخان، این جزوه به مذاق کشورهای استعمارگر خوش آمد و به تعداد فراوان تکثیر شد و جنجال به پا کرد.

۱- محمد عابدی، دفاع فرهنگی در سیره ابرار، قم، نشر معروف، ۱۳۷۹، چ ۳، ص ۳۴.

۲- دفاع فرهنگی در سیره ابرار، صص ۹۷ و ۹۸.

از این رو، تعداد بسیاری از روحانیان و امامان جماعات تصمیم گرفتند در پاسخ آن مطالبی بنویسند. دو سال بعد نیز امام خمینی رحمه الله در کتابی با عنوان کشف الاسرار به این جزوه پاسخ داد که عالمان وقت از میان جوابیه های گوناگون و بی شمار، پاسخ امام خمینی رحمه الله را پسندیدند و آن را چاپ کردند.

چاپ این جوابیه، موجب ترس و دلهره حکمی زاده شد. از این رو، در صدد برآمد به نوعی کار خود را توجیه کند و برای امام خمینی رحمه الله این گونه پیام فرستاد: «فکر نکنید که این ایرادها را من مطرح کرده ام، بلکه این اشکال های بیشتر جوان ها بود و کسی نبود که به آنها پاسخ دهد. قصد من تحریک شما برای دادن پاسخی مناسب بود».^(۱)

۵. نظر آقای بروجردی درباره بهائیان

۵. نظر آقای بروجردی درباره بهائیان

روزنامه کیهان در شماره ۳۵۷۵ خود با آیت الله بروجردی رحمه الله مصاحبه ای داشت که در این مصاحبه از ایشان خواسته بود نظر خود را درباره بهائیان بیان کند. ایشان بدون اینکه از نفوذ بهائیان در دستگاه حاکم هراسی به دل راه دهد، فرمود: «باید نظم و آرامش در سراسر کشور برقرار شود. باید حضیره القدس را ویران نمود و ساختمان جدید در تصرف انجمن خیریه باشد. کلیه بهائیان از ادارات دولتی و بنگاه های ملی باید هر چه زودتر طرد شوند و دولت از مجلس بخواهد طرحی از مجلس بگذرانند که تمام بهائیان از کشور خارج شوند».^(۲)

۶. منع کردن جشن آتش

۶. منع کردن جشن آتش

افرادی که در صدد بودند با برنامه ریزی دقیقی آتش پرستی را در ایران زنده کنند، مراسم جشن آتش را برپا و شاه را به این مراسم دعوت کردند.

وقتی خبر برگزاری این مراسم و دعوت از شاه به آقای بروجردی رحمه الله رسید، عصبانی

۱- دفاع فرهنگی در سیره ابرار، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۲- الگوی زعامت، ص ۲۰۸.

شد و پیکي فرستاد تا شاه را از حضور در اين مراسم باز دارد. وقتی فرستاده آيت الله بروجردی پیام اعتراض ایشان را به شاه رساند، شاه گفت: «آتش که چیزی نیست. ما نیز مايليم در اين مراسم حضور پیدا کنیم.» فرستاده (آيت الله سيد موسی شبيري زنجانی) گفت: «بله، آقا خودشان می دانند که آتش چیزی نیست، ولی می فرماید: چنانچه شما در اين مراسم شرکت کنید، بیگانگان در خارج از ايران اين گونه تبلیغ می کنند که آتشی را که پیامبر اسلام هزار و چهارصد سال پیش خاموش کرده است، شاه دوباره روشن کرده است.» اين سخنان، شاه را به فکر واداشت و دستور داد اين مراسم به کلی لغو شود. (۱)

کتاب نامه

کتاب نامه

۱. مختاری، رضا، سیمای فرزندگان، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۷.
۲. ربانی، اسدالله، در فواید مراقبات، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۳. جمعی از نویسندگان، سوگندان ولایی، قم، دفتر نشر کریمه، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۴. ملکی تبریزی، میرزا جواد، رساله لقاءالله، تهران، نشر نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰.
۵. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، قم، نشر معروف، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۶. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین، مهر تابان، قم، انتشارات باقرالعلوم، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۷. دوانی، علی، وحید بهبهانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۸. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، انتشارات صدرا، چاپ یازدهم، بی تا.
۹. کشمیری، محمدعلی، نجوم السماء، قم، نشر بصیرتی، بی تا.
۱۰. دوانی، علی، حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، تهران، دارالکتب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۵۴.
۱۱. حکیمی، محمدرضا، بیدارگران اقالیم قبله، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
۱۲. تنکابنی، میرزامحمد، قصص العلماء، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۱۳. سید بحرالعلوم، رساله سیر و سلوک، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۶۰.
۱۴. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین، رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولوالالباب، تهران، انتشارات حکمت، بی تا.
۱۵. ملکی تبریزی، میرزا جواد، المراقبات، قم، انتشارات امام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۳۶۰.
۱۶. فربودی، محمد، چهل حدیث قدس، کتاب فروشی علمیه، بی جا، ۱۳۶۸.
۱۷. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، انتشارات زهرا(س)، چاپ اول، ۱۳۶۲.

۱۸. قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، تهران، کتاب خانه مرکزی، بی تا.

۱۹. کرین، هانری، ملاصدرا فیلسوف و متفکر بزرگ اسلامی، ترجمه: ذبیح الله منصوری، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۵۹.

۲۰. صدوقی سها، منوچهر، تاریخ حکما و عرفای متأخر صدرالمألهین، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۹.

۲۱. نوبان، حسین علی، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، تهران، ناشر مؤلف، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

۲۲. حسینی، سیدرضا، درس زندگی، قم، انتشارات تپش، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۲۳. حسینی، سیدنعمت الله، انسان از میلاد تا معاد، قم، انتشارات عصر انقلاب، چاپ اول، ۱۳۸۵.

۲۴. رازی، محمد، مجاهد شهید حاج شیخ محمد بافقی، قم، انتشارات پیام اسلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵.

۲۵. رجایی، غلامعلی، برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، چاپ

۲۶. بصیرت منش، حمید، صحیفه دل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۲۷. لک علی آبادی، محمد، الگوی زعامت، قم، انتشارات هنارس، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
۲۸. دستغیب، سیدعبدالحسین، داستان های شگفت، قم، دارالکتاب، چاپ پنجم، بی تا.
۲۹. دستغیب، سیدهاشم، یادواره شهید دستغیب، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۳.
۳۰. جزایری، سید نعمت الله، انوار نعمانیه، تبریز، بی تا، ۱۳۸۲.
۳۱. مطهری، مرتضی، هیئت نهضت امام حسین علیه السلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
۳۲. صاحبی، محمدجواد، حکایت ها و هدایت ها در آثار شهید مطهری، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۳۳. رازی، محمدشریف، گنجینه دانشمندان، تهران، کتاب فروشی اسلامی، ۱۳۵۲.
۳۴. حکیمی، محمدرضا، شیخ آقابرگ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۵. مدرس، میرزامحمدعلی، ریحانه الادب، تبریز، کتاب فروشی خیام، چاپ سوم، بی تا.
۳۶. کفایی، عبدالحسین مجید، مرگی در نور، تهران، کتاب فروشی زوار، ۱۳۵۹.
۳۷. خراسانی، محمدهاشم، منتخب التواریخ، تهران، انتشارات جاویدان، بی تا.
۳۸. اصفهانی، میرزاعبدالله، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، قم، بی تا، چاپ اول، ۱۴۰۱ ه. ق.
۳۹. دوانی، علی، سیدرضی مؤلف نهج البلاغه، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چاپ اول، ۱۳۵۹.
۴۰. مطهری مرتضی، داستان راستان، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ نهم، ۱۳۵۱.
۴۱. حکیمی، محمدرضا، حماسه غدیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
۴۲. خامنه ای، سید علی و جمعی از نویسندگان، یادنامه شهید قدوسی، قم، انتشارات شفق، چاپ اول، بی تا.

۴۳. مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادیگری، قم، انتشارات صدرا، بی تا.

۴۴. انصاری، مرتضی، المكاسب المحرمه، قم، مؤسسه دارالکتاب، بی تا.

۴۵. عابدی، محمد، دفاع فرهنگی در سیره ابرار، قم، نشر معروف، چاپ سوم، ۱۳۷۹.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

